



کتابخانه
عسکری
ایلی
۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه	۱۳۸۲
کتاب	۱
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۹۹۹

بازدید شد
۱۳۸۲

ی اسلامی	کتابخانه	۱۳۸۲
.....	کتاب
.....	مؤلف
.....	شماره ثبت کتاب

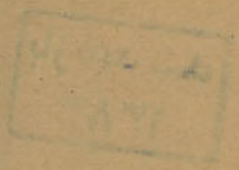
جمهوری اسلامی ایران

۹-۸۱

بازدید شد
۱۳۸۲

ی اسلامی	کتابخانه	۹۰۸۱
کتاب	مؤلف	مترجم
شماره قفسه	۹۰۴۲۶	شماره ثبت کتاب

انام و قبله جای انبای ایام است کوی مودی
و جو امر ذی از امر عالم و گردن نخی آدم
برده است اگر نصی و بلغا عجم از سودا شب داد
و از بیاض روزگار کاغذ سازند تا تار و مناض
عدل و شجاعت این حسیه و عادل نور کند از هزار
یکی و از بسیار اندکی گفته نیاید و امروز محمد قدس در عهد
یمون و ایام همایون او در حدود پارس کوفته
بر پاس کرک میگردد و او را بر نیب پلنگ می سپردند
الفارها و ضاعف اقتدارها اشارت فرمود و وی
مخلص را و اشارت حکم و طاعت عظمی ناکتانی محض طیب
زبان پارس می ترکیب و تالیف کند تاگاه
و استاز فرصت شرف مطالعه شرف و منور میگردد
ملتمس و یکبار زنده بکارگزار است
او بر کافه هنرمندان و بر تمام



مبدول دشتن از واجبات و محاسن خشت
 و در حالت خطا بستان آن سرور احوال
 دعاگوی دولت چند بیت از قریح جامه فطنه
 قلم است که اگر چه نه لایق حضرت بود اما از
 عرض آن ناگزیر **خداوند** کلین کلزار مردی کس
 نوتنای دیده چهل نظر سایه حق عالم الفاضل
 افتخار ملک تو بیا سر نو جوان نیز فکر کشتن
 قلم است ادراک عقل را که اندر شان او نه نشد
 آیه فروری و فتح و ظفر از پیش نوز دولت لایت
 چون بیا از خوار خور روز میا از نبین تیغ او
 بر دلاز از ده آتش که **اگر** آتش است شمشیر او
 افتد اندر سینه که روشن از سبب روح فانی بکون
 نه در روز پیش از **خویش** خرد عادل که نیت
 از بر خروغی آن بر کند پیراوت

فلان

ممکن ز هر دم آینه ذکر **اگر** که خواهد کند پیراوت
 منع کلیات این حکام **اگر** که خواهد صواب امر او
 تیرگی بر دار دارد **خویش** جو دشت همچو نوز افت
 بی دریغ از کوه و دریا **دست** کمال قضا تا کشید
 در چشم خرم او کل شهر کس نداند اندر عدو و ملک
 هیچ وقت از قلم هر کس **شاه** باز خاوری ما بگری
 بنظر زین نهد در **شیر** شمع تعظیم جلال و جاه او
 باد تا هنگام غم **مهر** نایب پیر ما در **خویش**
 مستیز از برج اقبال بدر **مرد** چشم بدر تا نفع صور
 روشن از چو شد نایب **نام** این در سخن کبی منکر
 صیت آن در **عصر** عالم در ترقی نوز نیش غرور
 در زاید هر دوش قدر **توقع** که دعاگوی مخلص را
 معذور فرماید و بنظر لطف **اگر** ام منظور و در حد
 روشن کسی کلام المعلول معلول و جمد العقل مقبول

و این مختصر شمل بر چهار مقالست مقال اول
در علم نظری طب و آن مفده بابست **مقال**
دوم در علم عملی طب در عتق هر عضو از اعضا و
آن پنجاه و نه باب است **مقال سیوم**
در ذکر ادویه مفرده و فواکه و جنوب و خدان و این
مقالست بیست و هشت بابست برترین معروف
تجربیه نهاده شد **مقال چهارم** در ذکر ادویه
مربکه و این مقالست بیست و دو باب است
و الله اعلم بالصواب باب اول
از مقال اول در معرفت علم طب
باب **دوم**
در آنکه علم طب چند قسم است
باب **سیوم**
در معرفت امور طبیعی

باب چهارم

باب **چهارم**
در معرفت تن پرستی
باب **پنجم**
در معرفت نبض و احوال آن
باب **ششم**
در معرفت اجناس مضیه
باب **هفتم**
در معرفت تقصیر
باب **هشتم**
در معرفت اسباب مرض
باب **نهم**
در اسباب بیماریهای گرم پدید
باب **دهم**
در معرفت تبها

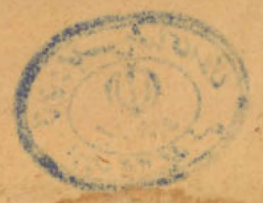


۶۹۶۱
۶۰۴۶

ب. _____ ب. یازدهم
از معارف احوال که دلالت بر یکی و بدی حال میکند
ب. _____ ب. دوازدهم
در معرفت روزهای بحران
ب. _____ ب. سیزدهم
اندر تدبیر هوا
ب. _____ ب. چهاردهم
در فضیلهای سپال
ب. _____ ب. پانزدهم
در تدبیر طعام و شراب
ب. _____ ب. شانزدهم
در تدبیر خواب
ب. _____ ب. هجدهم
در تدبیر مپاخوان

ب. _____ ب. اول
از معارف دوم در معالجت صناع
ب. _____ ب. دوم
در سرپا
ب. _____ ب. سوم
در دوا و سپدر
ب. _____ ب. چهارم
در کابو پس
ب. _____ ب. پنجم
در صرع
ب. _____ ب. ششم
در پکته
ب. _____ ب. هفتم
در نبات

باب اول



باب هفتم

در مظهر

باب هشتم

در مایه الخواص

باب نهم

در بیان حق

باب دهم

در عشق

باب یازدهم

در لغوه

باب دوازدهم

در اختلاج

باب سیزدهم

در غش

باب چهاردهم

باب پانزدهم

در ذات الب

باب شانزدهم

در خفقان

باب هجدهم

در غشی

باب نوزدهم

در بر آمدن خون از کله

باب بیستم

در ضعف معده

باب بیست و یکم

در غشیمان

باب بیست و دوم

در مجنون شکم

سی و ششم

در فراق

سی و هفتم

در حیف و بهال

سی و هشتم

در قویلیج

سی و نهم

در کرمان

چهل و یکم

در دروچکر

چهل و یکم

در سوا القید و تنقا

چهل و دوم

در دروچکر

در دروچکر

چهل و سوم

در دروچکر

چهل و چهارم

در دروچکر

چهل و پنجم

در دروچکر

چهل و ششم

در ضعیفی قوت مجتهد

چهل و هفتم

در دروچکر

چهل و هشتم

در بیماری انشیل

چهل و نهم

در بیماری انشیل

پنجاهم

در نفس خداداد

پنجادهم

پنجادهم

در سببهای الهیه

پنجادهم

پنجادهم

در شری و حقیقت

پنجادهم

پنجادهم

در رتبهها

پنجادهم

بجای بهتر و یا بدتر و هر چای که آخر آن سلامت
خواهد بود آنرا چهار وقت باشد وقت ابتدا و
وقت نزدیک وقت انشا و وقت الخطا و وقت
مرض اندک و بید و وقت فرون نزدیک و بید و
بنایت رسیدن انشا و بید و وقت نقصان کردن
الخطا و بید و هر چای که در ابتدا ای بیماری باشد
هلاک کننده باشد و آنچه در وقت نزدیک افتد اگر نیک
باشد و اگر بد باشد بیماری از آن بچان باریج باشد
و آنچه در وقت انشا باشد یا بیکبار یا چهار بار خطا برود
آید و یا ماده مرض مستولی شود و چهار هلاک گردد و
بچان که در روزهای بچانی افتد امیدوار باشد و اگر
پیش از آن باشد نشان بسیاری ماده باشد
نصف اول در روزهای بچان
و در نیم روز بچان است درین روزها بچان یار

نیک باشد روز هفتم روز بکران است روز نهم روز
 بکران است روز یازدهم روز بکران است روز
 سیزدهم گاه باشد که درین روز بکرانی باشد و گاه
 باشد که نباشد روز چهاردهم روز بکران است پنج
 روز از روز هفتم و چهاردهم قوی تر نیست در روز
 یازدهم بکران کم باشد اگر باشد روز هفدهم روز
 بکران است روز نوزدهم بکران کم باشد و اگر باشد
 نیک باشد روز بیستم روز بکران است و این بیست و یکم
 هیچ روز از این روز قوی تر نیست روز بیست و یکم
 روز بکران است روز بیست و چهارم روز بکران
 و روز بیست و هفتم روز بکران است هر چه از این روزها
 گذشت بکران ضعیف باشد و الله اعلم بالصواب
باب سیزدهم اندر تدبیر هوا
 باید دانستن که ماده و مرکب روح هوایست که حیوان

نقش

بنفیس در نیک شدن وی ستاند و بدین سبب از هر چه
 که بیرون حیوان است هوا با بیرون او بسته است
 و این هوا که نزدیک است هوای خالص نیست
 آنکه با بخارها و دودها و غیر آن آمیخته است از هر
 چیزی که پدید آمده و بهترین هوا آنست که با بخارها
 و دودها نیاخته باشد و نه محفون باشد در میان
 سفها و دیوارها و از بخار غرغره و پشه و خدقها
 و زره زارها و درختان بد چون انجیر و جوز و درخت
 و از کشته و تره تا چون سیر و پاز و باقلا و کرب
 دور باشد و که از او از جانب شمال کشوده باشد
 و اندر تابستان غبارناک و اندر زمستان نمناک باشد
 هوای گرم خفیل بسیار کند و سستی در عضلهها و عصبها باز
 آرد و چون گرمی معتدل بود دلون بدن سست نکند و
 اگر از حد اعتدال بیرون رود رنگی زرد کند و عرق



بسیار آرد و بول کم کند و ضعف مضم باز دید آورد و دل را
گرم کند و تشنگی آورد و هوای بسد و بدن را سخت کند
و مدد دهنده باشد قوت باشد را و ماده را از غلیظ
کند و بول بسیار کند و در کام و زله بسیار آورد و مسام
بشد دارد و هوای تر پوست را نرم کند و هوای
خشک بدن را لاغر کند و پوست را خشک کند و
هوای تیره اخلاط را برانگیزاند و نفیس ماند و خوش
آورد و هرگاه که هوا متعفن شود و باید دید آید

باب چهارم اندک فصلی است

بشترین فضول ربيع است زیرا که این فصل فراج
گرم و تر است و بنا بر سبب فراج روح و خون است و لون
بدن را سرخ کند از آنجست که خون با غلظت انظار
بدن کشد و این فصل بیماریهای دیرینه را برانگیزاند
و کسی که مستعد بالحولیا باشد باز دید آورد و مرضهای

این فصل بیشتر از اسهال خون و عاف و دما خنقی
گشاده باشد

فراج او گرم و خشک باشد و ضعف قوتها باز دید
آورد و خون و بلغم را کم کند و صفرا زیاد کند و
بیماریهای این فصل بیشتر غلب و محرق باشد و مطبقة
ولاغوی بدن و درد گوش و درد چشم و آبله و جبهه
باشد **فصل پاییز** فراج او

سرد و خشک است و این فصل بیماریها بیشتر باشد بر آنست
که مردم بر وز در آفتاب گرم آمدن و شدن کنند و شب

سرد باشد و میوههای بسیار خورند و بیماریها این
فصل کرد قویا و سرطان و درد مغز و کبیر و کبیر
بول و غرق النساء و خج و قویج و درد پشت و ران
و جدری و جبهه و دیوانگی و بسل و دق باشد

فصل زمستان فراج او سرد و تر است

و چهار بهار درین فصل کمر باشد بدست که بواسطه
سردی هوا اخلاط فزوده باشد و چهار می درین فصل
عشر البول و خاق قاتل و غیر قاتل باشد و چهار
جدری پسیم باشد **باب** **اینها در**
در طعام شراب بهترین غذائی باشد از کندی آفت
نا رسیده و گوشت کوفته یکساعت در دست و شیرین
که در خور خراج هر شخصی بود و بهتر و مانده تر میوه غذا
انگور است و انجیر که تمام رسیده باشد و طعام
باشتمه صلیق باید خوردن و هرگاه که پشتهای
صاف با روید آید اندر طعام خوردن تصفیه نماید کردن
و چنان دست از طعام خوردن بدارد که مشورت
باشد پس از آن که طعام خورده باشد طعامی دیگر
خوردن و معده را اگر آن که در نهایت بد باشد
اندر ایشان لبنیات و حوضات نباید خوردن و

اندر ایشان شیر باید خوردن و اندر خوردن چهار
لکاه باید داشتن هر چه لطیفتر باشد شیر باید خوردن
مثلاً اول سورا باید خوردن و آتش میدان پس بد
خوردن و بهترین نوعهای طعام آنست که اندر
میان روز خورده شود کسی که خراج او گرم و صوابی
بوده باشد غذای سرد و تر باید خوردن چون خر
مازدا و در شک آلود و کدو و خوره و مانند آن سوی
خرج باید که غذای سرد و کما بل بریزی و اندک باید
که باشد چون بخود آب و گوشت بزه و مرغ فربه
و خایه مرغ نیم برشته و بلغی خراج را غذای گرم و لطیف
کنند باید خوردن همچون بخود آب و گوشت کجنگ
و کبک بطرفه و تو ابل و داجنی و کرم و یا و بوشن
و دسوی خراج را غذای سرد که اندک باید میل
بخشکی دارد باید خوردن چون خورما و هندس آ

و مانند آن و آب رقیق غذای گرم شیرین نماید
 خوردن اگر صبر خواهد کردن اندک آب سپید بخورد
 و شیر و ماهی تازه و خایه مرغ و چیز ترکیبی نشاید خورد
 از پس میوه های تر آب نباید خوردن میان چون از توت
 پرون آوردند نباید پوشیدن اگر پوشیده باشد نباید
 خوردن غذای چرب معده را تنبیه کند و اشتها برود
 غذای پس دشتی آورد غذای شور و تر خشم را براند
 دارد ماست ماهی تازه در کوزه نباید خوردن و
 غذای ترش خوردن زود دیری آورد و بسیار خورد
 پاره کلف در روی پدید آورد و عقل را ناقص کند
 بهترین آبهای معتدل مزاج آبی باشد که در سپهر دی معتدل
 باشد یا پرون برف سرد کرده باشد آب سرد خوردن
 به چهار دماغ و دندان از میان دارد و کسی که او را شرف
 و فایده و عرش استقامت باشد زینان دارد و آب سرد با

اعتدال

اعتدال بهترین درستان را سود دارد و معده گرم بچو
 که ابرش باشد و دل گرم بجای هوای خشک باشد و کباب
 از دماغ باز دارد و نکند آرد که خون و دیگر تنبیه شود
 و اندک اندک سپرد در نیکین تشنگی کافی باشد و آب
 شود خوردن مردم را لاغر کند و عرش و فایده را سود
 دارد و آب گرم خوردن عشان آورد و مضطرب طعام
 تنبیه کند و طعام را بدین معده آورد و اگر سخت گرم باشد
 معده را بشوید و قوی را بکشد و خداوند سرود و در
 چشم را سود دارد و آب آینه خالص اگر در میان زینان
 و میان نی باشد بغایت بد باشد سپرد را و در کازا
 زینان دارد و آب تلخ با چربی شیرین باید خوردن آ
 شود و بر سر که و بچین باید خوردن تر پاک همه آبهای تلخ
 بیاد است و خمر یا بر سر که بر آورده و آب خوردن است
 از پس که مایه زینان دارد و بکر و کرده را سرد کند و نیم

اختلاط

باشد و آب خوردن شب که از خواب بیدار شود
 دارد **فصل در تندرستی خواب**
 بهترین وقت خواب را آنگاه است که طعام از قاعده
 خواباده باشد و در قاعده خواب اگر که خواب بر
 سر کسی غیاث و سر کشی بازید آورد و بدن را آلود
 و خواب بروز باشد و رنگ روی زرد کند و آفت
 طعام بر دو کانی و پستی اندام و تنگی بازید آورد و در
 خفتن به پهلوی راست خفتن پس به پهلوی چپ شکم را
 گرم و پوشیده دارد و بر شکم خفتن طعام را زود و خفتم
 کند و به پشت باز خفتن زیان دارد و اندام را
فصل در تندرستی خواب
 باید که چون محتاج باشد و طعام بخورده باشد
 بنشیند و طعام خوردن بوقت فراوان بنزد
 باید افکندن و بر پشت چهار پای آب خورد و در سر

میر کند و اگر کشی باز ندارد وقت بنشیند و سر
 از آفتاب پوشیده دارد و شربتی از دست چای
 سرد باید خوردن و اندام را شربتی و ناف کف
 پای چوب باید کردن و روغن خفتم و اگر که با سموم
 آید چینی و دهن پوشیده باید داشتن و بران صبر
 کردن و اگر سرما باشد زود پیش نباید زدن و طعام
 که در آن سیر بسیار باشد نباید خوردن و اگر
 سرد خوردن و ترشی احتیاج باید کردن و دست پای
 روغن نیت گرم کرده چوب باید کردن و در زباد
 و در معده خالی نباید داشتن و موی که بر پای
 باید بچد و در موزه کردن و پای باید که در موزه
 جنبان باشد و اگر دست و پای سرهای بخوابند
 باشد در آب گرم باید نهادن و اگر خواب که از سر
 و کرمانک روی کرد اندام بنگو باید که خم

مخ و کثیرا وضع بوی بروی طلا باید کردن بسیار
دریا تخت باید کرفی بسیار کند و معده را پاک
سازد پس در دریا نشیند و در کشی رت به و
شراب نار و شراب عینه
فرایند و اندک

سقا است دوم در علم طب

در وقت هر عضوی از اعضا اینست تا قدم و
معالجت آن
صداع در دیت که در اعضای پسر بار دید
اید و صداع یا گرم باشد یا سرد اگر گرم باشد و
باماده باشد یا بی ماده صداع گرم باماده یا
خون باشد یا از صفرا **اصول** صداع خونی
سرخ روی چشم باشد و کرانی اندامها و سیر می
طعم دهن **علامت** صد قیال است حجامت باقی

بمان

و چرخهای پسر و خوردن همچو شراب غائب شراب
آلوده خرمای هندی بشکر سپید بکتاب سرد خوردن
و بغداد مروره از خرمای هندی و آلوی کبلی با مغز
با دام دادن و ضدل و عرق کل بوسیدن صداع
صفرا **علامت آن** از خورشیدن گرمی در سر و رو
بول و تشنگی بسیار و غلیظ دهن بی خوابی باشد
استوای صفرا کردن است طبع را نرم و پختن
به آلوی سیاه و غناب و بنفشه و نیلوفر و پستان
و خرمای هندی و عرق کل و تخم کاسنی و برنجین و
خاچخرو آب نارترش شیرین با پوست فشرده
با نبات و برنجین باید دادن و بغداد افروغی
ترش باید دادن چون خرمای و زرد شک و نار دانه
با کشش و مغز با دام و بعد از آن تبدیل مزاج باید
کردن بچرخهای پسر و **صداع** باماده یا از بلغم باشد

یا از سودا علامت صداع بلغمی شدت و سختی صداع
 باشد بی حرارت و سرخی روی چشم و کرانی
 و چشم و کاهلی و بسیار خفتن و بیاری آب شدن
 و تری بینی و بول سبید و غلیظ باشد و منصف منصف
 و بطنی بود استغراق بلغم از همه بدن باید کردن بخت
 صبر و حشمت بسیار و جلاب سبب نمک فرا شده و تخم
 را زیاده و کلکین باید دادن و غوغه با بار و فقرا
 کردن و بعد از آنکه آب با مرغ و پی مرغ باید دادن
 بحسب قوت و شک بویانیدن **علامت صداع**
 سوداوی بی خوابی و دوسو اسهال تری رنگ وی و قهقر
 و تری طعم و من و سبزی قاروره باشد **علاج**
 استغراق سودا باید کردن بمطبوخ فیتون و کیک
 و قاریقون و جلاب لکون و نبات باید دادن
 و بعد از آنکه آب با زیر باج مرغ باید داد بحسب قوت

مانی

صداع کرم بی ماده سبب آن حرارت آفتاب بود
 که بر سر تابد و یا نزدیک آتش نشستن **علامت کرم بی**
 ماده کرمی پوست سرد و اعتدال بول و زرار بود و
 تشنگی بسیار بود و پی خوابی و کرانی در سر چشم و روی
 بود علاج بقدری هوا کردن و در جای خشک نشستن
 و جلاب ارنگین پیاده و عرق کل و سرکه بر سر نهان
 و بعد از آنکه زردی ترش دادن چون خمای هندی
 و زرد شک تراشد که وی **علامت صداع سردی** ماده علامت
 آن بود که کرانی در سر چشم نباشد و تری بینی نباشد
 و اندیشای فاسد کند و بول رقیق و سبید باشد
علاج با بونه است و شیت و الحلیل الملک در
 آب بکوشانیدن و بسرفه گذاشتن و بخار آن
 بوسیدن و طلای کرم بر سر نهادن و جلاب نبات
 و بالکودادن و غذا خوردن آب و مرغ **۶۶۶**

باب دوم در سرکه و دانه

سرکه و دانه که در یک حباب ارجی بهای دانه
بازوید آید و این دانه محض نیست یا از خون باشد
و یا از صفرا **در سرکه** خونی تب دایم و کراتی سرکه
و سرخی چشم و درد سر و دیدن و درشتی زبان که است
روشنایی باشد و نفس غلیظ بود و قاروره غلیظه
تشنه باشد **علاج** فصد فیقال کردن و خون پرور
کردن بحسب قوت و جلاب بنفش و نیلوفر و آلوی
سیاه و غناب و سپستان و نبات و ریخین دانه
و طبع را بطبیخ فاکه نرم داشتن چون آلوی سیاه
و آلوی کلبی و غناب و سپستان و ترهندی و ورق
کل ریخ و تخم کاپوسی و بنفشه و نیلوفر و سنبل و
ریخین و شیر خشک و مغز خیارچینر میانهای روز
جلاب نبات و نیلوفر دادن و غذا الکتاب بنفشه

و آلوی

در خشکی و بنفشه و نیلوفر دادن **در سرکه** صفراوی
علامت آن تیزی تب و بخیالی و تشنگی و خشکی بدن
و جانی و سوزیدگی عقل و بسیار گفتن و دیدن و زردی
زبان و سرعت نفس و بر جستن از جای و بول غرضی
و ناری بود **علاج** استغفار صفرا کردن و بطبیخ
فاکه چنانکه در سرکه خونی گفته شد و جلاب بنفشه
و غناب و نیلوفر و تخم کاپوسی و ترهندی و آب نار
زرس و شیرین نبات و ریخین و آب نقوع و خیار
کدو باید دادن و هر که مصدق در روشن کل و آب
خیار با لکث فله ساختن و بوجیدن و بر سر نهادن
و بعد الکتاب دادن و اطراف بدن آب گرم و
سبکس و بنفشه باید **باشد** و دانه که در اندرون
و بیرون دماغ بازوید آید و بزرگ شود و گاه باشد که
پوست وی بزرگ و آب زرد از آن تراویدن گیرد

و این موضعی خوف است از خون صفا هر دو باشد
 علاج از خون علاج سرماست و درین چغنه ای نرم
 لایق باشد **باب دوم در دوا و آذوقه**
 دوا را بر این گشتن را گویند و پسر را را گویند که چون
 مردم در نوزاد چشمان تاریک شود و بر گرد و بیم باشد که
 بپشد و این مرض با طبعی باشد یا سودایی یا رخی **علاج**
 سودای بسیار می خورد و چوایی و کم کفن سخن و مسکه
 بنفش طبعی که انی پسر و روی و کدوره و کپس و بسیار خوا
 بود و شکی نباشد و بول سید و غلیظ بود و بنفش این بود
علاج این رنج آن بود که در نیاید و در ابتدا آب
 چشم کشاده شود **علاج** چو است که دماغ را تنگ کند
 بخت یا دانه و حب اصم خیقون و جلاب یا بکتر و تخم
 راز یا نه و کل شکر و بچ همک خراشیده و چند و غذا
 خود آب یا خشک اند باید دادن و الله اعلم

باب چهارم در کابوس کابوس
 کابوس عفت است که چون مردم در خواب شوند چنان
 بدارند که او را می فشارند و نفس او تنگ میشود و
 سبب این علت بسیاری خلط غلیظ باشد چون
 خون سودایی و بلغم و سودا و این مرض خوف است
 و مقدره مرعست **علاج** اگر ماده خونی باشد رک
 قیال یا نیرالبدن باید کشودن و آن دو نوع دیگر
 جلاب یا بکتر و کل شکر باید دادن و غذا بخورد آب بخت
 یا دانه و حب اصم خیقون و یا دانه لوغای یا غلیظ
 دماغ باید کردن **باب پنجم در صرع**
 صرع مرض است خوف است از سبب آن خوف است که سده
 نام نام که در راه روح نفسانی حادث شود که اگر سده
 نام باشد سکه باشد و بدین سبب کات پی نظام و
 تشنج باز دید آید و ماده این مرض با طبعی باشد و یا سودایی

علامت بطنی سیدی رنگتوی و زردی بدن باشد
 و زبان مصروع زرد باشد و از چهره نما که موجب خشم
 نباشد خشم که در عظیم و حواس پس نقیل باشد و آب من
 بسیار باشد **علاج** تنقیه بدن باید کرد و پس از آن
 حاضر تنقیه دماغ باید کرد و بخت یاره و حب اضمحلت
 و جلاب کرم از کرم رازیانه و بالنگو و شکریه باید داد
 و غذا نخورد آب با خشک اندام باید داد **علامت**
 مصروع سودایی لاغری بدن و سیاهی رنگت ففطان
 دل و ترشی طعم و من **علاج** تنویر سودا باید کرد
 بمطبوخ فیتون و حب فیتون و صوفی کج و جلاب کرم
 از بالنگو و کام و زبان و شکریه باید داد و غذا نخورد
 با جواز مرغ یا گوشت بزه و مصروع باید که خوراک را
 کرم و سرماکی سپرد نگاه دارد و بکود و کک را نشیند
 و از جامع و سردی سستی مختلر باشد و اقد اعلم

زبان

نشانه خشم در بکته
 بکته عرضی خوفست و آن علتیت که جلد حواس را
 باطل کرد اندامگاه اقد و یکبار اقد و سبب آن
 مایه بطنی باشد که در راه کدر روح نفسانی شده
 تمام باز دید آورد و بطون دماغ متلی کرد و **علاج**
 سهیلی و نخی شکته دشواری و آسانی نفس زدن است
 و کف اندر سکنه نشان کت ده شدن علت باشد و
 در مصروع نشان کت ده شدن علت **علاج** است کج
 روز مرغ جلاب و غذا اندامد و کرم بر مرغ بروغن
 یا سیمین چوب کند و بایاره فیه الودده کند و بکلوفرو
 برد تا فی کند و جلاب فیتون و بالنگو و کلنگی پیوند
 و حقه های تیر کند و پشت او بروغن زیتون کرم کرده
 باند و سر و دیگوس پس و تریاک برزک بدهند ما العسل
 بجای آب میدهند و زهره کلنگ با آب غزنکوش حل کند

و اندر بینی او چکانند و غذا نخور آب با در بینی و غفل
و گوشت کبک و بچک و کبوتر میدهند و آنده هم

باب هشتم در سبب

ثبات مرضی خوف است و آن خواب است موقوف دراز
و بدستوری پدید آید و چون پدید آید آنجا خفته
باشد و سبب این مرض سه شدن از اجتناب کردن
داروهای سرد و یا سرمای موقوف که از بیرون بدو رسد
و یا بیاری بلغم **علامت** از نسیجی زبان و تنگی و
باشد و نفس موحی و غرض و نرم باشد **علاج** اگر از
خوردن داروهای سرد باشد داروهای گرم باید داد
و چون زبانیک مشدود و یخکس و اگر سبب آن بلغم باشد
شفیه و مانع باید کرد و جمیع این تیراج باید به وقت
اصطفا کردن غذا نخور آب با سبزه و در بینی و کرم و
ناخن آه باید داد و چند پیکر و روغن با سبب کل

باب نهم در سبب

سهر خوابی موقوف است و این مرض موقوف است سبب آن
که گرمی و خشکی باشد که بر مزاج و مانع غالب شود **علاج**
روغن بنفشه و روغن دانه کدو در مانع باید چکانند
و شراب بنفشه و شراب شمشاد باید داد و آب سابی
خودن و از غم و فکر دور بودن و بکر باید رفتن و
آبشار استعمال کردن و غذا خور و نه بنوشان
باید داد و مغانج و زغال و دانه و آنچه خواب آورد
سماع که خوش شوند و آواز را با نرم که در حیات
جنانند خشکی و حکایت های خوش گوش کردن و
اطراف بدن آستر مالیدن و اگر کسی را از خوابی ببرد
خفک با زید آید ن ملل بود و اندک هم

باب دهم در سبب

مالیجی علی بود او است و خوف است صاحب این

علت پیوسته بدل و هر اسان باشد و فکر نماید
 و اندوهناک باشد سببی ظاهر و ماده این علت یا
 سوداوی باشد طبعی یا سوداوی ناطعی اختلاط
 باشد که بسوزند علامت آنکه از سودای طبعی باشد
 سبزی لون باشد و قو رنض و سیلان لعاب آنکه
 از سودای ناطعی بود اگر از خون سوخته بود **علامت**
 آن سرخی بول و عظم رنض و پخا پی و خنده بسیار بود
 و آنچه از صفای سوخته باشد **علامت** آن غث
 رنض و هدیان و اختلاط عقل و در مردم جنین خرم
 گرفتن بود و آنچه بلغم سوخته باشد **علامت** کاهی و
 خواب بی نظام و تری بینی و دمان و این رنض و
 سبیدی لون بدن باشد **علاج** جدا آست که
 استفراغ سودا کند بقصد صافن و مطبوع و متون
 و مطبوع بیل و حب نجیح و حب ایتون و روغن

نیز

بنفش و روغن که و در پی چکانیدن و حلاط مالک
 و نیز و نبات باید دادن و غذا بخور آب باغ
 بادام و اگر پخا پی مفرط باشد شراب بنفشه و سراب
 خشیش و غذا از زرد بنفشه و روغن بادام
 جزاده که و بکر باید بردن و آب فراطر استعمال کرد

باب دوم در سیان حق

این مرض افیت که در افعال فکری باز دید آید
 بسبب نقصان و بطلان حالتیست که بگوید کی و خونی
 ماند و سبب آن سودا از راج سرد است که برین
 اوسط دماغ غالب شود **علامت** آن خشکی بینی
 و پخا پیست **علاج** غذای گرم و تر معتدل
 دادن چون کوزه آب و زرده خای مرغ و لوزینه
 و پاجیه بزغال و بره و روغن بزکس و روغن خری
 بر سر دماغ مالیدن و حلاط نبات مالک و اس

باب دهم در عشق

عشق تر ضیعت سوداوی و وسواسی که مردم از آن
بغیر خود گشته مسلط گردانیدن فکر در بیکواید
صورتی با خلق **علائق** آن فراموشی و حریت و سر
در پیش انداختن چشم بکوفت شدن و نفس در آید
و اختلاط عقل است **علاج** مزاج و دماغ گرم کردن
و غذاها و شرابها، مرطب چون شراب سفید و شراب
خمش و فخرج یا قوی بکرم یا زعفران و آب قهقهه
کردن و حمود را مشغول گردانیدن بگفتنهای بزرگ که
محبوب را فراموش کند و جماعت کردن غیر عشق
و فکر در معشوق کردن زایل گردانیدن و الله اعلم

باب دهم در غده

این سترخ و سستی عضلهها و بهما، روی و ابرو و لب
مازید آید و پوست پشانی از شکل طبیعی گردد **علاج**

بزر

جلباب گرم از این خون و کلکین با لکوباید داد
و بغذا نخورد آب یا جگر آن و گوشت کبک و نفعیه
و باغ کردن بک یا زهره فیفا و ایا زهره لوغاریا و حقنه
بزر کردن و از پی آن تریاق و مترو و بطش معجون
ملامری دادن و روغن قسط روی باید مالیدن

باب سیزدهم در اختلاج

اختلاج جستن اندام است و آن حرکتی که اندامها
اقدامی برادر و توکد آن حرکت از ماد غلیظه باشد **علاج**
باد آنست که در بر بیاید و زود بگذرد و اگر احتیاج
بباز آید هم گنده باشد بباغ و پسته **علاج** غذاها
گرم باید داد و چون بخورد آب بفضول و در ارضی نم
رازیانه و کروی و آن موضع که جستن گیرد بجزق درشت
بسیار باید مالیدن تا پسرخ شود و روغن فرفیون و
قسط مالیدن **باب چهاردهم در عرق**

رعشه غلبت که حرکات ارادی با حرکات غیر
 ارادی آمیخته شود و چون خواهد حرکتی با اختیار کند
 حرکتی غیر ارادی آنرا باز دارد و اندر دست و پیر
 افتد و سبب کلی این مرض ضعفی این قوت است یعنی
 آنکه حرکت یا سوء المزاج پس در این بیشتر که فی را باشد
 که چهار یا کیده باشند **علاج** تقویت قوت باید کرد
 و اشغالات را طوبی بکشد و یا راه غیر او حب قویا
 و حب شیطان و غذا نخورد آب با حکم اند و ما بالعم
 از مرغ و لکب با فضل و دار چینی باید داد و دروغ
 قضا مالیدن **پانزدهم در قباله**
 قیاسی برهما و عضله و او را راست و باطل شدن
 حق و حرکت سبب این علت ذود آمدن است
 از بطون بحسب ضعف بدن و قوت و را بکند و
 حرکت و قوت حتماه فرو بندد و کند ارد که بکند **علاج**

ذکر

آن پستی یک نیمه باشد و باطل شدن حق و حرکت
 سببی و ضای قاروره **علاج** است که با چهار رو
 و یا هفت روز بحسب قوت و کثرت ماده بعد از شغل
 نشوند و در ابتدا احتیاطی نیز باید کرد و حب مبرور
 اصطیفون و حب منق و حب شیطان باید داد
 و غذا نخورد آب با خنک و لکب و سهو و کتیر که و فضل
 و کروما و دار چینی و زیره باید داد و دروغ قضا
 و دروغ قویون و دروغ بلبلان باید مالیدن
 و مشرو و دیگوسن و ریاق قاروق باید داد و بجای
 آب و العسل و ماء الاصول باید داد و الله اعلم
شانزدهم در ریه
 ریه در چشم است اگر چشم روی پیر شود و ریه بپزد
 و کفیهال باید کشودن و جمت قفا کردن و جلات
 و غاب و نبشته دادن و غذا خورده پنهان و نفی

بادام و اسفناج دادن و مسل کشیدن که بوی است
 مینماید و دوشنبه و آگوی سیاه و غلاب نبات و تخم
 و خیار خردادن و آب پیچ در روی چشم ریختن اگر
 سرخی روی چشم باشد و بکمی چشم شب بیدار کرد
علاج آن چشم بیدار و حجاب یاره فیروزه و حجاب
 همک تراشیده و نبات است و غذا از پیاز با روغن
 بادام نافع باشد **باب** **مقدمه** **مقدمه**
 و روغن آب از چشم لطیف گردانیدن و غنچه است
 تقویت دماغ کردن و بویها خوش تر کردن و زهره و
 جماع کردن و بیدار گاهی و تو با خود سودن و چشم
 کشیدن نافع باشد **باب** **مقدمه** **مقدمه**
 سبب کراتی که کشن یا زده غلیظ باشد و یا بادی غلیظ
 اگر ماده باشد یعنی باشد حجاب تخم را زین و پیچ همک
 چاشنیده و کلکین باید دادن و غذا کاه و آب خشک

و غیره

و تقویت دماغ کردن بخت فیروزه و یا زهره و غلاب اگر
 سبب بادی غلیظ باشد غذای لطیف باید دادن
 چون کوزه آب و زیره باج و ماء القم و روغن بادام
 تخم یا چند بدست و روغن سد آب و روغن بابونه
 در گوش چکاندن **باب** **مقدمه** **مقدمه**
 و یا از زهره و یا از بادامی مختلف اگر از خون و
 ورم بود علامت سرخی لون و جندکی در گوش
 بود علاج فصد فیض است و اسهال طبعی و
 فاکه و مطبوخ هید و حلاب و غلاب نبات و
 دادن و غذا از زهره از پیونماش و غوره و انار
 و پیونماش و اگر بادامی مختلف باشد **علاج**
 طین و آوار و روغن کدو گوش بود و تقویت
 معده کردن بخت پیاز و قوی کردن و نوحه کردن
 و روغن خرگوش و کرکس و بابونه و شیت نیم گرم در

کوش چکانیدن و غذا نخورد آب باید از چینی کرد و باو
 طفل دادن
 بعد از کلام و زلزله دماغ است آنچه را بکند چینی خود
 آید و کوه از کرد انداز از کلام گویند و آنچه بکند چینی
 خود آید از زلزله گویند باو از کلام و زلزله با کرم
 یا سرد **عسل** ماده کرم است که چشم و روی
 سرخ باشد و آنچه از چینی خود آید کرم باشد و نیز
 نمک و زرد و چینی و عسل را بسوزاند و غذا کند
 ز کلام سرد است که سر و روی گران باشد
 و آنچه از چینی خود آید سید و غلیظ باشد **عسل** اندر
 ز کلام کرم فصد قیال باید کرد و جلا با عسل
 و بنفشه تر و سبزان باید داد و شراب بنفشه
 خنکش در آب کرم حل باید کرد و داد و عسل
 کنگر با بنفشه و بنفشه و سبزان باید

دادن

دادن **عسل** اندر ز کلام سپردارد از زدن و
 و سبب کرم در حره بنده و بنفش کرم میکند و بر
 می نهند تا حرارت بقدر دماغ برسد و غذا اندک
 دادن و بنفشه کرم فرو نمودن و جلا با سبب و سبزان
 و بنفشه و سبب و طبعی باید داد و غذا نخورد آب با
 خشک اند خوردن و چینی بر بنفشه با بونه و اکلیل
 و شبت و زرد کوشش شود و زرد کوشش شود و دارد و
 خود و قطعه و لادن سوختن سود دارد و اندک
سبب اندر خون آمدن از چینی
 سبب خون آمدن از چینی بسیاری خون باشد در بدن
 و یا دهن کی کشوده شود یا بحران بیماری حاده اگر
 سبب بسیاری خون بدن باشد فصد قیال باید کرد
 و شراب خوزه و شراب ریاس و جلا با بنفشه و سبب
 ساده باید داد و آب کثیر تر بر برف سرد کرده

مینی چکانیدن کل ارمنی و نشسته آب خورد
 عرق کل طبع کردن و بست و کبر با کل ازنی سود
 در مینی افشاندن و در آب سر نشستن برگ سید
 و کاه بود کل خشک شدن و صندل و صمغی و عرق کل بود
 و غذا از روزه زرشک شاق و انار دانه دادن اگر
 ر عاف بحران بود صندل و کاه و عرق کل ازنی و کلا
 بر یک طلا باید کردن **بستیم**
 اندر و در زبان ماده آن خون باشد
 یا از جگر و سودا باشد **علامت** اگر از خون باشد
 سرخ باشد و لعاب اندک بود **علاج** فصد فیصل و طبع
 را نرم داشتن بمطبوخ فکه و مضمضه کردن تا بپزد
 سرخ و اگر شیر تره آب کاپوسی و آب کاه بود و گران
 بعرق کل کر کرده بر زبان انداختن و جلاب غش
 و نشسته آب انار ترش و شیرین با پوست دادن

و غذا انگشت اگر چندی فرو شود بر دندان خفته
 کردن **علامت** اگر از صفرا باشد رزوی زبان
 و در دوطب باشد و افروختنی سر و روی و دهان
 بسیار بر زبان پیدا شود **علاج** همان علاج
 و درم خونی باشد بجز فصد کردن **علامت** آن
 که بغلی باشد و رنگ درم سپید بود و سرخ و گران
 و لعاب بسیار از دهان آید و در دکر باشد
 آن مضمضه کردن با یازده فیقره و از باز ایستادن و
 خود را بایستن و حقه تیز کردن و جلاب پنج نمک
 و نمیز طایفی دادن و غذا از خود آب با نمز با دام
 دادن **علامت** اگر از سودا باشد بسیار
 زبان خشکی در من **علاج** تنقیه بدن باید کرد از
 سودا بمطبوخ فقیون و حب فقیون و حب فقیون
 و غذا از برنج با خرگوش پخته **بستیم**

در خوش بوی دهن سبب خوش بوی دهن رطوبی

عفن باشد و این رطوبت در پنج دندان باشد اندک
گوشت بن دندان یا این عفونت از غلظی بود
در معده باشد **علاج** آنکه از پنج دندان گوشت
بن دندان باشد آنست که هر وقت که سهواک
کند و دهن هرگاه که غرغره کند و دندان پاک کند
و دهن خوش بوی گردد **علاج** دیگر قیصال باید کرد
یا چهار رک و بیست و نه دندان بر که و کلایستین و
سرکه و عاقرقاج و کنارنج خائیدن و بمطینج و بیلید
تنقیه بدن کرد و جلاب بکنکین ساج ده و عرق کل
دادن و غذا فروزه انار دادن بی گوشت کرد
دندان که تباه شده باشد بر گردن
آنکه از عفونت غلظی باشد که در معده است آنست که
بسواک کردن و دهن شستن زایل نشود در وقت

بشود

الیا

کر سکی سخت تر باشد و گاه بری است بود **علاج**
آنست که خم غرغره و خم ترغره و خم شست در آب
بجوشاند و قدری مکت و عسل در آن حل کند و با خود
و بر مرغ بروغن بکشد چوب کند و بر کوفه و برده و کندی کند
بعد از آنی کردن کل شکر و شککین با یکدیگر بکوبند و
به هند و غرغره بمشاهوزن سودا دارد و غذا از در
ز رشک و ساق و آب غرغره باید داد و این **علاج**

در دندان

سبب درد دندان یا از سودا المراج کرم باشد و از زهره
المراج پشه و یا از ورمی باشد که در بن دندانها باشد
علاج آنکه از سودا المراج کرم باشد آنست که
چون آب سرد دندان رسد آسایش یابد و در دهن
گیرد و آنکه از ورم کرم باشد گوشت بن دندانها کشند
باشد و آناس کرده و ضربان باشد **علاج**

رک قیال باید کشودن و حی مت کردن چهار
 زدن و بر که دعوی کل مضغه کردن و حلیب
 و سنگین غاب باید دادن و غذا خورده انداز
 دانه و چوب سرخ باید دادن و بطبوخ باید طبع را نرم
 باید کردن **علت** آنکه سوء المزاج پدید آید
 است که با در ضربان نباشد و افروختگی در
 سر روی بنور و درم بین دندان نباشد و هرگاه
 که آب پسم و دندان رسد در زیادت شود
 مضغه کردن است بر که و پودنه و عا و و با و
 اویش و بن دندانها بپودنه و فلفل و شیطان چندی
 باید مالیدن و تر یا که از به دادن و اگر بدین
 در دساکن نشود داغ باید کردن و صمغ قوت
 بر دندان باید نهادن و تنقیه دماغ و بدن بخت
 صیقل آ کردن و غذا خوردن آب باغ **باب**

زدن

بست و چهارم در خنق خنق و دشواری در
 و سبب آن درم عضلهها چرخه و مری است و آسان
 در باطنها و عشاها آن و سبب آن درم با خون
 باشد یا صفرا **علت** خنق خونی سرخی روی باشد
 و همچون ربا بهش گرمی در حلق می یابد و شیرینی دانه
 و ضربان حلق **علت** صفرا و خنقی دانه و در
 روی و افروختگی حلق و تلخی دهان باشد **باب** مرد
 نوع رک قیال کشودن است اما آنکه خونی باشد اگر
 قوت باشد و تحمل کنند خون بسیار برون باید کردن
 تا محذ غشی انجامد و اگر ضعیف باشد خون بغایتی برون
 باید کردن و به چغنی نرم طبع را نرم داشتن و آب
 غلبه شراب آکو باید دادن و باید از غوغه بخت
 و چوب سرخ و آب کشیده شراب قوت و سرکه باید
 فرمودن و مجمر و مبرای پشت باید نهادن و بسیار کشیدن

تا ماه از رگدز حلق دور شود و اطراف بدن با بکم
و پس بر کسندم و بنفشه باید مالیدن و در وقت
تراید غرغره بغتاب و رو باه زوگ و چوبه سرخ و آب
کاهو و شراب توت و مغز خیار چمن باید کردن و
بشیر و خرورده زرشک غرغره کند و چون را بگذرد
حلق گشاده شود آب انار ریش و شیرین و بکلیه
ساده و آب خیار کدو و شیر و تخم زوگ و آب نفوس
خواه باید دادن و غذا آشکار باید نمودن

در برون
برونی نفس است در حال زدن و حرکت کردن
بببب ممتدی و پر شدن قعرش از رطوبت لریج
دوستنده **علاج** شراب زعفران و بنج همک و پر
سبارشان و تخم از یار کله شکر باید دادن و فی
نمودن پس از آنکه خردل و عسل خورده باشد با

بکلی

بکلی عسل و آب ترتره و غذا بخورد آب باغچه بادام
باید دادن **در برون**
برونی حرکت که طبیعت بان حرکت دفع مودی
نش و از اعضا که بدان متصل است بیکدیگر و سبب برون
یا نری باشد و با خشکی اگر تری باشد
آن باشد که خشکی باشد و نفث بسیار باشد **علاج**
بنج همک خواشید نیم کوفه و بر سیاوشان و نبات باید
دادن و غذا از خرورده از بخور و بنو ماش و مغز بادام
باید دادن و اگر سبب خشکی بود علامت خشکی و خشک
آدن هوای خشک بود **علاج** شراب بنفشه و شراب
خشی شش باید دادن و جلاب غلاب و بنفشه و سبب
و لغاب و دانه و بکله باید دادن و غذا از خرورده
بنو ماش و مغز بادام و صندل از آرد با قند و شکر و روغن
بنفشه و کثیرا در سینه و حلق باید مالیدن و الله اعلم

ذات الریه است سبب آن غلی شدن
 شش باشد از بس ری خون **علامت** آن تبیز
 باشد یا غلی نفس کو با که گویفت رند و سرفه و
 رک با سلیق باید رزون و خون بقدر اوقیت
 برون کردن و جلاب غثاب و نفثه و نیلوفرو
 و روغن کلی با دام لعوق باید ساختن و طبع را نرم
 باید ساختن بطبیعی است و گاهی نفثه و نیلوفرو
 و سبتان و برنجین و شیر خشک و غذا کشکاب با
 خشک شش و نیلوفرو و غثاب و روغن کلی با دام دادن
در سبب
 ریش شدن شش را سبب کو بند اسباب سبب بر که نرا
 که از شش فرو آید و شش را ریش کند
 سل هرگاه که از خداوندان سرفه و ذات الریه بر فرد

خون و ریم برون می آید تب لازم باشد و بدن
 لاغری میشود و رخسار سرخ میشود و تبی تر بر یکد
 نشان سل باشد و سبب هم نزدیک جاکلیت
 بدل و سبب پس شدن جنس را بر آمدن بخار است
علاج اگر در ابتدا علت دریا بند و قوت تمام
 باشد رک با سلیق باید رزون و خون بخاری برون
 کردن و جلاب نفثه و نیلوفرو و نبات و غثاب و
 سبتان و نیلوفرو باید دادن و گاه که شیرین
 که دختر را شیر دهند و شیر خر باید دادن و کتاب
 با سرطان و نیلوفرو و خشک شش دهند و اطراف زغال
 و خر و پس در بنو ماش باید دادن و در آن گوشت
 که طبعت مجیب بشود و در اساک طبعت باید کو
در سبب
 ذات الریه و ریست گرم ماک که اندر حجاب دل و

غشایی که سبطن اضلاع است پیدا شود علت
 تشنگی و تواتر نفس است در دپلو چنانکه سوزن بعضی
 فرورنده و سب لازم و نبض متساوی و سرفه خشک
 اندر اول علت و در وقت تراید بر آمدن خون یا
 و گران پهلوی **علاج** در اول رک با سلیق باید زدن و خون
 جذبان برون باید کردن که رگ بگرداند لیک بوی
 و فقه تا قوت ساقط نشود و جلاب نبض و عت و سوز
 و پستان و نبات و ریچین و شتراب بنفشه و سوز
 خشکش باید دادن و لعاب بکوبار و غن کل با دار
 لعوق سازند و بمطبوخ خاکه و ریچین و شیر شربت
 تا خلط را مستغرق کند و غذا که کباب بنفشه و نیل و
 غناب خشکش پستان و روغن بنفشه و شتراب بنفشه
 دادن و موم روغن از موم صافی و کثیرا و حتی در روغن
 بنفشه در سینه و پهلوی باید مالیدن و آب سرد و میوه تابنا

دادن **باب سی ام در خفقان**
 خفقان حرکت اختلاجیست که دل را حادث می شود
 و با از سوز المزاج سرد باشد و سوز المزاج گرم اگر چنانچه
 انقباضی باشد چون خشم و اندیشنا از بهر کارها
 نازک یا طعمها و شرا بهای گرم خوردن و یا در هوا
 که بغایت گرم باشد آمدن و شدن کردن تشنگی
 با فراط کشیدن و در کار با گرم نشستن
 خفقان گرم تشنگی و سوز تشنگی الی دل و راحت یافتن
 از هوای خشک باشد **علاج** اگر خون غالب باشد که
 با سلیق از جانب چپ باید زدن و هوای خانه
 خشک کردن و صندل و کلاب و کافور بر سینه دادن
 و جاذبه معتدل پوشیدن و جلاب بلور و شتراب صندل
 و عقی کل و عوق کافور زبان و عوق پدیک و شتراب
 سیب و شتراب صندل دادن و شیر خشک و ورق کل

و طبخ شیر با شراب سیب باید دادن و منقح سرد و
منقح معتدل و غذا افزوده زرشک و عوزه با و غیر
باید داد و اگر از سوء المزاج سبب باشد
لون صاحب خفقان سپید و رطوبتی باشد و شکلی
نباشد **علاج** شراب لیکو و شراب بخیانی و شراب کس
باید داد و جلاب لیکو و زنجبیل و منقح گرم و
دو الی شکلی پوست اترج پرورده بعلل باید داد
و غذا نهند آب مرغ و کبک ربان کرده و زرباج
غنی باطل و یکار شدن جود قوتی محو که در حین باشد
و اسباب غشی تجلی شدن روح است بواسطه انحراف
و تجلی با و اطیب لای منقح چون لذت جماع و
دروغی از اطی چون درد قویج و معده و یا تهلا
باشد از ماده که خلق روح کند **علاج** غشی سرد
اطراف بدن باشد و بنفشه صغیر و ضعیف و طبی باشد

دلون

دلون رزد باشد در وقت نوبت کلابی است
سر در روی باید زد و حسد و کلاب و خیاب
سرد کرده در حلق باید چکانند و جلاب شراب سیب
و شراب خاص و سیلو ز دادن و آنچه بسبب درد
باشد **علاج** آن درد تا باید کردن و غذا نهند
مرغ ربان کرده و تخم مرغ نیم برشته باید داد
باب سی و دوم در خون آمدن
علاج رگ با سلیقی باید زد و قوس کبر با آب
ورق اسپیش و آب تخم تورک باید داد و کلابی
با کلاب و سرکه مخروج باید داد و کندر و خون
سیا و شان و افاقا و روغن گل باید داد طلا سی
باید کردن و غذا افزوده از پیوسته و آب عوزه
و سماق باید داد **باب سی و سوم در ضعف**
ضعف معده یا از سوء المزاج سرد باشد و یا از بسیاری

بلغم که در معده گرد آمده باشد علامت **سراطلاج**
 سرد باشد قراقرق و قنقن بسیار باشد و دوا در سپهر
 کاه کاه **علیج** که اگرش زیره و زنجبیل برقی و فلفل و
 ناخته و صطکی روی باید داد و روغن مصطکی در
 معده مالیدن و اطریفل و ماده الحیوه دادن و غذا
 نخورد آب فلفل و دارچینی دادن **علامت** اگر از
 گردان بلغم باشد در معده غشیان و قی و تهوع باشد
 و تشنگی باشد **علیج** فی کردن است آب غسل و آب
 برک تر تیره و خود دل و جلاب لیکو و رازیانه و کلکینین
 دادن و بجز شنبلیله و بجز خیاب خرمینو را پودر کردن
 و غذا نخورد آب با کوفت مرغ و دارچینی و گرد با باید
 دادن **با سی و چهارم در غشیان**
 غشیان شوریدن معده است یا پیش از طعام یا پس از
 طعام خوردن بود اگر پس از طعام بود **علامت**

کم خوردن

کم خوردن غذا باشد و شراب بی به خوردن و اگر تشنگی
 از غذا خوردن بود و مزاج معده گرم باشد **علیج**
 شراب خوردن غذا مزوره از ناردانه و اگر مزاج
 سرد باشد **علیج** فی کردن است آب و روغن تر تیره و
 جلاب لیکو و نبات دادن و شراب انار و نفع دادن
 و غذا زیره باج با جغ داد و **با**
سی و پنجم در سبب آن رطوبتی که حرارت برکت
 آن قادر باشد و از آن نفخ و قوا و باز دید **علیج**
 که اگرش زیره و شراب یخانی و آب رازیانه باید داد
 و کندم و زیره کمانی و ورق سد آب خائیدن و کشار
 گرم کردن با تش و بر شک نهادن و در کاه با آب گرم
 بر شک ریختن و غذا نخورد آب با دارچینی دادن و **با**
سی و ششم در فواق
 فواق حرکت طبعه اندرون معده است و این حرکت است

از تنگی انقباض گرفتن از مودی را و حرکت انقباض
از جهت دفع مودی را و این مودی با خوردن چیزی
که کم تر باشد که از دفع کند **علاج** آنکه از چیزی گرم
تر نباشد سوختن معده باشد از عصب خوردن غذا
تر یا داره ای تر **علاج** آب گرم با روغن بادام جود
میدهند و قوی می فرمایند با آب گرم و گنجینه پاده چند
تا می کنند و آب نارزش شیرین می کند و نفع می بخشد
و شراب به میلیسه و غذا حسوی نرم با روغن بادام
و شکر دهند و اگر سبب آن ماده غلیظ باشد مایه
بدهند و در عقب آن تخم شبت و تخم تر بزه بچشانند
و قدری نکت طعام در آن حل کنند و بدهند و برنج برو
کنند چوب کنند و بکوفه زوده قوی کند و جلا کشد و کم
رازیانه بدهند و غذا بخورند آب گوشت کبک و کنگر
باید دادن **باب سی و نهم در معده اسهال**

ار

سبب میوه ناکو ایدن طعامست و فاسد شدن غذا
در معده هر چه غلیظ باشد باسهال فرود آید و هر چه
باشد و بعضی را مانده تر بود به قوی پرون آید و هر چه غلیظ
باشد باسهال فرود آید **علاج** هرگاه که اسهال
کند که طعام در معده تباہ شد در حال قوی فرماید معده
پاک شود و از هر صنف هر چه وکت نباید کردن یکس خوشین
ست باید ساختن باید که خواب باز دید آید که میزند
هر چه **علاج** به از خواب نیست و شراب غوره و شراب
ریاس باید دادن اما اگر اسهال مختلف الکون باشد
و با آن بچیدن شکم نباشد و بعید العید باشد خوردن
سهل نباید بستن و اگر ضعف باز دید آورد بچیدن شکم
باشد باز باید بستن **علاج** قرض طبع شیر است و سفوف
مازدا و رب باید دادن و غذا غوره سهاق در
فرمودن اگر باسهال خون باشد **علاج** سفوف نشسته

و من طباشیر و بار شک و تخم شکر و تخم پی
 و تخم شبنم و باریان کرده با عرق گل باید داد و غذا
 کاه رس و مغز بادام پوست کنده باریان کرده با
 جوان مرغ دهنده اتفاقا و صندل و گل ازمنی و زرد
 کرمانی و گلزار باب مورد و برشته و زراف و شکم گلشنه
 ترخ و نقاضای زخم پستان است هرگاه که زخم زیند
 چربی اندک جدا شود غلیظ و غلیظ بعضی با خون و
 بعضی پی خون **ملاج** ترخ و همچو اسهال خون باید
 کردن و هر هم شادانه استعمال کردن **باب**
سی و هشتم در قولنج و قولنج مرضی است و است سبب آن
 بلغم غلیظ و سپید باشد یا بادی غلیظ که در روده کثرت
 باشد و یا سبب خشکی باشد که از خوردن غذای خشک
 باز آید و قولنج که سبب آن بادی غلیظ باشد و
 یا غلیظ خشک قول روده اعور منگی کرد پس است که

قولون

قولون باز دهد **علامت** باز دید آمدن قولنج که
 مجیب نشود و شهوت طعام ضعیف شود و خرمای
 زرش و شور و تر آرد و کند و شکم می پیچد و در پشت
 و ساق برید آید و آب بسیار خواهد **ملاج** کواکشی
 نرم و همچون خیار خیزد و کواکشی نرمی و سبکی و شکر
 باید دادن و اگر طبیعت نرم نشود و حقیقتی ترزد
 کرباید کردن تا روده کان از ماده قولنج پاک شود
 و شاف از تخم خنظل و بوزله ازمنی و از زوت و شق
 و صابون و ورق سداب استعمال کردن و سوسن و بزر
 و از آب سرد و میوه اجتناب فرمودن و هر مایه از
 جلابی گرم از گلشکر و تخم رازیانه دادن و در آب
 شک با بونه و اکلیل الملک و تخم شیت و رومابه
 رتوک و خشک و خطی و منک طعام نشاندن و غذا
 نموده آب با مرغ و کبک و گوشت کج شک دادن

باب پنجم در کرم که در شکم

و در و کمان **باب** آن رطوبتی غلیظ باشد که در سطح
دود کاینها و وسیده شود و اجازت صیغف از او
نشان بخشد و شود بخیل بر دهن و آن رطوبت باشد
و منعقن شود و از تباهی آن رطوبات کمان توله
شوند و اسباب است که آن طعام غلیظ است و کوازه
آن و میوه های خام و شیر و ماست خوردن و بر کله
می معقت کردن و اندر کرم بر رقت **علامت** آن در
شکم و چیدن ناف و آمدن اجاب دمان بود و خاص در
وقت خواب و زردی روی و بد خوئی و زود کرسیدن
و بشکی طبع **علل** یکمغه هر با باد صد در شکم تازده
و ده در شکم در آن محل کند و بد همد و غذا نخوردن
با خشک دانه و او بشین میدهند و روزی شش مرتبه
کافی معشر و شیخ ترکی و قسطی ترس و ترید و خشن

دینی

و قبل و حب الیل از هر یکی در می کوفت و پنج بر شیر
نازه باید دادن تا کما نرا بکشد و منعقن کرد اند و
اگر طبیعت دیر محبوس و جوده سر که کمن در آب کرم فرو
کرده بدهند و آخر روز غذا از کنگ سوده با شیر
دادن و شاذ از زهره کا و جاب شیر عمل مرسته
استحال کند و ضمادی از شونیز با زهره کا و با میرند
در ناف ضما کند و زود در کربلاب از آب کاه و زود
بدهند و شیری سرد از نبات و کینز خشک و غذا افکند

باب ششم در درج

اگر درج کرم با سرخی روی و امتلائی بدن باشد **علل**
رک با سلیق باید زدن و جلاب تخم کاسنی و رو باه
روک و نبات باید دادن و صندل مقاصری کا و زود
و آب گل بر جگر باید طلا کردن و غذا از کنگ باید داد
با آب غوره یا نان جو و اگر رکبت بدن سپید باشد و کینز

باشد علاج ما الاصول و کتب فوری باید داد
 و غذا از راه باج با کشت کفک که بر یک صحرایی
 دادن مانع باشد **باب چهل و یکم**
در سوء القیه تب سوء القیه و استقار سردی مزاج جو
 باشد و سوء القیه معده استقار که هرگاه مزاج
 جو از حال طبعی گردد و ضعیفی بدید آید و لون روی و بدن
 زرد شود و پاسبید و آماس در چشم و دست و پا
 پیدا شود و آراسو القیه گویند اما استقار سبب آن
 مرضی ماده است سبب آن ماده سرد و غلیظ است که
 در رجه متخلل شود و آنرا بغیر از واقف آن است
 طی و زقی و طبعی سبب استقار طی سوء المزاج پسر باشد
 که اندر جو و اندر کهای همه تن سبب نقص شدن غضم
 ثالث پیدا شود **علامت** استقار طی اولی آن پس
 کبر و پس شکم پس اشیان پس روی و اندامهای دیگر و کما

الکلی

که انکشت بند جای انکشت گمان ز روشنه مانده این
 نوع اهل انواع استقار سبب استقار زقی
 انکشت که آب در روگان و میان پوست شکم چون
 ترشافت کرد آید و سبب این است که میان ناف
 و معده جو را بگذری هست که چون از آن جوی جو
 چنین میرسد و درین حالت که از آن جوی پیوسته شد
 اندر جوی متلاشی شده است و چون جانب مدوش
 جو بپسندیده یا وری بسته شود آن را بگذریم و در
 کانده شود و بدین سبب مزاج جو سرد شود و تولید
 خونی رقیق مایه کند گویند یا رود کاینها در میان آب
 سباحت کشانی کند و این نوع استقار بدترین است
علامت این استقار آماس اطراف تن باشد و سرفه
 خشک بدید آید و ضعف یادت کند و با جویهای
 آید و چون مشک آب باشد که چون دست بر آن نهد

خفیفه کنید و سبب استغناء طبعی است که بادی غلیظ
 در آن موضع که آب در استغناء رقی جمع شده باشد
 جمع شود یا اندکی رطوبت سبب این بادی غلیظ گردد
 فراج بگو باشد و یا سردی فراج معده **علاج**
 این نوع استغناء است که ناف پرده آن آید و شکم بزرگ
 بزرگ باشد و چون دست بر شکم زنند آواز طبل
 و از بر آمدن جثا آسایش یابد **علاج** نوع اول فی الاصل
 بغایت و داروهای مهمل برقی دادن و از آب
 مبررات خوردن بر نیز فرمودن و را بگذراند و بگوید
 و ماء الاصول بگویند و باری دادن و دماغ را بخواه
 پاک کردن و از دارو تا که درین علت نافع است خب
 ایاده و حب ریون و قوس زرشک بزرگ و کوکب
 و در آب دریا و آب شور نشستن لایق باشد و بستی را
 در یک گرم کرده مندی کردن یا در آب گرم نشستن

از قوی

از قوی ترین معالجات باشد و جلاب زخم کاسنی و پو
 یخ کاسنی و پوست بچ کر فسن نبات باید دادن و غذا
 ریزه باج از خود کشش و مغز بادام و پختنی سرکه و
 اندکی زعفران با فنج باید دادن **علاج** نوع دوم اول بچ
 آن باید کردن که اما سوسه المراج زایل شود پس بر
 استغناء کردن چنانکه کاه باشد تنی دهند که نگیان
 حرارت کند و کاه شربتی که استغناء آب کند بطریقی
 ادرار بول جلاب زخم کاسنی و رو باه تزوک و از آن
 و تخم کر فسن نبات باید دادن و آب کاسنی تر نبات
 دهند و رو باه تزوک بچ درم و تخم کاسنی بچ درم نبات
 ده درم بچ شانه و سی درم آب کاسنی با بستر بچیده
 با یکدیگر بیاورند و مغز یا چوب سبت درم در آن حل
 و بنده تا طبع را نرم کند و حب مارزبون و حب زعفران
 بر و سرکه ت به دهند و غذا بخورند آب یا دهنی و تخم را

و من می دهند **علاج** اگر کسی غلبه کلسی داشته باشد
 روزه خشک دادن و جلاب تخم کلسی و تخم کرفس و تخم
 آب نوق کلسی دادن و صفادی از صندل و عود دادن
 و مگر بیکر بنادون و غذا از کلسی دادن و اگر سردی باشد
 بود تخم کرفس و تخم زردانه و بکچین عافت و بسل هندی
 دادن و ماء الاصول و مجنون حب القار باید داد
 و غذا از کلسی مغز بادام و خشکانه دادن و اسهال
چهارم **دوم در سیر**
 اگر رگ بطن سیاه باشد و بول زرد باشد **علاج**
 رگ اسهال باید زدن از دست چپ جلاب و باده بود
 و تخم کلسی و بکچین زردی باید داد و اگر بدین
 باشد و معده ضعیف و هضم نیک نباشد **علاج** یا زرد
 باید داد و اگر از بول باید کرد و ماء الاصول
 و بکچین زردی باید داد و ورق سداس تخم ترتره باید

بکوزنه

بکوشاند و قدری غذا باید از زرد سیر ترتره بکشد و در
 بکوشاند و بر موضع پسر زردی اند و سرگر که بشتای
 و غذا از زرد زرشک و زرد باده و اسهال
چهارم **پنجم در رقان**
 رقان بغیر رگ کلسی و رگ سینه چشم و رگ
 سینه پوست تن را گویند و رقان یا زرد باشد سیاه
 و اسباب تولد رقان زرد بسیاری تولد صفرا
 بکرو شده اند و منفذ فرو آمدن صفرا بجای رگ کلسی
 از زهره یا از قتل دفع طبع باشد که دفع زهره صفرا
 بظاهر بدن کند بکجهت بجران **علاج** رقان زرد
 سبب حرارت بکرو تولد صفرا باشد کلسی است غلیظ
 دمان و زردی زبان و بول ناری و کف آن زرد
علاج جلاب تخم کلسی و زرد هندی و آلوی سیاه
 و آلوی کلسی و نبات و بکچین باید داد و مطبوخ بکشد

استغراق صفرا باید کردن و کچین و خون کاسنی و آب
خیا که دو آب نادرش شیرین و شیر و تخم نوزک باید
دادن و قوی طبع شیر نرم و قوی کافوری و قوی معتدل
و قوی تر شک و خونی هندی باید دادن و اگر باز دیده
آمدن برقان از دفع طبع باشد در دهنها حاده
چون پیش از روز غم بود بد باشد و اگر طبع بسیار
از بدن بطریق اسهال و اگر استغراق شود و چون
روز غم باز دیده آید نشان خیر باشد برقان سیاه
پیش از پس ز باشد و از جگر نیز باشد و آنچه از پس ز
باشد سبب آن سته باشد اندر مغدی که میان
جگر و پس ز باشد **علیه** دگ پس باید زدن از دست
چوب طبع و نفون سولای باید کردن و آب نیز کچین
دادن و غذا ازیره باج ساده باید دادن و الله اعلم
بصل و چهارم در دانه کرده

و اما

بر کاه که در دانه کرده خربانی باشد و بول سبز باشد
دگ با سلیق باید زدن و جلاب از شیر تخم خن
با کف خورده و خیاره با نبات باید دادن و اگر کاه
غلیظ خون نباشد طبع را بمطبوخ خاکه و بچین و خن
نرم باید داشتن و غذا ازیره از مینو مینو با نبات
باید دادن و اگر بول خون آید قوی کاه و کل ازنی و
باز شک بریان کرده و قوی کلان و خون بسیار
و کندر باید دادن و غذا ازیره از مینو مینو با نبات
و قوی باید دادن و اگر بول یک باشد بچین و خن
و جلاب تخم از مینو و شیر تخم خن و نبات باید
دادن و غذا ازیره آب و اگر سسل بول باشد طویل
کوچک و بزرگ و شاه و بطوطه و قوی کندر باید
دادن و غذا ازیره بریان کرده باغ بود و الله اعلم

بصل و پنجم در دانه کرده

پیشترین در کما که مشاهده را باز دید آید و دم گرم باشد
علاج در سختی باشد و گرفتگی بول در تب تیز
 حرده و سیاهی زبان و دیدن کفایت و امیسی نار
 رنگ با سلیق باید زدن و در آب شکر که در آن
 بنفشه و خیر و خطی و رو باه تر و کچک باشد بماند
 و ضامدی از آن در با قلا و آرد جو و بنفشه و خطی و رو باه
 تر و کچک با نبات باید دادن و طبع را بمطین فاکتیم
 و شستن غذا خورده از بنوشش با مغز بادام دادن
رنگ کمرنگ که در کرده و مشاهده تو که کند این عفت
 پیشتر که در کار باشد و مردم فور و بیک سبک و رنگ
 رطوبتهای رنج است که در غذای غلیظ تو که کند
علاج هرگاه که این بول غلیظ و رقیق می شود
 و بول سیاه کپی در دو چهاری آید نشان سنگ است
علاج قطع مائده آن کردن اول سنی و ادرار بول

و اسهال

و اسهال و جلاب تخم کدو و تخم کرفس و ماء الاسود
 و کچکین بر روی باید دادن و طبع را بنوشش بنفشه
 بنفشه و خیر و خطی و رو باه تر و کچک باشد بماند
 و ضامدی از آن در با قلا و آرد جو و بنفشه و خطی و رو باه
 تر و کچک با نبات باید دادن و طبع را بمطین فاکتیم
 و شستن غذا خورده از بنوشش با مغز بادام دادن
رنگ کمرنگ که در کرده و مشاهده تو که کند این عفت
 پیشتر که در کار باشد و مردم فور و بیک سبک و رنگ
 رطوبتهای رنج است که در غذای غلیظ تو که کند
علاج هرگاه که این بول غلیظ و رقیق می شود
 و بول سیاه کپی در دو چهاری آید نشان سنگ است
علاج قطع مائده آن کردن اول سنی و ادرار بول

و اسهال و جلاب تخم کدو و تخم کرفس و ماء الاسود
 و کچکین بر روی باید دادن و طبع را بنوشش بنفشه
 بنفشه و خیر و خطی و رو باه تر و کچک باشد بماند
 و ضامدی از آن در با قلا و آرد جو و بنفشه و خطی و رو باه
 تر و کچک با نبات باید دادن و طبع را بمطین فاکتیم
 و شستن غذا خورده از بنوشش با مغز بادام دادن
رنگ کمرنگ که در کرده و مشاهده تو که کند این عفت
 پیشتر که در کار باشد و مردم فور و بیک سبک و رنگ
 رطوبتهای رنج است که در غذای غلیظ تو که کند
علاج هرگاه که این بول غلیظ و رقیق می شود
 و بول سیاه کپی در دو چهاری آید نشان سنگ است
علاج قطع مائده آن کردن اول سنی و ادرار بول

تندی ترک می نمودن و اگر سبب اندکی منی باشد
علی آن غذای مرطوب باید دادن چون حلوائی
 ترنجبین و چون اللبوب و هر سبب از گوشت بزه و بطور
 بر بریان و در کجیل پرورده و تغل مویز طایفی و سبب
 و غرض باید که در آن غذا که از بهر منی باده خوردند
 غذای منی باید که در وی پس منی بودگی آنکه سبب منی
 دارد اما آنچه در وی این سه معنی حاصل است که
 اول بیاض است که از است و شلغم و مانند آن و اگر سبب منی
 و ترخا و آلات منی باشد علامت آن قوت و کثرت
 منی باشد **علی** آن طریقی بزرگ و کوچک باید داد
 و غذا که بربان کرده و الله اعلم **علی**
چشم دوم در کجائی منی چون در غریبان در غده منی
 شود **علی** درک با سبب باید داد و در آب شک و
 بغش و خطمی پوست خشی ش و جویم کوفه و ورق لوبیا

زندان

نشاندن و زنده نموده و روغن کل باید داد و منی باید
 ساختن و جلاب نبات نبات باید داد **علی**
 و از چند باشد که از غذا و غذا حادث شود و
 در اندرون شرح باشد و هم بیرون اگر با آن خون
 روان باشد **علی** آن قرص کبریا و قرص کلان
 با شراب محو و شراب به باید داد و اگر خون روان
 باشد **علی** آن حب متعل و اطریقی متعل و غذا
 بخورد آب بکند باید فرمودن و الله اعلم **علی**
چشم سوم در کجائی منی
 آنکه سبب منی **علی** آن کثیر در غایب و سبب منی باید
 چند آنکه قدری سبب آن بوده طلا باید کردن سود
 دارد و طبع را نرم باید داشتن بقصر منی و غذا
 زنده غرض با منی باید داد و الله اعلم **علی**
 سبب آن ماده تیر باشد که در آن منی باشد **علی**

بن ران تا حد مبارک بن حکم بخورن و بطبخ خنجر
 تنقیه بدن کردن و حب سورجان دادن پانچ نرس
 از تنقیه بدن خاکستر چوب زرد و کرم جوهر و کرم ترب و
 سرکین برود و جلد بار و غن زیت طلا باید کرد و غدا
 زیره باج و خوراک و مرغ کدوم باید داد
باب ششم در علاج و درمان کردن
 چون سعه و کوفه و کوش سبب سعه نخاسته تر باشد
 از ظاهر بدن **رک با سلیق** باید زدن و در این
 باید کشته دن و تنقیه بدن و بطبخ خنجر باید کرد
 و حیث کردن و جلاب غناب و نبات و بخیل باید
 دادن و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و موم صافی
 بجای سینه باید مالیدن و غذا خورد آب و بسوس
 بار و غن شکر باید داد **که در علاج سبب آن** و غن
 باشد غن که در کما جمع آمده باشد و طبع از انظار

والله

پوست دفع کند **رک با سلیق** باید زدن و
 استخوان و بطبخ خنجر و بطبخ پهل زرد و بطبخ
 شاه تره باید کرد و بخیل باید داد و آب شاه تره یا
 کردن و جلاب بنفشه و غناب و الوی سیاه و غنما
 هندی و نبات و بخیل باید داد و غذا خورده
 از بنو ممش و الوی کبلی و غن هندی باید داد و آب
 بزر و بخیل سودمند بود و در آب کبریت و آب شور
 نشستن تری تمام پیدا کند کرم زیر باس و مغز **رک با سلیق**
 زرد و جلاب غناب و نبات و بخیل باید
 هر روز از آن قدری در ماست خرج کند و در کما
 طلای بدن کند و از جماع کردن و طعام شور و ترش
 و گوشت خوردن پرهیز فرماید
علاج بقی فی کردن سبب آن
 بغم کردن بخت اصطلح خنجر و حب ایاره و بطبخ

ترید و جلاب از تخم را زنده روی و کچن باید داد
 نخود آب و خشک و اندک با گوشت مرغ و گوشت گاو
 دادن و از شیطخ هندی و ترید سید و تخم تریزه و در کباب
 و غول کوفه و چغندر که کباب طبا باید کرد **علاج**
 رک نه البدن و با سلیق باید کشودن و بمطبوخ فلفل
 و بجنون بخاج و حب افیمون و بمطبوخ بلیک سیاه و
 استخوان سودا باید کردن و زینک انفی در تراب
 باید جوشانیدن و طلای برن باید کردن و روغن شنبه
 و روغن کدو و درمی باید چکانند و هر روز باید در قفس غذا
 بخورد آب باید دادن **بیماری و چهارم در بزرگی**
علاج شری جلاب الوی سیاه و الی کبی و
 فرمندی و ورق کل باید باید دادن و بمطبوخ
 زرد استخوان باید کردن سبب ضعف شوری و غی با
 و ناشستن بدن و ترک حمام کردن و یاد دهوی گرم

و

حرکت کردن **استخوان** سودا باید کردن بمطبوخ
 فاکه و ورق کل و فرمندی و کچن باید داد و در جلاب
 خشک نشستن و آب سرد خوردن و غذا خورده از
 پیوسته و کدو دادن و آب نارنگش شیرین میدن
 تخم خربزه با کلاب طلا باید کردن
علاج جلاب الوی سیاه و الی کبی و
 عیاب نبات و شکر که باید دادن و طبع و البته دا
 و کدو داشتن که نرم شود و غذا آرد و جو و کشکاب غیب
 و بویسیخ و دادن و شکر که در جلاب خواب بر کنند
علاج کک مطبوخ افیمون و یا زه فسیق باید دادن و
 از هم زنگاری طلای کک کردن
بیماری و پنجم در بزرگی که در دم نه در هیای کی اغیای
 باشد در ابتدا و اعادت استمال باید کردن و در وقت
 ترید راوع یا محلل باید آبخنن و در وقت الخطط طبرقن

محم

اختصار باید کرد و درم یا از خون باشد و یا از صفرا
 یا از سودا یا از بلغم و اگر درم خونی **علیه** است
 و ضربان و گرمی جایگاه و درم و گرمی رنگت گرم باشد
علیه صفراوی زردی و زردی و زردی و گرمی جایگاه و درم
 باشد **علیه** این مرد و نوع رنگ باید زدن و جهت کز
 و جلاب غناب و خفا، هندی و ترنجبین باید داد و درم و درم
 بطیوخ فواکه و خیا و چیز و شیر خشک نرم و شیرین و طلا که
 سرد و خشک است نهاده و غذا انگشتر باشد **علیه**
 و درم سوداوی صلابت و درم باشد و کسبای لون
 و سردی جایگاه و درم **علیه** اسهال سودا باید کرد و درم
 افیمون و حب افیمون و مرهم و یا خیمون بر نهاده و درم
 و اگر بلغمی بود **علیه** آن می و درم باشد و چون است
 برایش بنهد و جایگاه انگشت زمانی باشد و لون و درم
 سید بود **علیه** جلاب شیخ حکم فراموشید نیم کوفته و کز

باید داد و غذا نخورد آب اسهال بلغم باید کرد و حب
 اصم خیمون و حب ایاره و اگر اسهال سقط باشد و یا ضرب
 اول فصد باید کرد و صندل پینج و زعفران را **علیه**
 بر آب کشیر رسوده طلا باید کرد **علیه**
علیه در سرطان **علیه** سرطان و درمست سخت و آرد
 بچهار بسیار باشد و سبب سرطان ماده سوداوی باشد
 که در اعضا نرم متخلل ریزد و زردی را در پستان و درم بسیار
 افتد و درم از درجالی حق و قیض و ایشان در هر صفت
 است که آنچه باید آمده باشد که از اندک زمانه باشد
 و درم کمل باید زدن و استخوان سودا پایی باید کرد و درم
 بطیوخ افیمون و حب افیمون و آنچه در علاج خدام
 و یا لیمون کفشد انچه هم آن مغالبات باید کرد و درم
 مار الحین یکسجین این مرض سودا است و سبب و درم
 خازر سودا و انهم و نچه باشد و آن آما سی سخت باشد و

بسیار فایده دارد که در وقت
اصل صبح و شب و بعد از هر
وعده غذا و غم را از میان بگذرد و باید دادن و غذا
نخود آب با دارچینی و در هر هم دیا خیسون بر نهادن

نحوه استعمال در چشم

انجاس یا زیت سیاه است حتی بوم و حتی دق و چینی
در تب که زمان آن کوتاه باشد از احتیاج بوم گویند
سبب حتی بوم در تابستان از آن تبستن در وقت
آتش بسیار نشستن و غذا آبی گرم خوردن در صفت
بسیار بی فایده است که در در جماع الحاح کردن و بخور
و غم خوردن و اندیشه کردن و چشم کردن
نرمتهای سپید باید دادن چون بچین و غم خوردن
بارف و آب تفویج با شکر بنهند و غذا الکشکاب باید
و غم زده از بنوشش و غم زده می باز غم زده باید داد

و چون تب ایل شود و بگوید زفتن **تب** قی
تب دق نبض صلب و قی باشد و ضعیف و متواتر
و مدقوق از حرارت تب که گاه نباشد و چینی باید
شود چشم در کواشده و هر گاه که مدقوق غذا خورد
حرارت تب پس از یک عت ظاهر شود

کتاب با سرطان و نیلوفر باید دادن و هوای
خانه خشک باید و نشستن و بکر باید معتدل باید رفتن
و در آب فاشانان و دروغ بنفش و دروغ بکده
در بدن ماییدن و شیر مایه که گیاه تر خورده باشد
باید دادن و آب خیار که و شراب خمش اورد
لایق باشد و گاه آب که جو آب انار شیرین
و سبب شیرین و شراب مندل و قوی کافوری و قوی
معتدل سودمند بود و غم زده بنوشش با فو و ج
باید نفع دادن لایق باشد و طبع را باید کرد

که نرم شود **تشیای عقیقی** یا از غفوت خون و صفرا
 باشد و یا از غفوت سودا و بلغم اگر از غفوت خون
 باشد آنرا مطبقه گویند و چون سردی گرم باشد
 تا آنجا که متعفن شود **علاج** آنکه روی در یک
 چشم سبز باشد و طعم دانه شیرین **علاج** فصد باید
 کردن و طبع را بمطبوخ فاکه و بیلد زرد گرم
 و حلاط لوی سیاه و غناب و خرمای هندی و نبات
 باید دادن و پس از شش روز آب خیار رگد و شیرین
 لوزک و کجین باید دادن و هر غلطی که بیرون غرق
 متعفن شود از آن شب بایره می دشت شود و اگر در
 اندرون غرق متعفن شود آنرا محرقه گویند **علاج**
 آنست که حرارت این تب لازم بود و اندرون
 که نرا از بیرون بود و بدین سبب شکلی سخت غالب بود
 و رنگی بآن رزق باشد یا سیاه و باین تب سرما

دانی

و ناقص باشد و فرق میان محرقه و مطبقه آنست که محرقه
 بنوبت غلبه است و آنکه مطبقه آنست که بچایه
علاج حلاط بلغم کاپیسی و بنفشه و اکوبیه و بنفشه
 و آب نازک شیرین و نبات و بنفشه باید دادن
 و هفتون صفرا بمطبوخ فاکه که در آن نغز خیار و پیر
 شیر خشک و برگ کل و بیلد زرد باشد باید کردن و بعد
 از اشوبه غام آب خیار رگد و آب تخم لوزک و کجین
 و پس از شش روز آب نغز فاکه باید دادن و غذا
 کشکاب با تخم کاپیسی و بیلد زرد و بنفشه خشک دهند
 و بای فانه و بایکه خشک باید دهنش برگ سید و کدو
 و خشک شش در بایکه و بایر باید ستردن و اگر صفرا برود
 در کما و عروق متعفن شود آنرا غلبه گویند و کوه لعله
 و غیره لعله است از این مدت غلبه طالع هشت ساعت
 باشد و درازی مدت غیر طالع و وارده ساعت این

تب یگزاید و یگزاید و اگر تب بر عصبان بود
نوبتهای این تب سخت فوبت برنگردد **علامت** آن تب
سریع و مختلف باشد و قاروره رقیق و ناری و خورانی
بود و در ابتدا او تب فوضه را از ایندن تمام باشد و در
حالت از ایندن تشنگی تمام باشد و در فوضه باز گرم کند
این مرد و فوضه بکثرت جلاب غم کانی بکثرت
بخ کانی و خمار مندی و الکسیه و الکسیه و در کمال
سرخ و نوبتهای فوضه باید دادن غذا اگر کتاب
و طبع را بطبیعت خاکه و مطبوع بید زرد زرم باید باشد
و استفراغ صفر اگر در پس از استفراغ و فوضه بشیر و فوضه
معتدل باید دادن و بکثرت زردی استفراغ صفر باید
کردن **نظر الف** از جود صفر است که از ترکیب
بلغم صفر آنکه کند **علامت** این تب بسیار آن باشد
که اندر یک فوبت دو بار یا سه بار سر را اغار کند

علامت تب که خاشیده و غم کشت فانیات و بکثرت
دادن و آب گرم و بکثرت باید دادن و قوی فرمودن و
استفراغ صفر او بلغم بکثرت بخار و خمر و سپاکی و فوضه
نبض و مطبوع بید که در آن ترید و تخم را از یانه باشد
کردن و غذا اگر کتاب یا بخود و تخم را از یانه باید دادن
علامت سبب آن عفونت بلغم باشد **علامت**
نبض ضعیف و ضعیف قاروره در ابتدا اسپید و تیره باشد
و باغ و ناری شود و کپس و ما و لرزه قوی باشد و تشنگی
و قی بسیار باشد **علامت** قی باید فرمودن و بکثرت غم کانی
گرم و جلاب بکثرت و بکثرت باید دادن و غذا اگر کتاب
یا بخود و تخم را از یانه و استفراغ بلغم باید کرد و سبب آن
عفونت بلغم باشد **علامت** نبض ضعیف و ضعیف و
قاروره در ابتدا اسپید و تیره باشد و باغ و ناری
ترید و فوضه نبض و بکثرت بخار و خمر و سپاکی و فوضه

سودا باشد و این تب دور نماید و بگوید اگر
 اندرون غرق متعفن ایم باشد و خوبت بکشد
 کند **لرز** آن لرزه و سرما باشد در ابتدا
 تب و در آخر آنها شکستگی باشد و بسیار لرزد و دست
 لبست او پست و چهار ساعت باشد و نبض صلب باشد
 باشد **علاج** واجب چنان باشد که درین تب حفظ
 قوت کت که این تب از اراضی زمستان است
 و خاکند و روز اول از غذا و آب پرهیز کند و قوی نماید
 و جلاب کبک بکشد و باید دادن و غذا نخورد آب
 و تانج پدید آید و بچکنی تمام نشود سهل نماید دادن
 و چون تب پدید آید شود ششواغ سودا باید کرد
 بطبیق فیتون و حب افیتون و همچون کج و در محبت
 تب حشر و کبکس مع این باشد **علاج**
 هم در این تب که در کتب و کتب است

فانی

خنق سخت آورد و اطراف بدن سرد کند و چشم بکشد
علاج اول فی باید کردن و حقه کردن و هر غصه
 شیر کاه و باقیمین و فلفل باید دادن **علاج** چشم بکشد
 و زبان سیاه کند و اندام سخت کند **علاج** روغن کاه
 و شیر باید دادن تا کندی غذا نای چرب بد **علاج** مجرب
 سخت کند و بغیر اند و فواق آورد **علاج** فی باید کردن
 روغن کاه و آب نیم گرم و جوده و کف طعام و کبکس و غیر
 جوز نافع است و زبک نژود و یک پسر باید دادن و بکشد
 بویانیدن و نکند از اندک جواب و در **علاج** چاه باده حاده
 تو کند کند و اگر کسی را در مشغال بدیند و لا که رود و اگر را
 ظاهر باید بگوید شود **لرز** لرزه در بدن بیدار آورد
 و مزاج گرم کند و خنق آورد و سوزش را اندرون
 بیدار کند و در دکانی را ریش گرداند **علاج** آب گرم
 روغن کاه و آب نیم گرم دهند و مشک تازه و لعاب بکوه

و کبکس

و در دانه و فزوره از ریشک **کریه** **کرمان** اگر نفع داشته
 افقی بکند آن عضو را باید بریدن که غرض از آن است
 و اگر شود بریدن مجرب برهند و آن عضو را بکنند و در
 و فقیهون و جاکشیر و قند و سایر بر موضع کزیدن بنهند
 تا زهر کشیده منفعه خانی باغ و مس کشند و سیریش کشند
 و بر آن موضع بکنند و هر ساعت که فاش شود دیگری
 می نهند و سرکه و نمک و زهره کاه و زهره نر با کاهستر
 چوب بخر و چوب زر بر آن نهند و روغن کاه و در پندار
 دهند و در آب بنشیر نشاند و بکنند از نو که بکشند و قند
 فرمایند و تریاق بزرگ بمشغال با شراب کس می دهند و اندر
 که با می برند تا عرق کند و مار حمره با خوش تن و شبنم
 سود دارد **سلاج** کزیدن کزدم اقل زهر او پروان
 کشیدن پس بکند کردن بکند کاه و کس کرم کرم و کاه
 کوفته بر آن موضع نهند و تریاق اربعه و شره و بیکس

برنجیم

ان

سخن بایست سودمند است **کریه** **کرمان** **کرمان** **کرمان** **کرمان**
 آن نباید کزاشن که درست شود و مجرب بر بدن کزیدن
 و دقت چهل روز و حاجت کشنده باید دشتن تا زهر
 تمام بیاید و بطیوخ افشون طبع را نرم باید دشتن تا زهر
 آن تمام بیاید و تریاق اربعه و تریاق فاروق باید دشتن
 و هر گاه آن سکت یوانه کزیده باشد خردن سود دارد
 و ذوالالذراچ بایست سودمند است اگر خوانند که
 بر اندک سکت یوانه بوده است یا نه قدی خیر همان
 موضع که سکت یوانه کزیده باشد مالند اگر دیگر سکت
 نوزند سکت یوانه باشد **کریه** **کرمان** **کرمان** **کرمان** **کرمان**
 با دانه شکم توکد کند و اطراف برداشته و نفع دهد آید
 معالجت کزدم کزیده دیرین بایست نافع است که با بکوفت
 آوردن سودمند است شونیز و سعد و برک سعد
 و خشک که در شراب بپزند سود دارد **کریه** **کرمان** **کرمان** **کرمان** **کرمان**

چهل چهار پای دارد از هر سوی بیت و دو از گردن آن
در دی سوزند و بر آید فلک سر که طلق کردن نافع بود
که بر خد طلق کند و جان و نان زهر دار بگزیند و نم
خروش بپسیر که دروغی زیت که از طلق کند و طبع
در روغن زیت که از طلق کند جان و نان زهر دار کند
در بخور اگر بخش بوز ده بر کسی نم کند و درز و بکشد
بسیار باید مکیدن و آن موضع که یکی بگل و سر که طلق باید
و بدو بقی بخاری که آنرا خیر گویند و در راه نزد که نهاد باید
کردن و که باین برف سرد باید کرد و بر آن موضع نهاد
و آب برف بر آن موضع ریختن و بدو بقی باد و روغن بکشد
مالیدن و آب نادرشش و شیرین و آب خیار که در آب گداخته
باید دادن تا بخورد و شیر خشک سرد که کوفته و چوبه بر آب
باید خوردن و غده اخیره غوره دادن و دروغی زیت در
بول مالیدن تا بشه باز دارد و **ما** ارده و گرد که زین

زنج سوسن و گوگرد و عازر که بگزیند و نوشا در اندازد آب
مل کند و در خانه بنهند و بگزیند **بکشد** زنج میوه
و بهر دست راست بستاند و بهر دست چپ از زنج و بکشد
ببندد آن بر شسته و نزدیک سوراخ که دم و دکنند نرم
بگزیند قدری بریزد بر دسوراخ که دم نهند که دم برودن
در بکشد و چوبی خوش را بکشد و بکشد در سوراخ خوش
نهند بگزیند زهره کا و در خانه موران بریزند و موران بکشد
زنج و کند و دکنند یک بگزیند و نمور او دود
گوگرد میزد و ارده و سیر بگزیند بر یک خیار در خانه دکنند
خفیف بگزیند پسته ارده و بر یک مور و خشک و ده و بگزیند
وده و ترانسه خوب صنوبر و دو سپر کی کل و گرد و غلط
از آب بکشد و آن آب اندر خانه بکشد که یک بگزیند
از هر کس سپید و از پیش بگزیند و طلق و کس خارشش مرغی
خانه را از حشرات پاک کند و جسد کمان از پیش بگزیند تا شسته شود

مقاله سیم در ذکر اودیه مفیده

در تریب جوفت جفتی یا اگر دوش

اگر کم و زاست غذا بسیار ده و زود فرست که
و مانند را سود دارد و اگر اول کند پوست کرم
و دانه او سرده جنگ **بجز** کرم و زاست بزرگ انواع بجز
سپید است بجز جنگ کرم است لطیف در به اول کرده
مانند را سود دارد و در بول نگاه داشتن قوت دهد و در
درینه و در پشت اسود دارد و خونی که از آن بگذرد شود
بد باشد و بدین سبب پیش اندر پوست بازید آورد که
باغونا دام خود بخونی نیکه تولد کند **اگر** سرد است
اندر درجه دوم آنکه نیک بجز بود اسهال صفر کند و گری
دل را بشاند و معده را زیان دارد **اگر** مزاج او سرد
و خشک بخار از دماغ باز دارد و خشکی بشاند و معده کرم
سود دارد و غشیان باز دارد و در کرم و در دماغ مسلط

اگر د **اگر** سرد و خشک است مبداء اول معده را قوت دهد
عرق موی باز دارد و بسیار حوزدن آن در دماغ است
اگر د و شراب آن محمود را سود دارد پیش از طعام
حوزدن طبع را بدهد و این طبع طعام حوزدن طبع
بکشد بقوت دفع و **عصر** **اگر** مزاج او گرم است
و ترش او سرد و خشک بر بجز دوم غذا و نیت صفا و پاک
را سود دارد آب نام و ترش با پوست بکشد و نیت
و بجز این در آب حل کند و باز خورد اسهال صفر کند
خفقا را سود دارد و حرارت معده بکشد شیرین او
معده و معال را سود دارد و ترش بیان دارد **اگر**
خاص ترشی از مزاج او سرد است و خشک در اوقات
دهد و خفقا کرم را ساکن کند و قی صفا و پاک باز دارد
پوست او کرم و خشک است کشت او کرم و پوست
خام او کرم و خشک است باز هر چه زهره های جانور است **اگر**

ناشناخته که در دم و از هر است و کرم که اندر گوش نشاند
 کرده باشد و بر قو باطل را بکشد و کرم که در گوش
 رسیده را از امعاء هضمی پاک کند و کسب و فراج را بکشد
 سودمند است **کرم و خشک است عرق الشا**
 سود دارد و خلطهای غلیظه را بر دارد و کرمین را بکشد
 و اسودند است **کرم و خشک است عرق الشا**
 که شیرین و لذیذ بود و مضم و اقوی که دانه اندک از آن
 تسکین بخشی را کافی باشد و صحت را بکشد و دارد و
 دل و معد و فشان و تبهای محرقه را سودمند است و
 و صحت و دندان و دماغ را زیاده دارد و **کرم**
 سعال و صحت را سود دارد و طبع را نرم گرداند و مضم
 را فاسد گرداند و کرمی را از دانه و سبزه باز دارد
 آید و خون بینی آورد و **کرم و خشک است عرق الشا**
 سود دارد **کرم و خشک است عرق الشا** با قهوه سرخ

علی

خاکش بر بدن باز دیده آورد و فنج است و کرم که
 و خواجای شوریده آورد و غذا و مضم را از آن
 و پوست و برجای بکشد که موی باشد چند و پوست طلا کند
 موی را آمدن باز دارد **کرم و خشک است**
 خون فشان و غذا را اندک دهد آب و خنق را سود
کرم و خشک است عرق الشا که دانه اندک از آن
کرم و خشک است عرق الشا که دانه اندک از آن
 اندک دهد و کلف آورد **کرم و خشک است عرق الشا**
 دید و کرم روی بکشد که فقرت آبهای غلیظه را
 و عقل را بکشد و **کرم و خشک است عرق الشا**
 و غذا و مضم را از آن **کرم و خشک است عرق الشا**
 است **کرم و خشک است عرق الشا** که دانه اندک از آن
 و قوت باغی بفراید و معد و رتبه کند و ششهای غذا را
 روشن بدارد و کرم گوش چکانیدن و شش گوش را بکشد

سود دارد **سرد خشک** است از تندی روی نوزاد
 و بدن را فربه کند و خوابهای خوش آید **سرد گرم** و **سرد خشک**
 بعضی گفته اند سرد و خشک است تنگی آورد و دماغ را
 زبان دارد و در کبسه بازید کند و بر کوار
 بدن را فربه کند **سرد** و **سرد خشک** است که نفع
 تازه بر کسی که او را چوب نه باشد و بر کشته و کوفته
 تروی خشک شود و در آما پس از ایل کند **سرد**
 او گرم است همه او نهان مزاج پس در اسود دارد
سرد و **سرد** در رحم و شقاق اسود دارد
 و خوردن آن آوازدها صافی کند و رنگ روی روشن کند
 بر اثر او نهان مزاج سرد و از زبان
 دماغ و دندان و جگر و صفای عصبانی و از زبان دارد
 مزاج گرم و خفقان اسود دارد و بعد از طعام اندکی
 خوردن یاری دهنده باشد **سرد** و **سرد**

اندک

در کبسه نشاند و طبیعت را نرم کند دماغ اسود دارد
سرد گرم و خشک است بر جبهه دوم و علقه سی طبعی
 سوداوی اسود دارد و دماغ را بکشد و بوی آن
 را خوش کند و دل را قوت دهد و خفقان را بسوزد
 بود و برضم یاری دهد با درون گرم و خشک است بر
 اول کند و از ایل کرد و اند و خوردن او چشم را تار
 کند عصاره آن در چشم کشیدن چشم را قوت دهد و بر
 آمدن خون از کله باز دارد و شیر را زیاده است کند و در
 بول نماید و معده را زبان دارد **سرد** گرم و **سرد**
 اندر روی خشکی معتدل است طبعی او و لعاب آما پس
 و پیش کرده و من نه اسود دارد و خاصه بران کرده
 و دیگر کوار و نیکو معتدل است در تری و خشکی که نشاید
 و در شستی زبان و در دهانی اسود دارد بران کرده
 طبع را بنده **سرد** مزاج او گرم و راست در باه

اسود دارد

اسود دارد

اسود دارد

اسود دارد

اسود دارد

پنوايد اگر کسی سندق با خود دارد و عقوبت دوی بگریزد
کرم خشک است عقل را فاسد کننده و خنای دوزم
آورد و دیوانگی بول **اب** در مفاصل را سود دارد
چون در آن نشیند **بوی کرم خشک** است چون غشی
را به آن بشویند بوی ناخوشی چنی را سود دارد بول او
چون باغ کستر چوب نر به اینر نه بر موضع که خون آید
طفا کند خون بپند **بول کرم خشک** بپند که کافیه عقوبت
و سک یواند را چون نطو کند سود دارد بول اسک
بر کرم طفا کند از ازاله کرد اند **در کرم خشک** است
در درجه چهارم فایده و لغوه و بستی بهما و فراموشی شود
دارد **باب** **کرم خشک** کرم خشک است
بول چنی ادرار کند و در انگه کرده و کرم کشید
کرم خشک است بول براند و باد که کرم باشد دفع کند
کرم کند کرم خشک است کرم را بکشد و بکشد هر ده ارم

خود آورد و مانند را از سنگ پاک کند **کرم خشک** کرم خشک
به را بنوايد در خراج کرم **کرم خشک** کرم خشک است به
بنوايد در خراج کرم **کرم خشک** کرم خشک است به
را سود دارد در کرم خشک کرم خشک کرم خشک کرم خشک
دارد و شوه به را زبان دارد **کرم خشک** کرم خشک
فوق بقی را سود دارد **کرم خشک** کرم خشک است
مفاصل را سود دارد و زهر نای کند که را سود میدهد
کرم خشک کرم خشک است که کرم خشک را سود دارد
و اسهال صفراوی باز دارد **کرم خشک** کرم خشک است
کرمی کسب روی خشک است سده جگر کشید و در قار
سود دارد **کرم خشک** کرم خشک کرم خشک کرم خشک
کند و به را بنوايد **کرم خشک** کرم خشک کرم خشک
بر اند بول کرم خشک است معده را قوت دهد **کرم خشک**
معدت کرمی شکم نرم دارد و سر فر را سود دارد

و صندرا براند نشستی باشد **نوت** کرم و خشک است بلغم
 بسیار براند و مفصل بلغم را سود دارد و **نوت** سرخ
 کرم و تراست و در امده بگذرد بول براند خفاق و
 در دکتور اسود و شد است جو زدن و غوغه کردن
باب الثانی سداب صحرایی است
 کرم و خشک است در درجه سیم و او الشفای است
 و تقوی و در مفصل اسود دارد و **نقل** در غرض
 کرم و خشک است بیش برین اسود دارد **باب**
الجیم جو هندی کرم است در درجه اول صلاح او
 آنست که هر دو را پوست پاک کند و دیگر کوارد و باه
 قوت دهد و حب القوی را بکشد **خود** کرم است در
 درجه سیم خشک است در درجه دوم و باز اگر آن کند
 دیگر کوارد و بشرط در زبان بادید آورد و چون عمل
 پرورده باشد معده و کرده را سود دارد **چند**

ل

کرم و خشک است سده چکر کبیر را بکشد جو
 سرد و خشک است غذا او کمتر از غذا کندم است
باب الحی حنا کرم و خشک است و خشکی
 آتش و ورم کرم را سود دارد و حرشف کنکرات
 اندر کرمی معتدل است در درجه دوم و در بول
 کند و عرق را بکشد و کرم را **حمن** غواست
 سپید کرم و تراست بلغم او صندرا و او الشفای و مفصل
 و در دشت را سود دارد و باه را بکشد و حرمل
 با برسی آرد اسپند گویند کرم و خشک است و در
 مفصل را سود دارد و بول و حیض براند **جوا** گوشت
 او زهر قاتل است حلوائی عمل کرم است بلغم
 لطیف کند حلوائی کرم و تراست و در سخته زود
 منضم شود و غذا بسیار دهد و سده باز کند **خود**
باب الحی خرمه سیکور سیده کرم

در غرض کرم

تراست در درجه دهم اورا بول کند و کلف اندوی بر
 و بهی از ایل کرد اند مسک کرده و شانه پاک کند پیغم
 آورد اورا در میان و طعام باید خوردن چون در
 معده فاسد شود و بجز هر قاع باشد معده آن کجاست
 است **خیار کدو** سرد و تر است در درجه اول و
 در درجه دوم تباهی صفراوی و دمای را سود دارد
 تشنگی را بستاند کرده گرم را سود دارد و بول براند
 خیار با لنگ سرد و تر است گرمی معده را بستاند
 او تباهی صفراوی را سود دارد **خیار زرد** سرد و تر است
 گرمی معده را بستاند خیار خنجر در گرمی و زردی معده است
 شکم را نرم دارد و در دکانی را سودمند بود به کثیر
 و در شراب قوت غوغه کند خنق را سود دارد
خطلی سرد و تر است در طبع او نشستن درد معده
 را سود دارد با سرکه و روغن زیت طلا کند موی دراز

ک

در کتب

کند تشنگی سرد و تر است در درجه سیم خواب
 و شراب و سرکه را سود دارد **خیار زرد** سرد و تر است
 کند خردل گرم و خشک است در درجه چهارم بغم بزد
 و تخمیل و طوبت آن دماغ کند و بسیار سود دارد
خنگبین در کوههای بارس باشد گرم و خشک است
 و از عسل گرم تر است خایه مرغ خنک چون نیم بپزند
 غذا بسیار دهنده است و سرد است زرده او گرم است
 موضعی که بانش سوخته باشد طلا کند سود دارد
خایه مرغ آبی و بطو اشرقی معتدل است در گرمی و
 در زبان دارد خایه کجک در باه بخوراید **خایه کبک**
 ناف را سود دارد **باب** **التهال**
 در ارج کشت او در کوه دماغ بخوراید و فهم رباید
 کند و نمی بسیار تو کند **دار فلفل** گرم و خشک است
 در درجه سیم بغم معده را قوت دهد به راز بادت کند

گردن جان را از اسود دارد **اوشاب** کرم و تر است
 طبع را نرم دارد و غذا بسیار و بقی از دوی است
 که درجه بلوط و سبب امر و د باشد بطن را اسود دارد
 عرق آن را از ابل گرداند **دوی** که چون با کل از بقی
 طلا کنند ادر ارجیف را باز دارد و باغ سرد و تر است
 و باغ شتر خشک کرده با سر که بخورد صبح را اسود را
دباغ که دو که سفید غذا بکند و خداوند معده کرم
 را اسود دهد و اسهال صغاری باز دارد **باب**
الذال در ارجیف حیوانی معروف است که از دوی
 ادر ابل کرم خشک است در درجه دوم با کرم
 طلا کنند که دقا با اسود دارد **باب** **الرا**
 و با کس بهترین آن شترازی است سرد و خشک است
 معده را قوت دهد و اسهال صغاری باز دارد و تشنگی
 بشاند سینه و صغری را زبان دارد و سینه آن **دوی**

طی

معصل است سرد و خشک است در درجه دوم معده را
 سودمند است مینی کم و طبع را نرم دارد و سر را سرد
 و صغری را زبان دارد و **یکال** اشتها آورد و طعام
 از معده بزرگ آورد **باب** **الرا** و بقی
 بسیار است و سرد و تر است بهرجه دوم بخار او
 غلیظ و غشیه آورد و دواشنوایی و چنایی را زایل
 کند و بوی دهن را خوش کند **دوبا** کرم و خشک است
 دل را تشنگ طه دهد و فریبی آورد و **دوبا** کرم و خشک
 کرده و تشنه و معده سرد را اسود دارد و بوی براند
دوبا در کرمی معتدل است و دهن بکشد و دهن را
 زایل کند و خفا را اسود دارد و میل از زنا خن
 در چشم کشیدن چشم را روشن کند **دوبا** سرد و تر است
 در درجه دوم زرد آلودی خشک در آب کند و بکشد
 بکشد از آب و تشنگی را ساکن گرداند و در تهای حاده

بازیدم

نافع بود نزد آتوی تر در معده نود فاسد شود
زرد چشم افغی بر باد چون باخود دارد نفث خون
 و اسهال خون باز دارد **زرد** کرم و خشک است به
 دوم موی را بر باد با پیور و روغن زیتون سازند ریشهای
 کس را سود دارد **زرد** کرم و خشک است اشتها طعم
 زیادت کند در مصل و عرق الف را سود دارد
 پی خانی و در سر آورد **سابق**
سبیل کرم و خشک است به رجه دوم دفع را قوت
 دهد موی بر و بویاند **سبیل** کرم و معتدل است
 در کرمی و تری و از راه صافی کند سوزش مشابه به پیش
 کرده را سود دارد **سبیل** کرم و خشک است به رجه
 اول سود و صفرا و غلغله را بر باد **سبیل** کرم و خشک است
 به رجه سیم و در اجنه کف کرده و مانند را سود دارد
 هم خوردن و هم طلاء کردن **سبیل** کرم و خشک است

فانی

بوی دهن را خوش کند معده و جگر سرد را کرم کس
سبیل کرم و خشک است در رجه سیم بیدین آن
 و مانع را سود دارد و قوت دهد خوردن آن دفع را
 ضعیف کند در رجه کرم را و معده و جگر کرم را سود دارد
 و شہوت غذا باز دهد آورد **سبیل** کرم و معتدل است
 قوت دهد سبیل کرم و تر است و ترش و سرد
 و خشک است **سابق** کرم و خشک است طبع را بید
سبیل کرم و خشک است طبع را بید و تنقل بران
 کردن و بستی کند **سبیل** کرم و خشک است در رجه سیم
 تغییر آبها را سود دارد **سبیل** کرم و تر است
 و صلی را نرم کند و خلط سودا براند **سبیل** کرم و معتدل است
 که از نسل مهر آورند در باغ پیازید خاصه نافع و سرطان
 سرد و تر است مصل را نافع بود **سبیل** کرم و خشک است
 کرم را بکشد **سبیل** کرم و خشک است کرم و خشک است چون آنرا

بموزانند بشو و نشو قشج را و در مفاصل را سود دارد
چون در دست گیرند **سبب** کرم و خشک است فایده
و عقیق را سود دارد و هم خوردن و هم طلا کردن
سنگ که کار در بران میگردند و خشک است طلائی
بشان که بزرگ شود **سنگ** بود که ده و شان را از
سنگ یک یک کند و در **سنگ** است از مردم
بکار آید **سبب** **سنگ** کرم و تر است
درجه اول سینه و خلق را نرم کند و معده را سودمند
فویج را بکشد و تشنگی آورد **سنگ** کرم و نرم است
سرفه و شش را سودمند است معده و جگر را قوت دهد
شیر که معده کرم و تر است غذا بپزد و دفع برزخ
شیر که معده است ریشهای خلق را سود دارد و
به آن کردن خنق را از ایل گرداند **شیر** کرم و تر است
تری او کمتر از شیر که سفید است غذا اندک دهد و

را سود دارد که دیدن سر و آواز در غی که در گوش باشد
سود دارد **شیر** که سر و کوسل را سودمند است و فراخ
سرد و تر است **شیر** که از جگر شیر تا غلیظ است بر
از معده برود **شیر** از جگر شیر تا به تر است غذا کند
دهد و برافقادی که استفا و کجاست را سود دارد و از
معده نیز آید **شیر** که در جگر و شش چشمت را سود دارد
شیر که سرد و خشک است که در جگر و شش چشمت را سود
دارد و **شیر** که کرم و خشک است بر جگر و شش چشمت را
طلا کند برود و در دوائی سهل به بند مفاصل را سود
دارد **شیر** که کرم و خشک است در مفاصل را سود
دارد **شیر** که کرم و تر است غذا بسیار دهد و منی را
بفراید و چون کسی که پرورده باشد اشتیاق طعام را
باز دید آورد **شیر** که سرد و خشک است بطن را
برد باد های را بکشد شمع کرم و تر است باغین

نفسه بموم روغن ساذن طلای سینه و صفت کنند در شتی
صفتی را برود و بر سرد شود و مندی بود **در کرمی** **در کرمی**
است طبع را نرم دارد و فعل او افضل بر یمن قوی است
شفا لو سرد و تر است در درجه دوم اشتها بطعام
آورد و تبهای محرقه را سود دارد و کپش از غذا را بایز
باب القاد صبر کرم و خشک است **صفتی**
بلغمی را از عرق بدن بکشد مفاصل بلغمی را سود دارد
صفتی ماهیاب است در روان و مفاصل بلغمی را سود
دارد **صفتی** **کرم** و خشک است با بر که طلا و قوبا
کند و ابل کر و اند **صفتی** **کرم** و تر است در شتی سینه
و صفتی را سود دارد و **صفتی** در دندان را سود دارد
فراخ جو صفتی **کرم** و خشک است در کسبه و خفقان **کرم**
را سود دارد و طلا کردن با داروهای دیگر نهجی کند بحد
و جگر را قوت دهد **صفتی** **کرم** و تر است از صندل

صفتی **کرم** و خشک است در دگر را سود دارد
باب القاد **کرم** و تر است در کرمی
او کلفت را سود دارد و سینه چشتم را برود **صفتی**
ترخ است کشت او گردن جانور از اسود دارد
باب القاد **کرم** و تر است در کرمی
کرم را سود دارد و صفر را با ناز دارد **صفتی** **کرم**
معدده را قوت دهد و در کلو آورد و باه را زیان دارد
شکی آورد **طبع** اول با درخت خرماس است سرد
راست رود کانی را قوت دهد و طبع بپندد **کرم**
باب القاد **کرم** و تر است در کرمی
خشک است خاکستر او را الغب را سودمند است
باب القاد **کرم** و تر است در کرمی
و خشک است در جسیم عرق الق را سودمند است
تخلیل بلغم کند **صفتی** **کرم** و تر است در کرمی
صفتی

در کمی و مردی پسینه و صغی را سود است بآب آن
خونگه کردن خنقی را سود دارد **عشیر** کرم است
درجه دوم دل و دماغ را قوت دهد و در روج بنوع
عشیر کرم و خشک است در درجه دوم دل دفع را قوت
دهد خائیدن آن بوی دهن را خوش کند و فطام آورد
و چهار راقوت دهد **عقرب** سرد و خشک است در روج
زیست جو شایندن و آن روغن در کوش چکانیدن
در کوش را سود دارد **باب النین**
کرم و خشک است سده را بکشد و در خطبای
غلیظ را برود و چهار بنای بلغم را سود دارد غایقون
نوعی از طب است که بکشد و کافور **باب**
القاف خائید کرم و تر است طبع را نرم دارد و سینه
و سر را سود دارد **فلفل** بهیضه دل است آمان
کرم و سوختن چشم را سود دارد و بن دندانها نهد

فلفل

کرم و خشک است معده و جگر سرد و خفا و سردی
اسهال بلغمی را سود دارد **فلوینا** عود الصیبت است
جگر را بکشد و بر سر روج نهد صرع باز دارد
کرم و خشک است خفقا ن سودای و بلغم را سود دارد
قطر اساجیون کرم کفرس کو میت کرم و خشک است
بزرجمیم **سده** کرم را سود دارد و آنکه از آن آید آب
ساخته باشند کرم فراج را سود دارد و کوشکی سود
دارد و فشانند **فلفل** کرم و خشک است در مهابت
را بکشد **فلفل** درخت خفیف است در مهابت
صفراوی و سودای را سود دارد طلا کردن
باب القاف کرم و خشک است بلغمی
دندان را خوش کند **فلفل** کرم و خشک است
بزرجمیم دروی قبیض است غشیان قبی با دارد
کرم و خشک است بزرجمیم فراج و صرع سود

دارد **قطر** کرم و خشک است بر جسیم شده
 بکشد و در کرم را سود دارد **کرم** و خشک است
 در جبهه چهارم یک قطره از آن بکوشد و چکاندن کرم
 کوشش را بکشد **قبیل** کرم و خشک است حب التوت
 و دیگر کرم را بکشد **برقت** بر صفت
 را سودمند است خوردن و طلا کردن **قسط**
 کرم و خشک است بر جسیم عرق النک و گشتی چهار را
 سود دارد
کندم کرم و تر است و در تری معتدل است سارنگانه
 بر بدن بپاشد بهترین کندم آنست که از افغانی
 رسیده باشد **کرم** و تر است در زمین بخوراید
 و در اوجیف کند و معده را است کند و خشک
 و تشنگی آورد **کن** سرد و خشک است معده را
 قوت دهد و اسهال خون باز دارد **کنار** سرد و خشک است

در جبهه

در جبهه دوم غصای عصبانی را قوت دهد و اسهال خون
 سودمند بود **کنس** کرم و خشک است در جبهه دوم
 را بکشد و در آب بکشد **سرد** و خشک است معده
 را از میان دارد و غلظت را بکشد **کند** کرم و خشک است
 در جبهه چهارم معتدل را سود دارد و در کپه آورد
کن در کرم معتدل است تر است در جبهه دوم
 بخوراید بوی بدن را بخوش کند و طبع را نرم دارد
 کند بغل را بر دهن بول را اند به آن کپه بنویسد پیش را
 بکشد **کندر** کرم و خشک است در قوت حافظه بخوراید
 و معده را قوت دهد و اسهال را بکشد
 سرد و خشک است در جبهه دوم قی را باز دارد و
 خفق را سود دارد آب آن برف سرد کند و در پی
 چکاندن خون رقیق از پی باز دارد و میدکی دماغ را
 سودمند است **کون** کرم و خشک است با آب بکشد

و خفق را سود دارد و اسهال خون بر بندد
 ریزه کرمی است کرم و خشک است باد را
 کرم و خشک است آب آن خاق را سود دارد آب آن
 برف سرد کند و در بینی چکاند خون رقیق از بینی باز
 دارد و میدکی دانه را سودمند است **کرم خشک**
 باد را بشکند و خفق را سود دارد و بول را براند
کرم سرد و خشک است زودست شد تراباز
 دارد و کزیدن سگ یوانه را سود دارد **کرم خشک**
 در درجه چهارم کرم که قوبار اطلو کردن سود دارد **کرم**
 کرم و خشک است سته جگر را بکشد و آواز را
 صافی کند و طبع را به بندد **کرم خشک** سرد و خشک است در
 درجه پنجم کرمی که دل و شہوت را براند **کرم خشک**
 سته را بکشد و جداوندان سود را سود دارد
کرم جگر کرم و تر است بهترین کوشش کرم است

از
 کرم

کوشش کرمی که کتر از کوشش برده است خوشی که
 ازین کوشش قه کند بد باشد **کرم** که بسیار باشد
 تر آن کتر باشد و لذت بیشتر و زود مضام شود **کرم**
 غذا بسیار و زود مضام شود **کرم** در مضام
 و چهارم های سوداوی را باز دید کور و بهی و کرم قوباد
 و جذام و در الفیل و سپر و تب سر و زود و کرمی باز
 آورد **کوشش** کرم که نوزاده باشد کرم و تر است
 جداوندان ریاضت را سود دارد **کرم خشک**
 به از مضی ناکرده باشد **کوشش** کرم و خشک است
 قلیح و فلیح را سود دارد **کرم** که بهت جداوندان
 تب و ریاضت را سود دارد و غلیظ است و تولد سودا
 کند **کوشش** کرم و خشک است قلیح و فلیح را
 سود دارد **کوشش** بغایت کرم است جداوندان
 تب و ریاضت را سود دارد و غلیظ است و تولد سودا

کرم است و کرم است صبح را سود دارد
 کرم است بوی کبر و در دشت را سود دارد و الله اعلم
باب **اللقم** سرد و خشک است برجه
 دوم ترکان چشم را بیکو کند بای قیت به ستوان خط بر
 آورده اند و آن در کرده را سود دارد **ک**
 لاغی آورده اند و آن در دجک و شفا را سود دارد
 باد شک است بصلاب خون باز دارد و این
 شفت از بک و تخم او یا فیه اندیخ او بای بیدن در دین
 را از ابل کند **صلاب** عصاره او سینه و شش را سود دارد
 سده جگر را بکشد **کرم** و راست در آخر درجه
 صلابت جگر را سود دارد و طلا کردن آن بوی سیاه
 و نیکو گرداند و در کردن بک کرده از شکر پیرون آورد
لسان **العصار** کرم است در درجه دوم تراست در درجه
 اول خفا را سود دارد و در با به پنهانید **کرم** است

در درجه

در درجه اول

در درجه اول بول را اندود زافرت کند **لغت** **درجه**
 همچون سورجان است کرم است در درجه ششم منافع
 همچون منافع اربع است
باب **سرد و خشک** است در درجه اول و درهای کرم
 را سود دارد چشم را قوت دهد در ابتدا در چشم
 سود دارد **کرم** است بر درجه ششم لطیف
 کننده است در شکستگی و کوفتی فالج و لغوه را در دین
 و طلا کردن سود دارد **در درجه ششم** کرم و خشک است
 بر درجه ششم حد و ندهان خفا را سود دارد و در شش
 مشاء را سود مند است **کرم** و خشک است
 بر درجه چهارم منفعت آن در جگر بای **کرم** است
 است کرم و خشک است بر درجه ششم و طبعها
 از سینه و شش پاک کند و در بول نماید و حوز دین
 و دود کردن بکچر مرده را و لغات را سود دارد و

و فو و آورد **کرم خشک** است در جیم
 بومیدن آن رطوبت از دماغ فرو آورد و اگر بر
 دوا الثعلب طلا کنند موی بر آورد **سنگ** کرم و
 خشک در درجه دوم دماغ معتدل مزاج را قوت
 دهشت اط آورد و ذهن را نیز کند و خفا را سوز
 بود تر باقی بخود نماند **سرد و تر است**
 در درجه دوم صفرا را بشکند **سنگ** کرم خشک است
 در درجه دوم غایتین آن بغم را کم کند مزاج بلغمی و
 بر آمدن خون از کله را سوز دارد معده را سوزانند
 و در کوفه آورد و در کرم را سوز دارد
کرم خشک است زدا کننده است دیران و دماغ
 را زیان دارد و سپهر را می کشی کرد اند **ماهی تازه**
 سرد تر است غذا اندک دهد بهر خوردن زهر است
 خالص و خشک و قوی را سوز دارد **کرم و تر است**

بر وجه اول سینه و حتی را سوز دارد و در راه نوازید
سنگ کرم **سنگ** کرم و تر است
 است در درجه سیم دل را قوت دهد و شتهای غذا
 باز دهد آورد و خفا را سوز دارد **سنگ** کرم خشک است
 در درجه سیم تری معده را سوزانند است بکرم و معده
 را سوز دارد و بول براند **سرد و خشک است**
 در درجه اول چون بشکند خورد سینه و حتی را سوز دارد
سنگ کرم خشک است در درجه دوم معده بسیار
 کرم کرد اند و قوت دهد و قوی که از امتلا باشد سوز
 کردن سنگ یوانه را سوزانند است **سنگ**
کرم خشک است در درجه سیم خنای بلغمی را سوز دارد
 در چشم کشند سینه چشم بر داند **سنگ** کرم خشک است
 در درجه چهارم در دران و مفصل و لثوه و خفا و سوز
 کرم را سوز دارد و باد را بشکند چیدن شکم را سوز دارد

بچه کرده اگر شیر پرور آن کرم که می باشد کرم و
 خشک است در درجه اول کلفت بقی و در اول
 طلا کردن سودمند است **خاک** طبع را به بند
 زود خضم شود و از معده بگذرد **کرم**
 شسته در یک گاو د و غذا بسیار دهد و بدتر از او کند
 است که چون در آب اندازند بر آب
 فرو رود و نان یک یا دو کرده بر سر آب بایستد نان
 فطر طبع را به بند و در خضم شود و با دیگر د و کرم
 در کرده و شانه را بگوید آورد **نان** غلیظ است
 طبع را به بند و در کوار **سرد** خشک است
 بهترین نان جو آن باشد که از جو نچه باشد طبع
 به بند و غذا اندک دهد **کرم** و زهره
 و سینه را سود دارد بول را براند و با دیگر
 کرم و خشک است در درجه اول زدا کننده است خشکی

دانه

و معده پس در اسود دارد
کرم و خشک است در اول درجه دوم آواز
 را صافی کند بقی و برض اسود دارد **دانه**
 کرم را سود دارد خائیدن آن بن دندان را خشک کند
دانه قابض است در کرمی و سردی معده است
 خاکستر آن سوختنی را سود دارد **خاکستر**
 ریشهای قدیم را سود دارد **دانه** سرد است
 بگویند و موی را بدان بشویند در آن کرم و سینه
 بر برد **کرم** و خشک است خائیدن آن
 بر ثنای ملغی که در دمان بر آمده باشد سود دارد
دانه خفای بکوست موی را و در دانه را
 سود دارد **دانه** صلی را سود مند است خفای
 بدان کردن **دانه** و سینه کی دانه را سود
 دود و بناف کرم و کاف طلا کند کرم را بکشد

کرم خشک است در درجه اول
 دانه

کلاه خشک است صریح را سود دارد
 کرم است در درجه دوم و کفش انداز درجه سوم و قاشق
 است **دقیق** مقدال است گرمی و سردی
 در درجه دوم و خشک است چهارده او در درجه
 و گردن کزدم را سود نمیدهد **ب**
الکاف کرم و خشک است لطیف کننده است
 در درجه دوم **هبلول** کرم و تر است سته را بکشد
 و بغم را لطیف کند **ج** خورجندی را بکشد
 کرم و خشک است در درجه دوم کم را به بند **ه**
 کاشنی است سرد است در درجه اول تر است در درجه
 درجه دوم سته بکشد و گرمی معده را ساکن کند
بیلد کرم و خشک است در درجه دوم لطیف کننده
 است معده و کرم را قوت دهد و غذا را از معده
یاسین کرم و خشک است

بکر راج

بطور

لطیف کننده است کلف بر دهنده صندل بلخی
 لغوه و غالی و غرق النار را سود دارد دل را قوت
 دهد **سکیت** قوت رطابی برده خشک است
 اسهال خون را سود دارد **سیرج** سرد و خشک است
 در درجه سیم غده است شباهت آورد و اندک است
ع
 در ذکر ادویه حرکت و آن پست و دو بابت
اول
در موقوفات و معاینات
 خفقان و وسوسه اسودند است را سود دارد
 و قوت دهد کوشا آورد **ا** لوله را بقیفه شش درم
 مرجان چهار درم **ب** یا قوت رطابی و درم **ج** زرطل
 یکمقال و نیم **د** لعل به درم **ه** عقیق یکمقال **و** سنگ
 یکمقال **ز** کهر به درم **ح** طباشیر سفید مفت درم

صندل قهقریبی درم صندل سرخ دو درم
 ورق بنفشه درم پوست زرد شکب درم
 کل سرخ درم کل محترم دو درم کشنیز شکب
 درم دانه کل سه درم ساج هندی بمشغال
 عود هندی سه درم زرنبا و بمشغال درم
 عقیق بمشغال بالنگو دو درم بهمن عجب دو درم
 بهمن سرخ دو درم ریونید چینی دو درم تخم کاسنی
 سه درم کافور دو و بمشغال عجز بهشت بمشغال سنگ
 قتی بمشغال ابریشم خام سوخته سه درم شیر آمله
 بیت درم بید کابلی بیت درم آب کل
 بکن طرز دیکمن شراب سیب بکن آب نازشیرین
 چهل درم شراب فوج بیت درم این جود کوفه
 و بچه با یکدیگر بنیزند و در ظرفی کاشی یا صینی نگاه
 دارند و چهل روز در اندول جو نهند شربتی بمشغال

ر

مفرغ صندل رو اربیده درم کھربا پنج درم
 صندل سرخ شش درم کاه زبان ده درم قهقریبی شکب
 درم تخم کاسنی پنج درم درونج رومی دو درم ساج
 هندی چهار درم انجمن شش درم ورق کل سرخ
 شش درم زرنبا چهار درم طبشیر شش درم
 ساج کل شش درم ورق کل سپنج تخم فوج بیت درم
 تخم بالنگو چهار درم رنخوان دو درم کافور چهار درم
 عجز اشب بکنیا دو درم سنگ فاصح دو درم
 عود خام دو و بمشغال کشنیز شکب پنج درم خشت سفید
 چهار درم بنفش چهار درم کل اومنی چهار درم ارجوب
 کوفه و بچه شراب سیب برشند شربتی بمشغال
کشتی اسود و ورق کل سرخ یک درم
 طبشیر سفید یک درم کشنیز بریان کرده نیم درم صندل
 قهقریبی نیم درم تخم ترک دو درم مفرغ خم خیاره

و چهل روز در میان جو نگاه دارند **طریقه عمل بر کجک**
 و طب است از مفرده پروان کند و سستی معده را سود دارد و
 در صفا حاصل کند و رنگ روی میگویند هلیکسیا بلید
 کابی بلید نزد بلید آمد و بسیار است بکیند و نیزه
 و بعل کف گرفته بر شند و در ظرفی کاشی نگاه دارند
 غلطی غلیظ چون بغم لایح و سودا بر آید
 و صفت بالیو لار اسود دارد و هلیکسیا بلید آمد
 از دانه پروان کرده از هر یکی دو درم **سعیج** **آبگون**
 اسطوخودوس **ترید سفید** از هر یکی پنج درم کوفته و نیمه
 با عسل کف گرفته بر شند شریخی **مقال** **روی** **سج**
 قویج را بکشد و در معده شکم را سود دارد و غلطی
 غلیظ مغمی بر آید **ترید چهل درم** عسل و خیار چرخد
 درم عسل کف گرفته صد درم روغن بادام شفت درم
 عسل و فانیه با هم دیگر بکشد و خیار چرخد و روغن در آن

حل کنند و در او کوفته و نیمه بر آن بر شند شریخی
مقال کرده و شند را از کسک پاک کند
 تخم خیار و تخم گود و تخم خرنوب و کاکج از هر یکی پنج درم
 جگر الیودا پنجاه درم با عسل کف گرفته بر شند نافع باشد
ترید **اربع** گردن گردم و مار را نافع است و در
 شکم و جگر و کبیر و روج و خفقان و معده را نافع است
 و سود دارد **جنطیانی** روی حبه الغار را زانو
 طویل تر خانی رستار است کوفته و نیمه با عسل کف
 بر شند شریخی **یکفانی** نافع است
 صفت دل و خفقان و مضای سوداوی را سودا بر آید
 و بادوی که زمان آب تن را بیدار شد و نافع است
 از نیاد در روج عقی **از هر یک یک درم و نیم** **بهم** **سج**
 و سفید **ساج** **هندی** **سنبیل الطیب** **قافله** **فصل**
 خند پسته **شند** از هر یکی چهار درم **در بخیل** **ارک**

از هر یک نیم درم سنگ خالص نیم درم کوفته و پنجه نصیل
کوبان بدان کشیده باشد بر شند نافع باشد
خفقان و ورم حلق و رطوبت معده را
سود دارد سنبل الطیب سنگ خالص اسارخ مندی
از هر یک درمی زعفران نانوایه نیم گرم کرفش از هر یک
چهار درم چند پسته یک درم کوفته و پنجه با عسل کف کرده
بر شند و عسل باید که بوزن ادویه باشد **سنگ کبود**
نیم گرم کاجنی دو درم پنجه از زبانه ده درم پنجه خوزه پنج درم
نیم خیار با درنگ نیم گرم کشته یک درم از زبانه پنج درم این
ادویه هشت گونه را بحد نیم کوفته یک شانه روز در هر یک بپزند
بعد از آن نرم بکشند تا دیمی کم شود پس بست کنند و
صافی کنند و رطلی شکر بر آن نهند و بقوام آورند نافع باشد
از جلد معاجین بزرگست شاید پیش از طعام
و بعد از طعام خوردن غذا را از این هم کند و جگر را آفت

ده و بوی دهن خوش و رنگ روی صافی کند ورق
گل بخی شش درم سعد پنج درم و قنفل مصطفی سنبل
اسارون از هر یک سه درم قهوه رزق زعفران
بسیار آقا قله میل جوز بوا از هر یک دو درم این
چهار را بگویند و بریزند و یک طل شیر آید در چهار می نیم
آب بنامند آید و بدست بالند و صافی کنند و یک شکر
با عسل کف کرده بر آن نهند و بقوام آورند و دارو
بدان بر شند شربتی کمیغالی نافع است **سنگ سیاه**
سنگ اوجاع قولنجی است قنفل سیاه بزراینج از هر
یک پست مغالی افیون ده مغالی کوفته و پنجه با عسل کف کرده
بر شند شربتی یک درم به آب نیم گرم خورند نافع است
سجونی که جلد زهرنا را سودمند است کل مخوم خالص
از هر یک ده درم کوفته و پنجه بروغن کاه و عسل کف کرده
بر شند پیش از طعام و پس از طعام خوردن شربتی است

باب دوم در کواکب

کواکب نرم است قویج را بکش یا امعا و معده را
از دطوبات فضلی پاک کند به از دانه پوست پاک کرد
بکن **زنجبیل** و دار فلفل از هر یک چهار درم **دراچی** ده
درم **میل** قافله زعفران از هر یک سه درم **مصلی**
بچ درم **مقویا** دو درم **زبد سفید** جوینده درم
به را در سرکه یا در شراب به بزند تا قهرا شود و بیرون
آورند و بر سبزی نهند تا نری از آن بشو و پس باون
جوین بگویند نرم و غسل بر سرش نهند و کف بکنند و نرم
نرم بچویند و دارو تا کوفه و بچیز بر آن بکشند و بچیزی
ضبانند تا قوی شود و پسنگ خام بروغن چوب کند و
آنرا بر سنگ بزنند و باره پاک کنند هر باره پنج مثقال
و هر پنج مثقال شربتی باشد و در وقت نایچ بچیز و در
طرف بکینه نگاه دارند نافع باشد **کواکب نرمی**

رنگ

قویج را بکش یا امعا و معده را
از دطوبات فضلی پاک کند به از دانه پوست پاک کرد
بکن **زنجبیل** و دار فلفل از هر یک چهار درم **دراچی** ده
درم **میل** قافله زعفران از هر یک سه درم **مصلی**
بچ درم **مقویا** دو درم **زبد سفید** جوینده درم
به را در سرکه یا در شراب به بزند تا قهرا شود و بیرون
آورند و بر سبزی نهند تا نری از آن بشو و پس باون
جوین بگویند نرم و غسل بر سرش نهند و کف بکنند و نرم
نرم بچویند و دارو تا کوفه و بچیز بر آن بکشند و بچیزی
ضبانند تا قوی شود و پسنگ خام بروغن چوب کند و
آنرا بر سنگ بزنند و باره پاک کنند هر باره پنج مثقال
و هر پنج مثقال شربتی باشد و در وقت نایچ بچیز و در
طرف بکینه نگاه دارند نافع باشد **کواکب نرمی**

در درم داسود داد پیر از نافع بود قافله کوچه کبک
 بیاسپ در این چینی از هر یک چهار درم و یک پیل و یک پیل
 از هر یک مشت خالی استند دو درم قرفه یک درم قرفه
 و زعفران از هر یک ده درم جوز بویا پنج درم سنبل
 و مصطکی و عنبر از هر یک دو درم مشک بزرابنج
 ایون از هر یک یک درم روغن بلبش درم
 ایون در شراب ضیاعند و غیر در روغن بلبان بکوازند
 و دارو کوفه و چغندر عمل کف کوفه برشند با یک گل
 سر وزن ده های دیگر باشد **کافور** بچیدن
 سنگ و ضعف معده داسود داد و باد را بشکند
 ناخواه نیم کرفس شونیز از هر یک ده درم و یک پیل دو
 درم نیم کوفه و چغندر عمل کف کوفه برشند **کافور**
مشک معده پسه و در و دکان و خفقان و دل را
 سود دارد مشک نیم درم جوز بویا و قرفه و قافله

قرفه

قرفه خونی نوار قرفه عود هندی از هر یک
 دو درم زعفران دو درم شکر سفید نیم رطل و باد
 کوفه و چغندر با عمل کف کوفه برشند **کافور** معده
 سرد را قوت دهد و طعام را هضم کند و شفا بغم
 کند سنبل هندی و سنبل رومی و نیم کرفس و نیم
 و مصطکی از هر یک یک درم عود سه درم قرفه دو درم
 بیاسپ درم و نیم جوز بویا یک درم و نیم مشک و درم
 بیلدا کابی دو درم و نیم رتبا جوز بویا یک درم و نیم
 و ورق کل سرخ سه درم انصب الذریر و دود درم کوفه
 و چغندر برشند نافع باشد **کافور** و **کافور** شکر سفید
 بکین عرق کل بکباریک در رطلی آب جوشانند و با
 جوام آورند مصطکی سی درم کوفه و چغندر بران افشانند
 و می جوشانند تا منعقد شود و سنگ خام بر روغن
 چرب کنند و بر آنجا ریزند نافع بود

سهم اول در صفا قرص زرنگ بک ما خست
 را سود دارد و سده جگر را بکشد و زرق کل را جگر
 درم پنج مکت و دو درم زرنگ بی دانه و دو درم
 سبیل مندی مغز خم خیار با درخت تخم خلفه طبخ
 سفید از هر یک نیم درم کوفه و بجز بوزن آوردند و
 در جلابی از بخیل برشته و قشها سازند **قرص زرنگ**
کوچک آماح بکر را سود دارد زرنگ سیدانه
 درم تخم کاسنی و خیار زده و تخم خلفه از هر یک درم
 ریونده جینی و سبیل از هر یک یک درم و زرق کل سرخ درم
 کوفه و بجز طباب بگو برشته و قرص سازند **قرص زرنگ**
 تهای صفای را سود دارد و عوارض سده و جگر
 را بشاند و طبع را نرم دارد و صفای زرق را بکشد
 سفید و دو درم بخیل دو درم مغز خم خیار و مغز کدو
 مغز خم خیار با درخت از هر یک یک درم و نیم انکسیر نیم درم

۱۲۰

کثیرا و صغیرا و زخم شش سفید از هر یک نیم درم
 کوفه و بجز طباب بگو برشته و قرص سازند **قرص زرنگ**
سهم دوم صغیرا و تخم جینی تخم حاض بریان کرده
 از هر یک دو درم و زرق کل سرخ درم طبخ
 و ساق زرنگ سیدانه از هر یک یک درم و نیم کل بک
 دو درم کوفه و بجز باب قراح برشته و قرص سازند
قرص زرنگ دماغ را از اخلاط بلغمی و صفای پاک
 کند و خلط صفای از مفاصل براند و بکشد و مغز
 بادام دو درم زرد سفید جوف یک درم و سبیل
 نیم درم پوست پلند زرد نیم درم سقویا بشوئ
 سیوا انیسون و اکلی کوفه و بجز آب قراح برشته
 و قرص سازند **قرص زرنگ** سده سبز را بکشد
 تخم بچ اکشت تخم کاسنی تخم فوف تخم کدو از هر یک
 رهنه است کوفه و بجز در سبخیل برشته و قرص سازند

سودا دلک **شرقی دو درم** بهای بلغمی را سودا
 عصاره غاف شش درم و یک شش درم **کبریا**
 سفید چهار درم ورق کل پینج **اسنبل** از هر یک
 دو درم کوفه و بچه در آب قراح برشته و قوص سازند
قوص فستقین بهای بلغمی را سودا میزند است سده بکر
 و پیرز را بکشید افستین و می تخم کرفس نهاده ام
 تخم از هر یک که چهار است کوفه و بچه در آب قراح
 برشته و قوص سازند **قوص سیب** از هر یک
 را سودا دارد سده بکر بکشید از رشک پیرا نهاده ام
 سفید و ورق کل پینج از هر یک که فعال تخم خیار باد
 نمر تخم کدو تخم خرفه تخم کاسنی تخم کاهوه صندل
 سفید از هر یک نیم درم کاهور نیم نمد ایک کوفه و
 بچه بلعاب بکوب برشته و قوص سازند **قوص کبریا**
 اسهال خون و نفث خون بسیار آمدن چیر از باد

دارد و شش سفید مصطکی **کبریا** از هر یک نیم
 دغوان دو درم کوفه و بچه بوزن آورند و در آب
 قراح برشته و قوص سازند **قوص کل** از هر یک
 هفت درم طبشیر سفید عصاره غاف **اسنبل**
 هندی رب السوسن از هر یک یک درم کوفه و بچه
 در آب قراح برشته و قوص سازند **قوص کبریا**
 نفث و اسهال خون باز دارد **سیل** کل محوم
 صمغ عربی از هر یک چهار درم کل را و اقا قبا از
 هر یک هفت درم کثیرا یک درم کوفه و بچه آب کل
 برشته و قوص سازند **قوص کبریا**
حب ایاره دماغ را از بلغم و سودا پاک کند
 و صمغ را سودا دارد **ایاره** فیرا از سفید و محوم
 از هر یک یک درم غار بقون نیم درم تخم خنظل **دانی**
 نیم یک هندی **دانی** و نیم انیسون **دانی** خلیل

نیم درم این جلد را کوفته و چوب آب از آن بهر شد
 سازند **حب صبر** عرق الشتراسه دارد
 مفصل را از بلغم پاک کند **حب اسقوطی** یک درم **حب حبلی**
 نیم درم **عاریقون** نیم درم **ترید سفید** جوف نیم
 مثقال **ماهی زهره** یک درم **مقل** دانه کی **مخلیف**
 مصطکی **دانه کی** کثیرا **دانه کی** کوفته و چوب آب کفش
 و حب سازند **حب اسقوطی** به ن را از فصول
 پاک کند و بلغم غلیظ را از **سودا** براند **حب طبعان**
 چوب طبعان **اسبل** **اسارون** **دارچینی** پنج
 اذوقه **زعفران** **مصطکی** **عود خام** **وج** **عصا**
افستین روی **ازاوند** مدح **مک** **مندی** **ایر**
 یک درم **حب اسقوطی** پنج درم **محو** **قاریقون**
 نیم خط از هر یک چهار درم کوفته و چوب آب از آن
 و به آب کفش بهر شد و حب سازند شربتی دو درم شب

در دانه

در دانه کی کنند **حب کتان** مفصل را سوه دارد
 سود کتان **هلیله** زرد **بوزیدان** از هر یک ده درم
 مقنونا نیم درم کوفته و چوب آب بهر شد و حب سازند
سودا براند و **مالخولیا** و **جدام** سود
 دارد **بسطاج** **اسطوخودوس** **فستون** **پوت**
هلیله کابلی از هر یک یک درم **مک** **مندی** **ورق کل**
 از هر یک دانه کی **مصطکی** نیم درم **کثیرا** **دانه کی** در آب
 کرم حل کند و باقی دارد و **دانه کی** کوفته و چوب آب بهر شد
 و حب سازند **حبی** **که سرور** **را** **چوب** **مندی** **دانه کی**
منع **عربی** **رب البوس** به دانه پوست کنده کوفته
 و چوب آب قراح بهر شد و حب سازند
سرخس **قینل** **حب افرا** **دانه کی** **مشرش**
ترید سفید **جوف** **هلیله** زرد **شیخ** **ترکی** از هر یک
 صد درم کوفته و چوب آب قراح بهر شد شربتی نیم

کشتن بر پیشانی را سود دارد و او را از سستی
 خواب بیدار می کند و بزرگ دانه منور بر پیشانی بگذرد
 از هر یک دو درم کوفته و پنجه بکوبد و بپاشند و حب سازند
سقوط سرطان که نفث خون را سود دارد
 سرطان چوباری ده درم صمغ عربی کل قمری بپاشند
 سفید و سیاه از هر یک پنج درم کینه اسه درم کوفته
 و پنجه بکوبد و بپاشند و ده درم اران بر شیر خربزه
سقوط نفثات که اسهال خون صغرا یا زرد
 میزد کابلی بلوط کلندر قرط از هر یک ده درم انار
 دانه بیه درم مازو سود درم بلبل و بلوط و مازو در روغن
 کل بریان کنند و کوفته و پنجه بکوبد و بپاشند **سقوط**
 که ترخ را سود دارد و اسهال و کوبه سیر و جید شکم را
 سودمند است تخم بیدان و بنگه و تخم کرفس
 بریان کرده از هر یک دو درم کل ارضی و پنجه بکوبد و بپاشند
 کیدرم و نیم صمغ عربی کیدرم مصطکی کیدرم و نیم کوفته و پنجه

به لاله

کشتن بر پیشانی را سود دارد و او را از سستی
 خواب بیدار می کند و بزرگ دانه منور بر پیشانی بگذرد
 از هر یک دو درم کوفته و پنجه بکوبد و بپاشند و حب سازند
سقوط سرطان که نفث خون را سود دارد
 سرطان چوباری ده درم صمغ عربی کل قمری بپاشند
 سفید و سیاه از هر یک پنج درم کینه اسه درم کوفته
 و پنجه بکوبد و بپاشند و ده درم اران بر شیر خربزه
سقوط نفثات که اسهال خون صغرا یا زرد
 میزد کابلی بلوط کلندر قرط از هر یک ده درم انار
 دانه بیه درم مازو سود درم بلبل و بلوط و مازو در روغن
 کل بریان کنند و کوفته و پنجه بکوبد و بپاشند **سقوط**
 که ترخ را سود دارد و اسهال و کوبه سیر و جید شکم را
 سودمند است تخم بیدان و بنگه و تخم کرفس
 بریان کرده از هر یک دو درم کل ارضی و پنجه بکوبد و بپاشند
 کیدرم و نیم صمغ عربی کیدرم مصطکی کیدرم و نیم کوفته و پنجه

با کدیر بیا نیند **سفوفی که از روی کل باز دارد**
در بزه کرمانی و ناخواه از هر یک راستا رست
سفوفی که سوزش بول را سود دارد و نیم تو رک
صنع عرق خشمش سفید از هر یک ده صاع کثیرا چاه درم
شکر سفید بازده درم صفاست درم فایده بازدهم
کوثر و پنجه کدیر بیا نیند **سفوف سوکمان** سنا و ککی
مفت درم سورجان ده درم نغز بادام پوست کینه
سه درم زعفران نیم درم کوثر و پنجه کدیر بیا نیند نری
یک نعل بر شتر اسیر و باز خودند مفاصل را میوه دارد
سفوفی که گرم بکشد شیخ ترکی بر کک کای نغز از بده
سفید جوف قبل در جنس قسطی زرش از هر یک
کدیرم احتیاج نیم درم کوثر و پنجه کدیر بیا نیند و بر شتر
نازه به چند **سفوفی که تحقان گرم را سود دارد**
نغز نیم جابرا لک نغز نیم خیار زده نغز نیم کدو زرشک است

کل ارضی در ق کل طبشیر سفید از هر یک ده درم
کهر با عود خام از هر یک سه درم مصطکی نیم درم کوثر
و پنجه کدیر بیا نیند و با شراب سیب یا آب ناز بانه
خوردند **سفوفی که از روی کل بیرون بیاورد** **بکند**
زیره کرمانی اینسون از هر یک دو درم اسعد و فغاف
خشک بودند از هر یک یک نعل بالید کای بالید آله
از هر یک سه درم کوثر و پنجه کدیر بیا نیند و هم خرد
دارو ناست شکر با وی بیا نیند **سفوفی که سنگ را**
از کرده و شانه اطفال پاک کند نغز نیم خرزه صنع عرق
اوی سیاه از زعفران از هر یک پنج درم کوثر و پنجه
کدیر بیا نیند **ششم در شراب کدیر**
که اسمال صفا کند کل نازه سرخ کدیر در ده کی آب بپوشند
تا قدری کم شود و کل را بدست بالند و بیرون آورند و بپوشند
غرض آن کل را آب اندازند و می پزند تا آن باز نیم آید و

هم چندان آب شکر سفید بر آن نهند و بقوام آورند
و شربتی از آن چهل درم با پست درم بکنند و ده و دو
برف بدهند **شراب سیب** سیب است را بکشد
و از دانه پاک کند و در دهان چوبین بکشد و آب
بکشد و شکر سفید بکشد بر آن نهند و نرم نرم بکشد
تا بقوام باز آورد **شراب به** به را از دانه پاک کند
و در دهان چوبین بکشد و آب آن بکشد و شکر بکشد
نهند و در دیکه سنگین بکشد تا با بقوام آید
شراب لیمو لیمو از پوست دانه پاک کند و آب آن
بکشد و شکر سفید بکشد بر آن نهند و بقوام آورند **شراب**
ریحان بکشد و شکر بکشد بر آن نهند و در دیکه سنگین بکشد
تا بقوام آید **شراب گود** دانه مورد بکشد و بکشد و
نمک و زرد شراب بکشد بکشد و بکشد و بکشد
کند و شکر بکشد بر آن نهند و در دیکه سنگین نرم نرم بکشد

آب دیوان

باقوام

تا بقوام آید **شراب طعن و شراب نایج** هم چنان که برآ
لیمو با بکشد بر آن **شراب لیمو** لیمو را از دانه پاک کند
و شکر بکشد بر آن نهند و با بقوام آورند **شراب کاکه** به و مورد
و از دانه پاک کند و در دهان چوبین بکشد و آب آن بکشد
در دیکه سنگین بکشد و شکر بکشد بر آن نهند و نرم نرم بکشد
تا بقوام آید **شراب بکجه** خداوندان معده کرم را سودمند بود
و طعام را بکشد از آب به برش بکشد به بکشد و آب بکشد
بیا نهند و شکر بکشد بر آن نهند و نرم نرم بکشد تا بقوام آید
شراب خناب در چهار رطل آب بر آن بکشد تا
بیکه طبل آید و بدست بالند و صفای کند و بکشد و شکر بکشد
نهند و در دیکه سنگین نرم نرم بکشد تا بقوام آید **شراب**
نخ نخه تازه یکس در چهار رطل آب بکشد تا با
سمن آید و بدست بالند و صفای کند و بکشد و شکر بکشد
سفید بکشد بر آن نهند و در دیکه سنگین بکشد تا نرم نرم

تا بقوام آید **شراب خنک** خنک شش بزرگ صد و پنجاه
 بکوبند و با پنج رطل آب بکوشانند تا باز نیمه آید و بپزد
 تا ناله و صافی شود و یک شکر سفید بکاشنی نهند و در
 سکنجبین نرم نرم بکوشانند و کبوتران می خورند و اگر
 جنبانیدن باز نیمه نهند تا فاسد نشود و بقوام باز آید **شراب**
مصلح مصلح قهاری سوده یک در ده من آب بکوشانند
 تا باز نیمه آید و صافی کنند و در من شکر و قندری ساق کل
 بر آن نهند و بقوام باز آورند **شراب جوش** آب کور صافی
 صد من گوشت بکند و برست من عود خام ده درم
 رغنوان پنج درم مصطکی پنج درم مشک طاهر اکنی
 و نفس بپزد درم بسبب درم جوز بون پنج درم بکوبند
 بکند درم بخر بوا سه درم کباب بپزد درم زرباد سه درم
 زنجبیل بکند درم دارچینی بکند درم خولجان پنج درم عاقل
 بکند درم سبیل بکند درم کلاب یک من عسل کف کف پنج من

از

شراب ده منکی نفس را بر دو کوبند و از غلط غلیظ پاک
 کند انجیر سفید خرم از هر یک ده درم جلیب پنج درم
 اصل انگور ده درم فراسون پنج درم برسیا و شان
 هفت درم پنج کرفس پنج درم رازیان پنج کرم کرفس
 زوفا پنج از هر یک ده درم مالذ و صافی کنند و چهار
 شکر سفید بکاشنی آن نهند و نرم نرم بکوشانند تا بقوام
 آید **شراب خور** تشنگی نشاند و درت گرم سود دارد
 و زرد را زرد دارد آب عذره بکوبند و بکوشانند تا باز نیمه آید
 و یک شکر نهند و روز دیگر بپالانند و هر یک آب نیم شکر
 بکاشنی نهند و نرم نرم بکوشانند تا بقوام باز آید **شراب**
روزی که سده بکوبند و بپزد پنج رازیان پنج درم
 پوست پنج کاپسنی ده درم تخم کاپسنی یک شکر کشت
 تخم رازیان ده از هر یک ده درم این جلد نیم کوفته بپالانند
 در ده من آب بکوشانند و بعد از آن بر سرش نهند و نرم

بکوشانند تا ربعی کم شود و دست بالند و صافی کنند و بر گل
 شکر بران نهند و بخواهم باز آورند **سکنجبین زردی که شده**
بهر کشتاید و مزاج چسبده و استسقا را سود دارد
 پوست چغ کاپنی سه درم پوست چغ رازیانه پنج درم
 پوست چغ کرفس سه درم پوست چغ کبرنج درم
 تخم کاپنی دو تخم رازیانه و تخم کرفس از هر یک سه درم
 عصاره غاف یک درم سبیل مندی دو درم این چهل
 کوفه یک شبانه روز در چهار یک سبکه که و یکم و نیم آب خیسند
 و بر آتش نهند و نرم نرمی جوشانند تا ربعی کم شود و دست
 بالند و صافی کنند و یکم شکر بران نهند و بخواهم باز آورند
سکنجبین زردی که صاحب مزاج گرم را سود دارد
و شده بجز کتب به پوست چغ کاپنی هفت درم
 پوست تخم کاپنی سه درم تخم خربزه ده درم تخم خیار
 و تخم خیار با لکه از هر یک پنج درم این جوینیم کوفه یک

لبه دارد

شبانه روز در چهار یک سبکه که و یکم آب خیسند و بعد از آن
 بر آتش نهند و نرم نرمی جوشانند تا ربعی کم شود و دست
 بالند و صافی کنند و یکم شکر بران نهند و بخواهم باز آورند
سکنجبین زردی که صاحب مزاج سرد را سود دارد
لغوی که سرخ و دیرینه و الاقی بود و او شش بود نه
 کندر بکوشانند و غسل در آن محل کنند **لغوی که سرخ و خشک را**
سودمند و مغز بادام شیرین میوه سیاه بزرگ انیسون
 کثیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم فانیده درم بکنند
 و به آب رازیانه بر تریا میزنند و طبعند **لغوی که بجز کتب**
خداوندان و بود را سود دارد و بسیار و شان بود نه
 انجیر سفید با بر نهند و با یکدیگر بپایانند که خداوندان و انجیر
 را سود دارد و لعاب بکوفه لعاب به دانه مرده و شکر کهنه
 روغن نعش به نبات شیرین کنند و می پسند
پیشتم در مضمون خات

زعفران و ارچنی ترصافی فطر اسالیون از هر یک
 چهار درم جاد شیر و سکنج و عصاره فستق
 واسطه خودوس از هر یک پنج درم بصفای چشم
 خند پیدستر زراوند از بخیل جنطیانا روی از هر یک
 سه درم با عسل کف کرده بپوشند **ایاوه جابیس**
 منافع این ایاده نزدیک منافع ایاده لوفایست
 شتم حنظل بصل الفار شوی غازیقون اشه متغویا
 خرب سیه هوفاریقون فریون از هر یک شازده
 درم بصفای اقیقون مقل کادیوس سیخه
 از هر یک هفت درم سکنج زراوند طویل و مدجج
 فلفل و ارچنی خند پیدستر فطر اسطر فطر اسالیون
 از هر یک چهار درم با عسل کف کرده بپوشند
با کل شکر ورق کل سرج از دانه پرون کرده دهن

خورده بپزند و در ظرفی کاشی با چهار من فندک بپزند
 و اگر بصل سازند بچین باشد و مرطوب بکربس
 یک استوار کند و پست روز در آب نهند و روز
 بچین نهد و اگر خشک شود دیگر باره فند یا عسل بران
 نهند **نخست شکر** بخت زردانه پاک کرده در ظرفی
 کاشی با چنی اندازند و هر یک بخت دومین فند سفید
 نهند و نیک بپزند **بالک تریا** پوست بالک بپزند
 با پیر آن و پوست روز پرون کله پاره پاره بپزند
 و دور روز در آب بکشیانده بعد از آن پرون
 آورند و چند نوبت آب شیرین بشویند تا بقی و شوی
 از وی برود و با عسل کف کرده بخوشانده قدری
 زعفران بران نهند **بخیل ربی** زنجبیل چینی برکت
 بپزند و پست روز در آب بکشیانده و بعد از آن
 پرون آورند و آن آب از وی شست بکنند و پاره

سکنه بعل بوشانند تا نیک بخشد و بپروان
و پاره ها حوزد کند و با غسل کف کرده بپوشند و بپوشند
که چندان باشد که بر بالای آن بایستد و الله اعلم
با دهم در همه درختها
روغن نوبت با دهم پوست کنده بپوشند تا در میان
با دهم تخ باشد و هر یک با دهم بدو نیم کنند و در کینه
که با سرخ خوشبو کرده و بوقی کل و عود اندازند و هر
چهارم بفرماید دهم یکم بقیه آب رسیده در آن بریزند
و حذر نور بکنند و بعد از آن روغن از آن بپوشند
چنانکه دهم است **روغن کدو** دانگد و از پوست باز
کنند و روغن از آن بپوشند چنانکه دهم است
روغن کل با دهم معده است در کرمی و سببی و حرارت
دماغ را سود دارد و قوت دماغ بفرماید بفرماید
پوست کرده و دهم و روغن کل سرخ از دانه پاک کرده

با

یکم با یکدیگر چنانچه در کینه ذکر بپوشند و در کینه
دارند بعد از آن روغن از آن بپوشند چنانکه دهم است
روغن آبله موی را قوی و سیاه گرداند آبله از دانه پاک
کرده و روغن مورد و پوست بپوشند چنانکه دهم است
در آب بپزند تا آب با یک نیمه آبله و بدست بالند و در
کنند و دهم چنانکه آب است روغن بپوشند چنانکه دهم است
تا آب برود و روغن بپوشند **روغن چمر** گرم است حذر از
فالج و لغوه را سود دارد و آبله بپوشد و الایق
بود روغن از مغز بپوشند چنانکه دهم است
روغن با دهم معده است در سردی و تری و در سبب
و فزبان گوش و در دشت ذات الحیات و خوشه حلق
و کینه سبک یواز را سود دارد و بفرماید دهم از پوست
بپوشند و روغن از دانه بپوشند چنانکه دهم است
روغن خشک در کدو و فشانه و کفکی بول را سود

در کرم که با عسل از عرق کردن در بدن مالند

ده در کرم با عسل از عرق کردن در بدن مالند
در کرم که کلافه است از روی برود
پوست تخم مرغ ایشان برورده بآب خورده آرد
آرد باقی آرد چوبه سرخ پنج نی کف بریا مایه چنان
نخود مغز بادام تخم کوزه و پنج مایه زردان یا شیر خر
برورده طلا کنند
خور پرورده پنج نی سوخته آرد نخود استخوان پوسیده
آرد برنج تخم خورده حب البان پوست انار شیرین
از هر یک شش راست کوزه و پنج شرب تخم خورده بنانه
و شرب طلا کنند و برورده بآب روغن طلا کنند
خا ورق و سر آب جوز تر یک یک با بریزند و خراب کنند
و سوی را بر روغن شونیز و روغن قسط چوب کنند
توتیای کرمانی شیخ سوخته از هر یک ده درم بکوبند

به لار

چهار درم کوزه و پنج احتمال کنند
توتیای کرمانی از هر یک پنج درم از بیل مفت درم و نیم
دار فلفل سه درم و نیم رز و چوبه پنج درم آرد دو درم
مایه بران چینی دو درم کوزه و پنج درم بزرگاشی
کنند و آب خورده برورند و خشک کنند و بگویند و
یک باره برورند و مفت کرت چنان کنند
بر ارات ابتدا از زوال آب نفع بود از هر ده کاو
زهره کلک زهره باز زهره الو از هر ده کلک
زهره رغن از هر یک یک درم فوون ده درم تخم فلفل
یک پنج از هر یک یک درم و نیم کوزه و پنج شرب آب از زمانه
برشند و شاد سازند
بهر را سود دارد مس سوخته اقلیاب زهره کلک
پوره ارشی زنگار فلفل سیاه و سفید دار فلفل

کف دریا از هر یک چهار درم بر سر سقوطی شل
 و فضل از هر یک یک درم و نیم و نیم درم کوثر و پنجه
 با یکدیگر بپایزند
 کوزه بشیر خورده زنده است و منع عرق و سرفه
 از هر یک دست راست کوثر و پنجه با یکدیگر بپایزند
 کل الشل که نمره چشم برده باشد و در معده
 سود دارد و سنگ لاجورد و شیشه فوسفور و صندل
 دو کندر کوثر و پنجه با یکدیگر بپایزند
 برست عینه زرد شاف مابین از هر یک دست راست
 کوثر و پنجه با یکدیگر بپایزند
 چهارم درخت جفتی که شبی که در استعلا کنند
 شادکی هفت درم بنفشه و بنفشه از هر یک چهار درم
 غایت پنهان و آکسیه از هر یک دست اند و بر پوست
 کوزه

کنده نیم کوثر یک کف این جلد در دهن آب بخورند
 تا باز دهنی آید مغز خیار و خربزه و ترنجبین و شکر از هر یک
 ده درم بکاه مرغ درم در آن حل کنند و کار فرمایند
 حقه دیگر قوی تر از آن سناکی ده درم و درخت جفتی
 یک دست از هر یک سفید ده دانه بنفشه و بنفشه و بنفشه
 کوثر از هر یک یک کف با بونه مرغ درم این جلد در
 دهن و نیم آب بخورند تا باز دهنی آید مغز خیار
 دست درم سکه سفید دست درم یک طعام درم
 در آن حل کنند و نیم گرم آذرا استعمال نمایند
 اخیل الملک
 خشک و قطور یون باریک و شبت
 و بزرگ و خشک از و خمار و خطی در هر یک بسته از
 هر یک یک کف از یک جفت یک دست از هر یک سفید
 مغز خیار و خربزه و ترنجبین از هر یک دست درم شکر کله

درمک بوده از منی و کف طعم خفگی و ککری در
 بفتنه از هر یک دو درم کوفه و چوبه یکدیگر بکوبند و بپزند
 با دام چوب کنند
درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 آب و سرکه کف کند و در آب و سرکه کف کند
 جو سوزن و کف ندرانی و کف ندرانی از هر یک دو درم
 عاقره و کبابه و نره که در هر یک پنج درم و سرکه چوب
 درم و قنقل دو درم کوفه و چوبه یکدیگر بپزند و در آب
 در آنها افشانند
درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 آب و سرکه کف کند و در آب و سرکه کف کند
 غم و رنگ و شیر سفید و کثیر خشک و ساق کفرا و پوست
 پلید زرد و آب پنوسرخ کوفه و چوبه یکدیگر بپزند
درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 غزال سفید کوفه و چوبه یکدیگر بپزند و در آب و سرکه کف کنند

نمان

درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 آب و سرکه کف کند و در آب و سرکه کف کند
 خوش بیاوشان و شاد و شسته از هر یک است و است
 کوفه و چوبه یکدیگر بپزند و در آب و سرکه کف کنند
درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 آب و سرکه کف کند و در آب و سرکه کف کند
 بانی و تراشیده و پوست پلید زرد و کثیر خشک
 رز و چوبه از هر یک است و است کوفه و چوبه یکدیگر
 بپزند و در آب و سرکه کف کنند
درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 آب و سرکه کف کند و در آب و سرکه کف کند
 مزاج باشد و در غلظت و عاقره و مزاج کوفه و
 چوبه یکدیگر بپزند و در آب و سرکه کف کنند
 مزاج بانی و دو درم و نره دو درم و ورق گل شش درم
 کوفه و چوبه یکدیگر بپزند و بغل را بپاشان بشویند
 و این صدف استعمال کنند نافع بود
درمک است سوسنی که در آب و سرکه کف کند و در
 آب و سرکه کف کند و در آب و سرکه کف کند

بودند که ای اکنش فطرون با یک از هر یک
راست است بگویند و به پزند و با یکدیگر بپزند و بپزند
شعوی که در سر کم را بپزند و آب که بود
در غش نیل و بیشتر خزان بپزند و بپزند و به پی
بر کنند و ادوی که صدای سرده و اویشی را
سود دارد جوز و اشج ترکی و نقل و زکوش
از هر یک بمقال و مقب از زره و قلع و تر و نقل
در پوست نازک ترش از هر یک و درم کوفته و با یکدیگر
بپزند و فیل و آب تر کنند و بدین دار و ملوث کنند
و در پی نهند و در آن که خنای اسود و عتاب
رو به ترک آب بپسین و شراب بپشت و آب
کشیز را منو خیار و منو که خداوند لغوه و قالی و
سکه را اسود و ایازه بغیر اوج و ذل امروزی و غار
بخیل شونیز بود و اویش و بپسین آسمان

از

پوست بچ کرش از هر یک بچ درم کوفته و بپزند
بپزند و آب غسل غوغه میکنند و بپزند و باغ
باغی که در سر کم را بپزند و آب که بود
در غش نیل و بیشتر خزان بپزند و بپزند و به پی
بر کنند و ادوی که صدای سرده و اویشی را
سود دارد جوز و اشج ترکی و نقل و زکوش
از هر یک بمقال و مقب از زره و قلع و تر و نقل
در پوست نازک ترش از هر یک و درم کوفته و با یکدیگر
بپزند و فیل و آب تر کنند و بدین دار و ملوث کنند
و در پی نهند و در آن که خنای اسود و عتاب
رو به ترک آب بپسین و شراب بپشت و آب
کشیز را منو خیار و منو که خداوند لغوه و قالی و
سکه را اسود و ایازه بغیر اوج و ذل امروزی و غار
بخیل شونیز بود و اویش و بپسین آسمان

ریج کوفه و چغندر آب کینیز ز در کملای سر کند
 کند را کاغذ سوخته زاج مصری از هر یک ریج درم
 کوفه و چغندر ریجی دهند
 در دانه های قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد
 منقعه کنک و تخم سفندان تخم ترتره تخم اسفناج
 شیت از هر یک ده درم و یک مندی یک درم کوفه
 و چغندر بر شراب کرم و غسل با خود خورند داده وی اگر
 غصه ده قهقهه را بوزه ارمنی از هر یک ریج درم
 خردل دو درم و نیم کوفه با غسل و آب شیت باز خورد
 در این ریج که جوزالتی تخم ترتره از هر یک درم
 خردل و یک مندی از هر یک یک درم اسفناج درم
 سه درم کوفه و چغندر سه درم از آن بر سر کینیز و
 آب کرم باز خورد **در دانه های قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد**

ریج درم ریج خورزه نفت درم یک طعام سه درم
 کوفه با کینیز آب کرم به دهند
 در دانه های قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد
 دانه ترش سماق از هر یک ده درم طبخیر
 ورق کل ریج پوست پرونی بسته از هر یک ریج درم
 کوفه بر شراب سیب یا شراب نار به خند باغ باد
در دانه های قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد
کملای قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد
 پاره بوزه ارمنی خورده کنند و در روغن با بونه چوب
 سازند و در بدن با لند عرق آورد
 با روغن کینیز بزنند و در بدن با لند عرق آورد **در دانه های قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد**
 و کینیز خشک اسحاق ریج شسته از هر یک ده درم
 در دوی آب بزنند تا با زینس آید و صافی کنند و هر باید
 بست درم باز خورد **در دانه های قوی که در دوی که صند و سودا آور آورد**

در قی کر کوفه و بجزگند تا چو بخار شود و باد و غش بود
 پائیزند و در بدن مالند **در وی** که بدن را بار و غش بود
 و در غش کل و سه کنند و جاکاه خواب که بیدار
 کدو و برک سیب برک ابرود آبی بکشد اند
 سر و کل ادنی باب بکشد ز پائیزند و طلا کند **۶۶**
باب بیستم در سینه
 معاش **بهر سینه** از بناد کثیرا
 خنک شش سفید که با از هر یک سه درم بکند بروغن
 کادوب کند و با بست کند نیم کسک سفید کین
 پائیزند و هر باداد بست درم بخورند
 کرم خراج را **آرد با طلا** سفودانه که و از هر یک
 رهندار است بکوبند و باد و غش بادام پائیزند و هر
 باداده درم بخورند و از عفت آن انا بخورند
سینه و بکشد پوست کنده پاک کرده در شیرین

بر

بکشد ز روزه و پروان آوند و در سینه خشک کند و بخورد
 بکوبند و آرد باقی **آرد برنج** آرد کندم آرد بکشد
 آرد بکشد **معاش** خنک شش سفید مغز بادام
 سفودانه کدو **ککک** از هر یک هفت درم کوفه و چغندر
 با یکدیگر پائیزند و اندک مکس ریزه کرمانی با آن بپزند
 و پائیزند و روز هر روزه درم می خورند و از عفت آن
 انا در شیرین خورند **بهر سینه** خنک شش سفید
 و سبزه مغز بادام **ماخواه** از هر یک ده درم کوفه
 و چغندر با یکدیگر پائیزند و در روغن آیمو بکشد و با یکدیگر
 بست جو پائیزند و هر باداد بست درم از آن بخورند
باب بیست و یکم در سینه
 اسفنداج رصا حی چهار یکی موم صافی بار و غش بکشد کین
 روغن موم کدازند و اسفنداج باز بکشند
 موم صافی بکشد کدو یک قیر **اشه** چهار یکی **اشه** در سرکه

از ککیت تا موم در روغن بکشد
 و از ککیت تا موم در روغن بکشد

اندازند تا صلی شود و روغن زیت کین و موم بادوخی در
 بکه اندود و باقی دارو با آن پانیزند و در کجا که فروخته
 چهار یکی اندک اندک در آن بریزند و می مالند و اگر سرنگ
 فرو نگیرند تا سرد شود **در دهنی که در کین است**
سود دارد و به مرغ بادوخی کل بکند انداخته و کثیر او را در
 و اسفیداج از هر یک با سار است که در و به مرغ پانیزند
 و در دهن کنند و بیشتر دهن نرم نرم می اندازد و موم
 و روغن زیت کین **در دهنی که در کین است**
 کابشیری بنویسد و بادوخی زیت پانیزند و به کین کنند **در دهن**
در کین که در دهن کین که در دهن کین که در دهن کین
 چهار یکی بوم حافی و قهوه و روغن زیت کین که در دهن کین
 و قهوه و روغن موم و در کین که با یکدیگر بکند و در دهن با آن
 کنند و بر سرش بزنند و نرم نرم می جویند تا منقعه شود
باب هجتم در دهنی که در کین است

لایک

سود دارد و به مرغ بادوخی کل بکند انداخته و کثیر او را در
 و اسفیداج از هر یک با سار است که در و به مرغ پانیزند
 و در دهن کنند و بیشتر دهن نرم نرم می اندازد و موم
 و روغن زیت کین **در دهنی که در کین است**
 کابشیری بنویسد و بادوخی زیت پانیزند و به کین کنند **در دهن**
در کین که در دهن کین که در دهن کین که در دهن کین
 چهار یکی بوم حافی و قهوه و روغن زیت کین که در دهن کین
 و قهوه و روغن موم و در کین که با یکدیگر بکند و در دهن با آن
 کنند و بر سرش بزنند و نرم نرم می جویند تا منقعه شود
باب هجتم در دهنی که در کین است

سود دارد

سود دارد

جز شوق دست نیت جوت نیت
 از دوش و نیت سفید شش شش
 در یک بال آب جوشیده باشد که آب آن شش
 رویش هر کور را فرشته بطریق حنا یک شبانه روز در نیت
 در دست مایده بعد از یک چهار روز هر کور که نازد و
 نفعه سفید بر او پیشه برست خود مایده که از مردم حرب
 شجود به جوشیده بودن غایت آن هر حرب شجود است

سوق فو غنی

غناب سیتان الوبن دارا برش
 ده دارا برست دانه ده دانه برست دانه
 غناب کل سبج سبیل کامل بپوشه کا و تاجان
 ده دانه ده دانه ده دانه ده دانه
 سبیل کل حکم مبارک شش خشت بریه دانه
 ده دانه ده دانه ده دانه ده دانه

و در آن

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا
محمد وآله أجمعين بدانکه حق تعالی این جهان را
بیافریده بدو اندوخته رکن چهار طبع و آدمی ام
برین مثال آفریده و حکما گفته اند عالم بزرگ آدمی است
و عالم خرد این جهان که ما را دویم و این سخن درست
زیرا که خدای تعالی این جهان را در زمین آفریده است بر روی
آفریده است و آدمی را خود و فهم از زانی باشد
و آدمی بداند که در آسمان و زمین حاجت و رحمت
مخلوق میگرداند و حکما این هر دو عالم را بر دو اندوخته
ان جهان که حق تعالی در قرآن مجید میفرماید سُبْحَانَ
أَيُّهَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِنَا وَجَائِي كَرِ
فرموده مَنْ عَرَفَ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
و از جمله حیوانات که خدای تعالی آفریده و میگوید و یکر
از آدمی نیافریده و از جمله علوم آدمی را بهره و در کتب

ان

چون علم شریعت و علم نجوم و علم طب و علم ادب و این
حما علم خواب و ازین چهار علم شریعت تیرست
خداوند رسول صلی الله علیه و آله فرموده العلم
علمان علم الابدان و علم الادیان و در جای
فرموده علم الشرائع و علم الطبایع و در جای
فرموده علم الملک و علم العیال و بدانکه در علم
شریعت از دو نوع نجات یابند و نجات
از علتهای معصیات حاصل آید از برای این علم
برابر نهاده اند و علم الابدان و علم الادیان
فصل بدانکه
خدای عزوجل این عالم را بیافریده بدو اندوخته رکن
و صفت قاطع و چهار طبع اول و دو اندوخته رکن چون
حمل **نور** **جور** **سطل**
اسد **سنبه** **میزان** **عقرب** **موس**

جلدی و سواحت و سال نیز
 برده از ده رکن افزید خاک که مشهور است
 و هم برین مثال دین آدمی دوازده رکن افزید **اول**
 دو گوش دو چشم دو بینی و تن
 دو پستان ناف دو حورت و این
 دوازده برج را بخصه ستاره بیار است **ثانی**
مشتی و مرغ و شش و زهره و عطارد
قمر و هم برین مثال دین آدمی منف عضو
 بیافزید که از اعضا ریه خواسته چون
 دماغ و دل و جگر و ذره و شش
 و پیرزه و کرده و قضا و غزل این دوازده
 برج را بر چهار طبع افزید **تبار** و مسکن
 و پامیز و زمستان و مرکب
 رخسار طبع افزید دماغ و اعضای ریه را چهار

طیروز

طبع افزید دماغ سر و سرش و دل و کرم و شش
 شش و ذره و سر و ذرات و سینه
 و دو جگر و کرم و مغز است
 و چهار طبع نیز دین آدمی افزید برین مثال
خون و صفه و بلغم
و سواد و اول خون کرم و سرش و جایگاه
 او جگر است و مزه او شیرین است و رنگ
 او رخ است و در تن آدمی سرخ به از خون
دوم صفرا است طبع او کرم و جگر و جایگاه او
 زهره است و رنگ او زرد است و طعم او
 تلخ است **سیدوم** بلغم است طبع او سرد و تر است
 و جایگاه او شش است و رنگ او سفید است
 و طعم او ترش است **چهارم سود** است
 طبع او سرد و خشک و جایگاه او پیرز و طعم او ترش

جایگزینی هر که اوین ترش شد از زیاده
 خون بود و هر که اوین نلج باشد از زیادتی
 و هر که اوین ترس بود از زیاده نلج بود و هر که اوین
 شور باشد از زیادتی سودا بود و اوین غلاط
 هر یکی علنی تو کند **فصل**
 بدانکه علنی که از خون خیزد تبکم است که از اندام
 و خوابسار و شیرینی دهان و در در که بوزل و در تب
 و در و کلو و در و بر و سینه و امسک و خوره و
 دنبله تخته الزامه و کده و کله و بویس و
 در دخیاله که سرخ شود و در دمای که بروز تر باشد
 و خون سوخته سوخته که در پای افتد و کجی دل
 و در و پشته و در و کوش و تخمهای که نالوک براید
 و در چشم و سبیل و ابه و اما چشم و کالی
فصل **تاجی**

بشد

عنه

اما علته که از صفرا بود و در و کر که نم روز بود
 و در و نم سر و در و شقیقه خشکی دهان شکنجی
 خشکی کلو خشکی زیر زمان زردی روی ترکیدن
 موی نلج دهان مایه کی چشم زردی سبید چشم
 ریخن موی سفید شدن موی بی هنگام
 ترکیدن است و مای تب لرزه و از بس
 ان کرم شدن سستی اندام جوشش معده
 دشتی زبانی در و بر ز بعضی راقه لجه بعضی را
 ریش مشانه و سوزش قضیه که آب شل بود
 آید در و هبلو از زونا که طلق نام بر فغان کالی
 تن محاذ صفرا باشد **فصل**
 اما علته که از بلغم خیزد ترشی دهان آب بن
 از دهان سبید شدن موی بی هنگام در و کر که شب
 بو و نشستن در و معده در و شکم قلع

در دپت در میان در کرده در دپای
 در دزاق نفس فایده بیید لقمه ضعف
 کرده سوزش شانه سبیدی که از آب خنک
 تکلی نفس بوزیدن و پای سده جگر می اندام
 اشتغال کرانی زبان گرم کدو دانه گرم که در آن نه
 که بلم برار د آب از چشم گری این عملها از
 بلم خیر **فصل**
 اما عملها که از سودا خرد شوری دهن ناخوشی
 دهن تار کل چشم سوزش شده اند بسیار خوب
 آشفه دیدن در ششی پوت و لنگی صغ و خن
 لفتق بسیار کلف روی بهق میا جدام سبکی دل
 در چشم که آب نباید کند دهن بعضی افوا
 در دمعده فراموش کاری اسامی از علت سودا باشد
فصل اما عملها که از بلم خیر در ششی دهن

بزرگی

آب رغن از دانه سبیدی شدنی بی هکما
 در دسر که شب بوشش شستن در دمعده
 در دشم قه لبح در دپت در میان در کرده

فصل در دفع خون

اگر خواهی خون که خون اساکن کردانی و صافی کردانی
 بکیر خرمای هندی و الای سیاه و سبید کرمانی
 و بکلاب ترکن و شرش ساز و سه روز بناشنا
 بجز رخوزا صافی کند و عملهای دعوای کم باشد

فصل در دفع صفرا

اگر خواهی که صفرا اساکن کردانی سه انار ترش و دو
 انار ترش شیرین هم را دانه کن و قدی کلاب روی
 زن و بر بام بنه ماسه شب بر او بکند و در
 سه روز آب آن را بکیر و سه روز ترنجبین بکند
 و در آب آنرا کن و سه روز بناشنا بجز در صفرا ساکی کردانی

فصل در دفع سودا

اگر خواهی که سودا ساکن گردانی آنکس را زعفران
سه روز به ناشناخته و دوازده ترشی خوردن
اختراذ کند که سودا ساکن شود **فصل**
در دفع بلغم اگر خواهی که بلغم را ساکن کنی بیکر نخل
و کباب و سیف مره را خردبای و در آب بپزین
و هر روز قدری بخور بلغم را کم کنند و الله اعلم

فصل در دفع و غیره

شراب الکوری حرارت بخیزی افزود و چون از
اندازه درگذرد و حرارت اخذ کند و غیر اندو
و حضرتهای دیگر از پس منفعت که آید بداند که
جمله شرابها گرم و تر است و مناسب است که
دل را خوش کند و روح را مدد کند حرارت اصلی
برافزورد و نشاط آورد و در نشاط آوردن

بازی

و بزودی دل را خوش گردان سپح بجای آورد
طعام بگذارد و بادای معده بشکند
و عذارا به اندامها رساند و قوت دهد و شده
بکشاید و بخار را لطیف کند و بقرق پروان آورد
و صفرا را که با خون آمیخته بود با در آب بول دفع
کند و تن را از خلط بد پاک کند و رکنا بشوید
و بشوید طار کند و قوت بخ بادای بکشاید و
خداوند را بپوشاید و غشی را سود دارد و اخلاط
فسرده را بگذارد و کسی که شراب خردن عادت باشد
اگر عادت که شراب بگذارد و بتدریج باید کرد و اندک ناکاه
بیکبار از سر عادت پاک کند و شربت از بهر بیکبار
داشتن شراب صفرا و بلغم بعضی را در آب بول
و بعضی برف و بعضی بحدق و بعضی با جابت

دفع شود و چون این ماده دفع نشود و در تن
بماند رنجها بسیار بدید آید و مزاج جوهر است
نیاید بر دماغ و طبع بسبب از افتادن از مزاج
فصول از تن نتواند کرد و بسیار خوردن از این
همه منفعتها را مضرت کرده اند و طبع کار را بشود
و حرارت بپیراند و نیاه شود و دوسو اسب بداند
و فراموش کاری و نقصان عقل و ترک چشم و
ترسیدن در خواب و دیگر رنجها پیدا کند و اما
که فالج و عشه و نفوس و خناق و ضعیفی حکم
و استغفار و در در و مرکه معاجبات پیدا آید
اسم از بسیار خوردن شراب ظاهر شود و بپایند
دانستی که مضرت بسیار می شراب خوردن از آن
بود که حرارت آن تجلیل و نشاط خرج می شود

البر

در طوبت دهن می ماند پس بخاری ترازی
از وی می خیزد و بدماغ بر می شود و دماغ خود
سر در تراست و بخار تر را دفع نمی تواند که چون
این بخار بپوشد که در راه حس و حرکت بگردد
راه حس و حرکت از آن بخار بر شود و گشته
صرع و گشته و فالج و عشه تولد کند و اگر مزاج
دماغ شخصی گرم بود بخار را بکن جو شیده و او را
سرم و پدمان و دیوانگی و بی خوابی بپایند
بخار گرم و تر بود بیمار بهای خونی و خانی و آهن
تولد کند و اگر میل بر روی و خشکی دارد رنج مالی بپوشد
و اگر بخار اگر کسی روزی شراب بی اندازه خورده باشد
شراب دهن او با خون آمیخته شود و در گمائی بپوشد
و دل نیز بر شود در روح جای شراب بگذارد و
مفارقت کند بسبب کم معاجبات در شراب

در دماغ
خونی و خانی و آهن
بپوشد

این بوی بسیار سیده اند و باشد نیز که شکر
 الت دم زدن است از شراب بر شود و راه هم
 زدن است که در مرد زنده بچسبد و وقت
 بر خور استی مرده باشد **باب**
وصفت شراب مالکون شراب رقیق زود
 از معده و جگر پرور آید و اگر کند
 زود بر کمال کند و در دماغ بر شود و نشاط
 و اثر مستی بدید آرد و در دماغ زود
خلیظ مرد را فواید کند و در معده بر کمال و دماغ
 رود و اثر مستی دیر آرد و در دماغ زود
شراب نرگ که کم تر از سفید بود **شراب بخی**
 کمتر از زرد بود و در جگر یک او سرخ تر طبع الهی
 کم تر و عوارض بیشتر خداوند بلیع را سود دارد
شراب ناهوش بوی ضعیف باشد

داده

و در معده دیر بماند و مزاج موافق بکشد
شراب ناهوش بوی دماغ را زیاده آرد و
 و خلط بد تو کند **شراب برین**
 مزاج کرم کند و در معده دیر بماند و سده آرد
 و سبز آید و کند لیکن بر وسینه را نرم بکشد
 و در راقوب کند **شراب تلخ**
 کرم باشد طعام بکند از دوشه و بکشد بکشد
 را بغایت سوزند بود **شراب خام**
 زود صفت کند و در دماغ بکشد و در دماغ بکشد
 و نشاط بیشتر آرد و دوشه صافی کند دل را
 و تن را قوت دهد و فساد کمی بکشد خوردن
 نول کند زود تر اندر توان یا لیکن دماغ پر کند
 و بوی دهن ناهوش کند **شراب جوشیده**
 در کوزه باشد کلی برین یکی تلخ اما تلخ کرم و تر بود

و خشک تر از خام است و لطیف تر از خوش
 بوی تر و دیر تر می کشد و دیر تر بکوار و دوما را در کف
 و نشاط آورده و مجو خام باشد و مرطوب و چنانچه
 شاید اما شراب شیرین دیر تر بکوار و دوما می کشد و
 خون را قوی کرده و دانه و بر سینه را نیک به طبع
 فربه و آرد و سفته کند و باشد که با سفته سازند
 و باشد که در کوزه و مشانه در یک تولد کند بسیار
 خوردن آن بحکس نداشتد **شراب تو**
 تری در مزاج پیدا کند و نفخ و معده اندازد
 و دماغ پر کند و دیر بکوار و دوما باشد و
 نماید و طبع را نرم و کرانه **شراب کمن**
 کرم و خشک است و بدار و نوز و یک معده را
 سود دارد و باد را شکند و مرطوب و مشبه
شراب بوی در کرمی که از امکوریست

خداوند مزاج کرم و خشک را نشاید خوردن
 معده باز و می کشد و با سودا بسیار مزه و اگر
 ماده و شایب خوردن طبع را فربه و آرد و نفخ را زیاده
 کند و با لکین خوردن در او را بول کند و کرده و مشانه
 سود دارد و کرم کشد و بر سینه نرم است
شراب فوا کرم و تر است طبع را وسیله را
 نرم کند لیکن سده آورده و خشک ظاهر است
 و خون بسیار کند و با سودا بسیار مزه و غذا فربه
 و فربه کند و فله را موافق بود اما سبب برب
 بیدار آورد **در بر ای که از زرافه و مرغ و غیر آن کنند**
 در آن تر نباشد و منفعت نباشد بلکه مضر بسیار ظاهر
 گرداند و بوی دماغ و کرانی بر بیدار آورد **شراب**
الکوره کوه پائین میس سنگ امیر قوی تر بود و تری
 کمتر پیدا کند **شراب کرم** در کرمی که از امکوریست

بود خداوند مزاج کرم و خشک را شاید در طب
مزاج را خندان فایده ندهد **شراب انار**
که میر کرم و تر و قوی تر از ردیر باشد و در
ضعیف تر بود و تری شتر **باب**
در تدبیر شراب اگر کحل بودنی باید فرو در آب بکین
و آب نم کرم غرغره کردن و اگر قوی تواند بود آب
سقمونیا بخورد و اگر مزاج سخت کرم باشد استغراغ
به انار ترش و سرین کند با اندکی سقمونیا شوی
و اگر از استغراغ مانعی باشد بیاخت و بوی
را خفه ساخته تا باقی شراب که از عروق باشد ببارد
و بول ریختن کند و پای را در طبع با نوره بنفشه
نهدن و مالیدن بغایت بکوشد و چون خوب
برخیزد بجام فستق آب نم کرم ببارد بر بخور
سود دارد و چون از حجام پر دل یا نایک ساعت

۴
مکرر

تمام کند و طعم نم نخورد و طعام او مایه آرد تا
و در دل در یک گند و کاشنی با اندکی کرک و باند
این و اگر بدین فضاحت نتواند کردن جوهر مرغ
خاکلی و کورت قراح و تیسو و کورت زغال بپور
و زرشک و سماق و مانند این بپزند و کوب
و عدس خداوندان خمار را یک باشد و اگر آرد
و اگر شراب از در کند شراب رقیق با بخرج
بنیانم خورد و **صفحه سفیدی که دفع خا کند**
نیم کاشنی و نیم کوب زرشک پاک کرده و ساق
مال کرده و عدس بکشد و نمک سی و طبخ
برابر بکوبند و به پزند شربت ده درم مسک در عود
یا آب انار خورد و بوی کافور و بوی سایر کرم
و کلاب بروی زده سود دارد و ما و ام غلغ
نقل کردن خاریار دارد **فصل**

در معجزه که قضیب سخت و قوی باشد

بگیرد طالیفر چند که خواهد در آب شکر گرم
پا خاگرد یک شبانه روز نگاه از او مقدار
ده درم سنگ بخورد بامداد بناشاید چند
دش خواهد مباشرت کند و منی از وی بد
جدا شود **در می** و مویج و ماقوقه باید
و در غسل صافی کند و پیش از حمام یک
بر قضیب ماله و چون جماع خواهد کرد خود را
ببستار پاک و مشغول شود هم باشد که مقبول
دواند کرد **در می** و منی و من کل خیری بر
و خستین ماله قضیبی که قدر یافته باشد
و بسیاری بر مای باشد حجب است **در می**
سود بیکر که کوفته زار یعنی تاره از
نم رانی راست بستاند و در کدی از وی بپزند

که

و کشت خلاصه در داون نهند و بگویند و در آب
بپزند و آتش بر دهن کنند و می دانه بخورد و سفید
درم سنگ روغن بخیل در روغن کنند و معده و پیاز
سفید و بگویند و کوفته بپزند و در روغن کنند
و آتش آست می کنند و در یک محکم بپزند و در روغن
چربی و تسوی زعفران و یک محکم بپزند
و ده سنگ کلاب در روغن کنند و لحاف بپزند
و در روغن بپزند تا آن بخار بدماغ بر می شود
و کوفته می خورند و نافع باشد **در می**
که حکیم افلاطون جنت اسکندر در می
بوسب بیلد و آب الی و میلیل سیاه از روغن
سی و شش شغال سیاه و از میحل بیل
و در غلغل و بخیل و آتش و فلوور از روغن
و ده در معال کباب و بک در روغن در کنند

از یک شش شمال مارک و فاقه مشک
 زمین از هر یکی دو شمال جدا جدا بگویند برین
 و درم امینند پس مایه شش شمال فایند
 شکری یعنی سفید نیکو در یک روین یکین
 ریزد و قدسی آب بروی ریزد و در زیر او ای
 نرم می کند جنبه آنکه فایند بکند و پس آنکه دارد
 کوفته و بچشم دروی ریزد و نیکو پانیزد و پس
 طبق کند و از او سیصد و شصت بنویسند و بعد
 روزهای سال در روز بامداد بنیاشنا از آن یک
 بنویسند و بخورد و قدری آب شیر کرم از پس آن بخورد
 و هر که بخورد این معجون مایه است کند خواص این
 معجون آنست که در ماه اول ظاهر شود و موی سفید
 شده او بارها در کند و سیاه شود و انچه سیاه
 بود سفید نشود و در ماه دوم زانو زانو شود

ارواح

روشنا چشم او جدا که در وقت صبح ستاره ای
 بریند و در ماه ششم کشته شود و زانو زانو
 و بصلح باز آید و عضوی از آن او که خجل شده
 در ماه چهارم رگهای او کشته شود و در وقت
 او سخت شود و منانه او و بصلح باز آید و در ماه
 ششم کجای عم داندیش از دل او پرن شود و عیش
 او خوشش گردد و در ماه ششم عقل او بفراید و در
 حفظ زیادت شود و در ماه هفتم علت بکسر و جدام
 و بر حسن و نفوس از او برود و در ماه ششم دندله او
 با که در تن باشد و تن را برنجاده بکلی دفع شود
 و در ماه هفتم هر چه بشود یا دیگر و دستها از او
 یاوش آید و در ماه دهم جگر او را از اعصاب او برود
 و در ماه یازدهم در جئون و جدام و بر حسن نماید
 و اگر او را صد کثیرک باشند بیهوش بماند و برسد

و در ماه دوازدهم بدو مرد او را فوت باشد
و روی او چون شاره افزوده باشد و فواید
را نهایت نیت و الله اعلم بالصواب تمام شد
رساله محمد بن زکریا علیه السلام در شرح توحید
الامام ائمه برادر و بیست و هجده نسخه
فی دار الرشاد و در پیش خفا الله تعالی

صحت و شکیلی بر فصوص قیاط و فصوص
و نکنها که حکما در این باب گفته اند نام این اصطلاح
فی حفظ الصحو نهادم و از حق کتاب رزق بسته اند که
این مجموع را سبب دوم صحت خوانند و بدان که در اند
ایشه هو السبع المحیط اساس این مجموع
بر چهار مفاصل نهادم **مفالت اول در حفظ**
صحت بروجه کلی و آن سه فصل است
فصل اول در وصا و کلمات
حکما و آنچه در باب حفظ صحت گفته اند بروجه کلی
فصل دوم در اصطلاح اسو
غیر طبیعی که از اطبیای سنت ضروری خوانند
و آن هواست که در مردم در آمده و سبب مالک
و مشروب و حرکت و سکون و استفرغ و احتیاج
و خواب و بیداری و اعراض نفسان چون شادی

چون شادی و غم **فصل سیم**
در حفظ صحت بحسب انسان و آن در طفلان
و جوانان و کول و مشایخ باشد **مفالت دوم**
در حفظ صحت بحسب فصول سال و احوال فصل
مفالت سیم در حفظ صحت اندامها و آن
سیزده فصل است **مفالت چهارم**
در ماکول و بعضی از شرابها و مخمرها و دار و کاسک
و مختصر که در حفظ صحت بکار آید و دیگر آنچه قوت
مردمی را بکار آید و تغلیظ آن دار و آنچه مینی
کم کند و آنچه آب ششی باز دارد و آنچه کتاب قتم
و اسالیق انداخته المومنین انما می فایه الفصل
بطوله و انعامه **مفالت اول** در
در حفظ صحت بروجه کلی و آن سه فصل است
فصل اول در وصا و کلمات حکما

و آنچه در باب حفظ صحیح گفته اند بر وجهی
جایی جاریست آدمی را از نگاه داشت
 تن درستی و تدبیر آن بگویند صناعی است از انواع
 صاعقه طب از جهت آنکه تن درستی بر دواز
 دیگر انواع صناعیت طبیست یعنی باشد و چنانکه
 ادانی رز و رسم و جوهر ابلهینه آن کوثر و تقویت باشد
 که شکست نباشد و بر حال خود دست نماند معین
 تن آدمی بقوت تر و قوی تر که بر صحیح خویش باشد
 و از ارتجیحی تن شده باشد و از این جهت حفظ
 صحت واجب است از آنکه صحت به نفاست
 و بر مایه هر غشیمه عمر است و بقا که بر آن است
 ابدی و لذات دنیوی حاصل توان کرد و انفا
 علما و حکماست که حق بماند و بقا آدمی را از حرامی
 مختلف افزیده است و مرکب کرده و محتاج

البرطی

شراب و طعم که داند که اگر از اینها بگذرد
 که دو و اگر در آن ابراف کنند بخور شود و منفی
 بر آنکه هر کسی حرکت و سکون خوردن و آشیا
 و خون پرور کردن و مهمل خوردن و مباشرت
 کردن و دیگر عادات طریقی اعتدال کوشش را
 و از حد نگذرانند و در صحت و تقا امیدوار باشند
 از آن کسی در این معنی افراط نکند یا تقصیر
 روا دارد **بقراط** در کتاب فصولی که هر
 نگاه باد می رسد از بر کردن و تنی کردن بکرم
 کردن یا بر کردن یا بر نوع که باشد خطرت
 و جالیوس می گوید بامراج نیک که از جهت
 بسیار خوردن بزیان شده است چنانکه
 بسیار مراجع و بد که بحسن تدبیر و مراعات
 ترتیب مصلح آمده است و از این امر بسیار

و اگر از طبیب عرب حث بزکله برسد
 طب چسکفت پریز کردن اعتدال کرد
 و در حدیث آمده است المعاکة بیت
 الداء و الاخوان راس الداء و عود کل
 بدن ما اعماد یعنی معده خانه درد
 و پریز کردن در دماست بر کس آن باید داد
 که بدان عادت کرده است و حسن کلوزدگی
 از کلوزدگی پریز کردن مخالفت می کرد با وی گفته
 که پریز بسیار سبب ضعف شود گفت
 من نخورم تا یرم نه می یرم تا نخورم پس معلوم
 که اعتدال سبب صحت و بقا است معنی این
 اعتدال آنست که اخلاط چهارگانه در میان باشد
 که باید و چنانکه باید و آن با اعتدال مزاجها
 بحسب تدریج فصلهای سال باشد و آنچه طعام

اعتدال

بر صدق شہوت خوردن و آن خوردن که موافق مزاج باشد
 و جدا آن خوردن که معده از آن برتابد و از معده آن
 عاجز نشود و **حالی که** که حفظ صحت آن باشد
 که آدمی آن خورد که موافق مزاج او باشد و موافق
 فصل سال و موافق او و آن خورد که کثرت آن را برده
 باشد و پریز کردن صفا و خلطها بد از تن و آورده
 اند که کسری از شیر و آن با بنار و طی کسب انشایی
 پریز شدی از علم خویش شری بگذر نایا و کار بویا
 ثبات و قیامت ای ملک خدایم محکم که قیام مقام
 تصنیف بزرگ باشد باید که بران اطمینان یافت
 بدن تو باید از باشد محتاج و مطیب نشوی
اول آنست که بر شش از خواب خود را بر
 متوضا عرض می **دوم** آنست که در سردی و در گرمی

در فصلی که در آن است

از آنکه که مایه از قعر بدن خطها بیرون آید و که دارد
 به این نزد **سیم** آنکه هر دفعه قی کی **حارم**
 آنکه چیزی نخوری که دندان تو بر آن کار کند چو معده
 از دندان ضعیف تر است **سیم** هیچ میوه
 تمام ماز نسیده نخوری **ششم** آنکه تا قیاح
 دار و نخوری که دارد قی را چون صابون است صابون
 جامه را پاک کند اما بریزانند و دارد خوردن چون
 تر انداختن است که در آب آید و کاه خط **سیم** آنکه
 از میاشتی بسیار محتراز باشی که بسیار که جماعت
 آتش چیده را بکشد **ششم** زنه از زنه
 که با پر زنی جماعت کنی که آن سبک معاجاب باشد
سیم آنکه خول که چمن است زنه از زنی وقت
 خرج کنی **سیم** آنکه قصد تفان کنی الا بر کس کنی

که هیچ

که هیچ بدتر از خوردن طعام نباشد در رگها
 که هنوز مضغ نیافته باشد و شراب و نفوس که
 این کلمات را بر زبونتند و دست حفظ
 صحت خویش ساختند و الله اعلم **فصل**
سیم رعایت حقیقت بند بر غیر امور طبیعی که
 از است ضروری خوانند یعنی کس که آدمی از این
 بروی نیت و آن موافقت و خوردن و آشامیدن
 و حرکت و سکون و خبری در سبب ماندن و بریدن
 آید **سیم** خواب و بیداری و احداث نفس و چندی
 چون شادی و اندوه و همیشه کار و دایمی و گریه
 و عادت که جمع است **احاط** آنکه از جمیع حفظ
 یکی موافقت دم زدن نفس کشیدن در سبب آدم
 میشود و در که موافقت باشد و فصلی از سال

بر مراح خویش بود سبب تن رستی باشد چنانکه
جالبین که باید که غرض از این باشد
اما در مواجنا که از سرمای او فراتر نماند و از
کرمی او عرق کشی و مراح مردم با اختلاف است
چنانکه از هر کس هوای سرد و تر بر دره باشد انتقال
کند هوای گرم و خشک رو در مراح او ببرد و بیماری
پیدا آید و بر ضد آن بچین و حفظ صحیح باشد
چنان که از هوای گرم و در آخر از کندی و سردی
بسی عضور ابرو نشه نکند و خود را بجا مهای گرم
بر سیده دارد و خصوصاً در اول سرما که تن هوای
گرم بر بدن آمده باشد و برای هر دو دراز نکند
و در خوابگاه و باید ادا که از جابه خواب برخیزد
و در جابه خواب گرم شده باشد از جابه دراز

از کرم

برنج و در هوای گرم از کرمی هوای
آفتاب احتراز کند و جاشگاه آن جای
خشک که تبش آفتاب بود باشد متعاقب
و اینجا آب بزنند و او را آن آب بکشد و
میوه های سرد و تر چون سیب و آبله
و ترهای سرد و تر چون گاهو و گاهی
و بر کبیده و برک خورد **اما در سبب**
طعام که در آنجا باید که مردم در آن
وقت خورند که شہوت صادق شود
و ثقل طعام خورده جدا گردد و نوازی
شکم سبک گردد و حرکتی موافق کرده اند
و چون شہوت صادق پیدا آید
رفع آن نشاید که در روز و غذا
باید خوردن و احتراز کند از آن که معده

یکبار بر شود بلکه چنان باید که هنوز
 شهوت طعام باقی باشد که دست
 ازان باز دارد و اگر وقتی معده
 پر شود و حال که تنگ نفس را در آورد
 سر و بملوای در حال تنی باید کرد و اگر
 اتفاق نیفتد خواب بسیار باید کرد و چون
 بسیار و روز دیگر غذا کمتر خورد و از
 عادت و اوقات طعام خوردن نگاه
 باید داشت و کمتر آنست که شام و
 یک نوبت خورد و بیشتر از آنکه دو
 نوبت و با عتدال بیکتر است در روز
 سه نوبت خورد یک روز با مقدار و
 و شامگاه و دیگر روز وقت پیش
 نوع غذا **عندما جالیوس** که در هر طعام آنست

که در وقت

میان لطیف و غلیظ باشد چون نان کسندم
 و گوشت مرغ و کبک و ماهی و صافی و جایی
 دیگر میگوید بر کس خواهد که خون معتدل در
 تن او تولد کند باید که از نان کسندم
 تمام رسیده و گوشت کوفته و پخته و با روغن
 گاو و زردک و دمنه و صابون و عسل و ان
 و آن کو ششمارست که با شام و دل انجسته
 است از جهت آنکه هضم آن زودتر باشد
 و در حمله طعام زودتر گوارد که لذت بر آید
 و بدان خوشتر و میل طبع بدان نازد
 و بر کس که غذای بد برده شده باشد
 و بدان عادت کرده باشد مواظب تر باشد
 از غذای نیک که بدان عادت ندارد و از
 افنهای مضم آنست که طعامهای مختلفیم

خورند یا ترتیب گوش ندارند و طعامهای
علیقه شیش از لطیف خورند و باید در کار
در از خوردن یک غذا باشد چنانکه
لقمه های سخت از آن آب بپزند و فراغند
و در بالستان باید که طعامها را در خورد
و در حستان کرم اما از کرم لغایت چنانکه
از آتش بر داشته باشد و اگر سرد
لغایت چنانکه به سج در کرده اند
اجتناب باید کرد چه گفته شد که بنای حفظ
بر نگاه داشتن اعتدالت اعصاب است
اگر کسی تواند که ترک میوه ترک کند از بسیاری
رنجها ایمن شود و اگر تواند بر انکس و انجیر
حتفا کند و میوه شیش از طعام باید خورد
و از آفت آن مایمن تواند بود چه اگر مجبوره

صوفی

صوفی باشد با رطوبت بر میوه لطیف باشد
چون خرم و ورد آلودت را به مستحیل شود
و مزاج آن خلط که در معده است و اگر در
معده است و اگر میوه بعد از طعام خوردن طعام
خورده بنام آن آورد و غرض گفته اند که شیش از طعام
خورده اما بر اثر ان طعام باید خورد و معده را
که چنانکه سبک باشد تا تخم نیفتد پس اگر درونی
زیادت خورده شود روز دیگر خورده و اگر
رو به روز بر هم اتفاق زیادت خوردن افتد و
بیدیران داروی مسهل باید خورد تا معده و حکم
وروده و پاک کنند جو را فیصل که اربع
و تر بد با آن یار کرده باشند یا جو شیش
محبب و بیاید درستن که آب درش میخورد
چنانکه بد قسه طعام باشد و از این بعضی سانه

کیفیت و کیفیت آن و وقت خوردن که شایسته است
و آب میطلسم نباید خورد و بعد از طعام باید
سبک نشود و طعام بقعوان رسیده می خورد
الا که تشنگی غالب باشد اندکی بخورد تا طعام فرو کند
و آنکه تمام می خورد و آن آب که بر طعام خورد
باید که سرد باشد تا اندک کفایت باشد و تشنگی
نشانده و نیز معده را فراوان آرد و معده را در خود کند
و مضطرب کند و از آنکه آب در معده بماند
جوارش باشد و هر کس که معده و شکم او را
با او را رنجی عصبی باشد آب کج و برف سرد کرده
نشانده خورد و آب بر رقیق نشاید خورد و در
بعد از خواب نباید خورد مگر که تخمور باشد
و محجور که او را زیان ندارد و از بسک یا در جماع
و هر کس که سخت آب نباید خورد و اگر کسی از خوردن آب

القول

در حفظ صحت رعایت آن هم جهت اول آن
شراب که از فرما و دوشاب و جو و برنج ساز
البته نباید خورد و بعد که دماغ را بر زبان نهد آورد
و اگر اتفاق افتد که خوردنش اندک بر تشنگی
خورد یا بر بی طعم می تیز یا از بسک یا بر بی
حرکتی سخت یا بر بی طعم می که هنوز در معده
قرار نگرفته باشد و نشاید که معده را بپزند و آن
و مستی متواتر زیان دارد و بسیار زیاده آورد
و در ماهی یک مستی حجت داده اند و محجور
را اولیتر آن باشد که ترک شراب کند و اگر
ضرورت باشد شراب رقیق بسید باید یا
کرده شراب شریس را فرو کند اما در کبر و
وسه بکاید و نقل محجور را بی و آنرا باید
و در میان شراب اندک آب خورد تا قوت شراب

و تفصل در مراجع کونی و تفصل در بستر
و اگر خواهد که آرسنی زود میا شود در کتاب
یامیزد و دوسه قدح ازان بار خورده و در آن
و سداب را که چنان باید که ان وقت خسته طعام
از دهن منهد در قعر افشاده باشد و اندکی
بضم بر زلفه و چون در جام خود نشوخت
بر زشت راست خفته یک بشن بپلوی
جب باز گردد و بر شکم خفتن محمود است
و بر پشت باز خفتن زمان آورد و خواب
روزی بسیار خفتن رنگ روی بپاه کند
و زکام و ترل آورد و خصوصاً در زنان اگر
روزی خفتن بادت دارد و جمد کند که از آن
بگردد اما در هر حرکت سکون جای نیست **میکند**
که سکون پرستند که ریاضت فرمودن است

فرمودن عادت غریزی باشد و ترک ریاضت
پیش از طعام در تدریج حفظ صحیح آفتی است
و حرکت معتدل کردن پیش از غذا تدریج سکون
و عیبی نیست که میگوید که سکون و فراغ مراجع
تبا کند و ریاضت و آمدن شدن مراجع را
لطیف کند و باصلاح آورد و بقراط میگوید که منفعت
ریاضت در فن زما دت از منفعت دارد
از آنکه دار و گوشت تن آلود کند و در اعضا را
قوت دهد و فضلها را تحلیل کند و ریاضت
در ریاضت هر کس حیالت او باشد
بر فن یا بر شستن یا گشتی که فن و ریاضت
ان وقت محمود باشد که مانند کمال باشد
و عرق نکرده بود و چون رنج شود ترک باید کرد
و هر که مراجع کم و خشک باشد او را ریاضت

ز میان دارد و اگر اتفاق ریاضتی افتد
برق و آبسکی و کسی از درد سرنا لذت
او بر فتن و پای مالیدن باشد **اما** لیدل
بقراط میگوید که اندامها از مالیدن سخت شود
و از مالیدن بسیار ضعیف شود و از مالیدن
معتدل گوشت او زیاد گردد و **اما** استفراغ و
و احتقان اگر از انواع استفراغ بسیار است
اما آنچه در باب تدبیر حفظ صحت حایت
ان واجبست فصد است و داروی های
سهل خوردن و قی کردن **حال** یوس
گوید که استفراغ از جمله بیماریهاست که اخلاط
بسیار بود یفصد باشد و ترک غذا و اگر
اخلاط فاسد باشد با سهان بود و غذا
محمود و جای دیگر می گوید که هر کس فضلهای

در تن او گرد آمده باید که در فصل بهار تن او پاک
کنند پیش از آنکه پیش از خط طحا که در رستان در تن او
جمع شده باشد که اخذ شود با عصا ریخته
و چار بهار آورده **اما** فصلی که کسی اندام او آباد باشد
و کوزه او سرخ و رگهای او فراخ و ظاهر و گوشت
خواره و شراب خواره باشد او را در اول
فصل ربیع فصد باید کرد اما پیران را و کدر را
و کسانی که معده و حیکایت ضعیف باشد
فصد نشاید کرد و یک ضرورتی بود و محتاج
بفصد نکند باشد که او را ریشها و دملها بسیار
پروان آید و فصد بسیار کردن فصد فقط صحیح
است و از آن چار بهار صبیح که کند چون استفا
و ضعف دل و معده و حیکر و سکت و فالج
و از ترک آن چون حاجت باشد تمهائی

تولد کند و سرسام و خاق و در کما کرم و
رما و سرد فصد نشاید که در کما فروتی باشد
اما داروی مهمل خوردن در باب حفظ صحت را می
انگس را کتس او قوی باشد و طعام بسیار
و میوه های بسیار خورد و در ریاضت و حرکت
کمتر کند و باید که داروی مهمل بر شخصی چرب
خلط غالب باشد مثلا اگر صفرا بر او غالب
باشد دارو را خورد که اسهال صفرا کتس چنین
شراب الو و طبوخ هلیه و طبوخ فو ما مندی
و اگر سودا غالب باشد طبوخ افندون
و بنفاح و ما مندی این و اگر بلغم و طبع غالب
بود سم حظل و امثال آن با طبوخ جالینوس
و در کتس که طبیعت او در اصل چسبید باشد او را نشا
که داروی مهمل خورد و کودکان میسران و کرم کلا

وحد

و خشک اندام باشد نشاید که مهمل خورد
اما قی کردن در باب حفظ صحت علی انگس
که در معده او بلغم و رطوبت بسیار جمع شود و ده
یک نوبت فرموده اند بعد از آنکه طعامهای
که تا کنون خورده خورده و شرابهای که تا کنون
بقی معده را پاک کند و مضم را قوی کند
و تن را قوی کند و سرور دیده را روشن کند
و بسیار کردن قی سینه ریش را زیاده دارد
و معده را از بون کند و کتس که سخت
باشد ما او را در سینه رنجی باشد نشاید که قی کند
و در حال قی که چشم را باز باید بست بر قی
روی را باب نباید شست و دانه را باب
کرم و پس بکھین عده کند اما در
نقانی ان شادی غم ولدت و انی

و ترس و خجالت و اندیشه کمال و کنگر
عبایت او بحفظ صحت از افراط این حال
آخر از نایب و با وجود ممت دارد که اگر از این
چیزی حادث شود از آن بجنبه و شوش
نکند و خویش تنی داری نکند از بهر آنکه این
اعراض فتنه است که در تن مردم از زردی و
اثر کنند و از این است که ترس غنایت
و شادی بغایت مردم را بیدار کند و
و مرگ که حالتی از این میماند و تن اثر کنند
رنگ روی بگردد و در عوالت مویش
و بر یکی از این اعراض فعلی حاصل دارد شای
مفید حیات عزیز است و حیات
بر فروزد خویش تنی اگر کم کنند و غم و
ترس بکنند اما عادات

و عادت که مردم بر این میسرند چنانچه
کرد و چه گفته العاد طبعه ما فیه
یعنی عادت طبیعت دوم است و از
این سبب نشاید که مردم خود را بر عادت
که انداخته خود را از دست او و سوار
ماز تو آن گرفت و که خود با عادت می گویند
بر آمده باشد غایت جهد مبذول دارد
پا از آن بگردد و از جمله عوالت مردم را
مباشرت است و مردم شرح کوه بسیار
موی آبادان تن که مزاج ایشان گرم و تر
باشد و در آن آب قوی باشند و
مصرف آن برایشان کمتر اثر کنند و
و این کار اگر بوقت خویش بود و صحت
شهرت تن را سبک کند و شایطان

و اندیشه ببرد و عاشق را از عشق غلاد
اگر با معشوق او زود و اگر در آن کار
افراط کند از بیماری صعب بجا آید
تولد کند چشم تاریک شود و در گرفتند
و تن که آخه شود و بتری زود اثر کند
و شهوت طعام بر دو نشاید که درستی و
امتلا و کرسنگی و در کرم و اسهال
و اسهال موقی و کاری بخاک کرده باشد
بدان کار مشغول نشود و اگر ضرورت
افتد بر امتلا کمر زبانی دارد که کرسنگی
و اگر موقی افراطی رود پس از آن رخت
باید گزید و اساس کردن و برتر نرم
خفتن و غذای خوش و زمارت خوش دن
و لایق های خوش بوسیدن **علاج**

علاج

آخر دم کرم مایه است و آن جن
بروقی عادت باشد و اعتدال نافع
سار دار و تن را تازه کرد و اندام
بکشد و بالا بکشد و امتلا بر دور
ساکن کند و ماندگی بر دو شکم رفتن
باز دارد و اگر بخلاف این شد قوت
ساقط کند و پیوسته آرد و نماند
و دل کرم کند و نماند تن روان کرد اند
و اگر کرم مایه تری و خشکی حاصل شود که کسی
که عرض او فربه کردن تن و زیاد طبع
باشد باید که کرم مایه بجای معتدل نشیند
و آب کرم سار بر خود بریزد و در آب
کرم بنشیند و نگدارد که آب ماعز که
و چون اندامها منسجم و قوی بر خیزد

و آب بر در خود ریزد و دروغی در تن مال
 و برون آید و هر کس که خواهد که تن او لا
 شود در طوطی او بکشد که در درگاه بماند کم
 نشیند تا غی و بسیار بکند و در باطن با
 ایشان کوفه در تن مال و آب معتدل بر خود
 ریزد و برون آید و در حلقه عادت مردم است
 اگر در تابستان اتفاق افتد را از آب کشیده
 باید داشت و وقت بر نشستن طعام نباید خورد
 تا محتاج آب خوردن نشود و آب طعام
 در شکم جنبان گردد و در شکم بخورد و
 شرب می پس چوب و شکم بخورد و طعام خوردن
 بوقت زد و دادن گذارد و اگر از ناخوشی
 هم باشد پایی با خود دارد و پنی و در آن
 پوشیده دارد و دروغی در تن مال

باید

و اگر

و اگر در تابستان مجنون روی و سر را از
 و سر ما نگاه دارد و چون خود آید زودتر دیک
 آتش شود و حوز میسبب از آتش
 تا پایی و انگشتان در روی حرکت تواند کرد
 و پیاز بزرگ و سیر که حضرت امپای مختلف
 باز دارد و چنان کند البی که آب هر منزل
 بمنزلی دیگر برسد و با آب آن منزل پامیزد و
 خورد و اگر خاک مسکن و شترخوش با خود دارد
 و به آب هر منزلی می آمیزد و مسود مسد با
 و دفع اثر باد و افتاب العباد استبول اکثر
 ماصنع عزل جل کرده با سبیده خیار مرغ
 بر روی طلا کند و مسافوشیل از فصد
 کند و س را پاک گرداند و رفتن نکند

فصل در حفظ صفحۀ این
 حکما مدت عمر بر چهار قسم نهاده اند اول
 عمر تابسی سالکی که تن مردم در زمانه و بالین
 است از استل البصاال می خوانند و طبع آن
 گرم و تر است و از تن به سالکی می سالکی
 تن الوقوف است و تن البسات این
 بیش تن آدمی زیادت و نقصان
 نشود و طبع آن تن گرم و خشک است
 و از سی و پنج سالگی تا شصت سالگی تن
 الکول خوانند و در این مدت ضعف اثر کرده
 اما هنوز قوتها ساقط نشده باشد و طبع
 آن سرد و خشک است و از شصت سالگی تا اواخر
 که قوتها ضلل بدید و اعصاب نقصان
 گیرد و تن الشایخ می خوانند و مزاج اعضا

این امر

سرد و خشک است اما از چهل سالگی به بعد
 مضم در ایشان
 جمع شود از اردو تر نمند و در حفظ پیر
 به سنی چوب مزاج آن می یارند اما
 در تدبیر حفظ طفل حفظ صحیفه طفل
 در نگاه داشت شیر دهنده بود و شاید
 که خوش طعم و خوش بوی باشد نه سبزه
 و نه تنگ و امتحان سبزه و تنگ همانکه در
 جام آبکیه دو شند و یک شب بنهند اگر
 بامداد آن سبزه مانده است زیادت آن
 باشد که تنگ شده است شیر سبزه باشد
 و حاجت افتد بد آنک از آن سبزه که در آن
 بکفین و دیگر تدبیر که گفته آید و اگر آن
 تنگ مانده است زیادت است شیر تنگ باشد

و حاجت افتد بد آنکه از اسب طر کرد اند فدا
 قوی و نیز قطره شیر بر ناحی بچکاند و نان
 نمون کنند اگر شیر زرد بچکد تنگست و اگر
 بچکد یاد بر چکد سبب باشد و بهتر شیری
 طفل را شیر مادر است مادام که مادر
 تن درست باشد و شیر او بصلاح و نیکو شیر دهند
 باید که از جماع محترز باشد از آنکه مباشرت
 شیر را کنند کند و از اعتدال پروت برد
 و شیر زن است نشاید که بطفل ده از
 جهت آنکه خون صافی بفتد ای بخ شود و چون
 گردد و چون کودک را از شیر باز کنند
 او را بفتد ای موافق معنای دیر و مادر
 کنند و نباید که کودک را را شرب دهند
 که خوی ایشان بد گردد و قوت های دماغ مختل

شود

مختل شود و کودک را از او صد نشاید کرد اگر
 اگر ضرورت افتد حجامت کنند اما بپیش
 الشباب حفظ صحیح همانان بدان باشد که غذا
 موافق معنای خوردند و فصل تبارتن انقباض
 و اسهال پاک کنند و از طعامها و کرم و تعب
 و غم احتراز نمایند چه بقرطاط می گوید که مزاج
 کرم را بهتر که او را اسهال دهند و برخی نمایند
 حالینوس می گوید مردی سر تا پستان
 شد من سبب بیماری او جستم از غذا خورد
 از ریاضت بود که میکرد من او را از ان باز
 در شتم آن بیماری از وی بر حاکت اما بپیش
 تن کول نگاه داشت صحت ایشان بدان
 باشد که اسهال کشیدند و بچکاند شدند
 و از جماع محترز باشند و غذا خوردند که میل

بکرمی و تری دارد و اگر ایشان را بپزیرد
 حاجت افشند شربت مهمل خورند و از فساد
 نمایند و هر باید از عیش مشغال کل سکریا کل این
 بخانید اما اندر پیش شایع بداند مزاج
 پیران چون مزاج کسی باشد که از بیماری بر خاسته
 باشد و ایشان را از آنکه حرکتی و غذایی که
 نه موافق باشد رنج رسد و نگاه داشت
 ایشان در راحت و سکون باشد و سترزم
 و غذای گرم و تر و شراب معتدل و گرم معتدل
 و روح غنمای معتدل در تن پدیدن و اگر کرد
 دو دو غم و اندر شربت از نمودن و طعامها
 سیر بکار داشت و پیوسته بر باید او دید
 طبعی که خاییدن و وقت وقت اندکی بخیل
 مرتبی سو دارد و محال است

در

در حفظ صحت بحسب فصول و آن
 چهار فصل است فصل اول در حفظ صحت
 در فصل چهارم باید که بر باید از پیش
 از غذا ریاضت معتدل کند بقدر آنکه طبیعت
 بر می نماید و رنج نشود بدان ریاضت
 که مفید است از زیادت رفتن با بر
 رشتن یا کفش کشی که فتن نایز اند
 و نه پس از آنکه یک ساعت در کاه شود
 و آب معتدل بر خود ریزد و توقف نکند
 پس پروا آید و آب و عرق باراری
 بر چند تا از ران شیش بر جابه من
 شود پس جابه پاک و خیسوی پوشد
 که سبب نشاط و خوشی می باشد پس
 پس اندک سکین ساهه بخورد یا جلا

در دس ساعتی اسایش کند بعد از آن غذای
خورد معتدل در گرمی و سردی و خشکی و تری از
آنکه این فصل معتدل در فصول است و وی
غذایی معتدل تر از غذاها باشد که شست
شیر خوار و بریان کرده یا بجوشانند و آب گوشت
و اگر عرق باشد ماهی تازه بر کبرجته بپزد
و دودغ و غیره و اگر حرارت نباشد گوشت
با سفیداج خورده یا زده خایه مرغ و اگر از کد
از رشه های غلیظ و خفایه و غسل و عرق کاه و
و غلغل و پیاز و کند نا و دار و دانی گرم
مباشرت افراط کند و از رقت و رنجها
کشیدن و گفتن بسیار اگر کند خصوصاً
بس از خوردن طعام و مقام در جایگاه معتدل
کند یعنی نه گرم باشد و نه سرد و بر باد و دود

بگوید

تخم خیار و کرم که و بگویند و با جلاباده یا
عصا بخورد و تا خون صافی گردد و از غلظت را
تکین دهد تا از پاره های خونی جوی تلخ
و در دکل و رسام و پیازیه کرم امین گردد
و در اول فصل فصد کند از تغافل یا از
الکل و خون بقدر طاقت بردارد و بسط
محبوب گرداند بدانکه خون اضافی کند و صفرا
اسهال کند چون شراب القوی زرد و آب
و فوسفات و جیز و ترکین و مطبوخ و سید و زرد و
باراب الزبالو یا سفوف بنفشه و بعد از آن
یک هفته مالتین خورده تا از پاره های مالتین این
شود چون تب غیب و تبهای صغیری فصل
دوم در تدبیر حفظ صحت در فصل
تابستان اما باستان بحکم آنکه طبع او گرم

کلاب بخورند از سفوف که اسهال معده را دارد
سفوف نادر الک است نادران برپای کرده
 و کوفه چون روم ده درم زیره پاک و یا آشته
 در که خشک باز کرده و کشیز در که کرده و بریان
 کرده از بر یکی یک درم غروب بخیل ساق کلندر
 از بر یکی درمی در که کوفه و بچه و درم بارابری
 بدین در مطبوخ های که صفا پا در و بطریق مسیح
صف آ بوسه خرد و کل رخ از بر یکی درم
 بنفش خشک درم شاه تره معتم الکوی درم
 خمای مندی را نه پروک و یا ندره درم این عمل را
 در سه مرتب بریزد تا با زرد عجب درم آید
 و صافی کند و ده درم صوفیا جبر و درم ترکیب آن
 بالبد و صافی کند و نم گرم باز حرنه بد و برت
 شفا یابند اساتید **صفحه بی که سال یکم**

بیم

سفید محجوب عاریقون سورنجان بنفش خشک
 از بر یکی یک درم بکوبند و بریزند و آب بپاشند
 و جب کند و در حگاه فرو بریزد و آب گرم در
 سی درم برینی او باز حرنه نافع باشد **صف**
جی که اسهال سودا کند بکیزه ایله فقه
 و انقیون از بر یکی یک درم بنفش یک درم حار
 ترید از بر یکی چهار دانگ سم حنظل و انکی ترید
 و معقل اردق و انیسون از بر یکی و انکی بکند
 و بکلا بپاشند و جب کند و آب گرم در
 بریزد **صفحه بی که اسهال**
 و در یک درم شیر که سفیدی برنا که از زادن او
 چند روزی گذشته باشد و دریا شده آن
 که سفید را چند روز علق برک با زبان ترورک
 لباب لباب و یک کا نو و جو تر کرده داده باشند و در

سکیں پاک کند و بر آتش نهد و دهم پاره
 خوب انجیر تر روی افکند و بر آتش نهد و پخته شود
 تا نرسد پاکند پس آن آتش روگیرند و
 سکیں بزوری بروی ریزند و بجز سطر
 بیالایند و آب آن بیکند پس بیکند و بیکند
 کابی و بیکند سیاه از هر کل دودم همین هم
 بسفاح دودم هم را بیکند و بیکند و بیکند
 کت بار در دهن افکند و قند دودم از آن
 بر بر آن نهد و از اسالی کند بی سحر و کثرت
 ماسکین سوده از مشک بیکند و بیکند و بیکند
 ماجبل دودم بنزد آب و بیکند و بیکند
 سکیں که می جگر و ایقان و کرا سوده و بیکند
 و رنگ روی صافی کند و ممتق را قوت دهد و دوا
 و خون سوز را قوت دهد و دافع باشد **صفه**

کافی

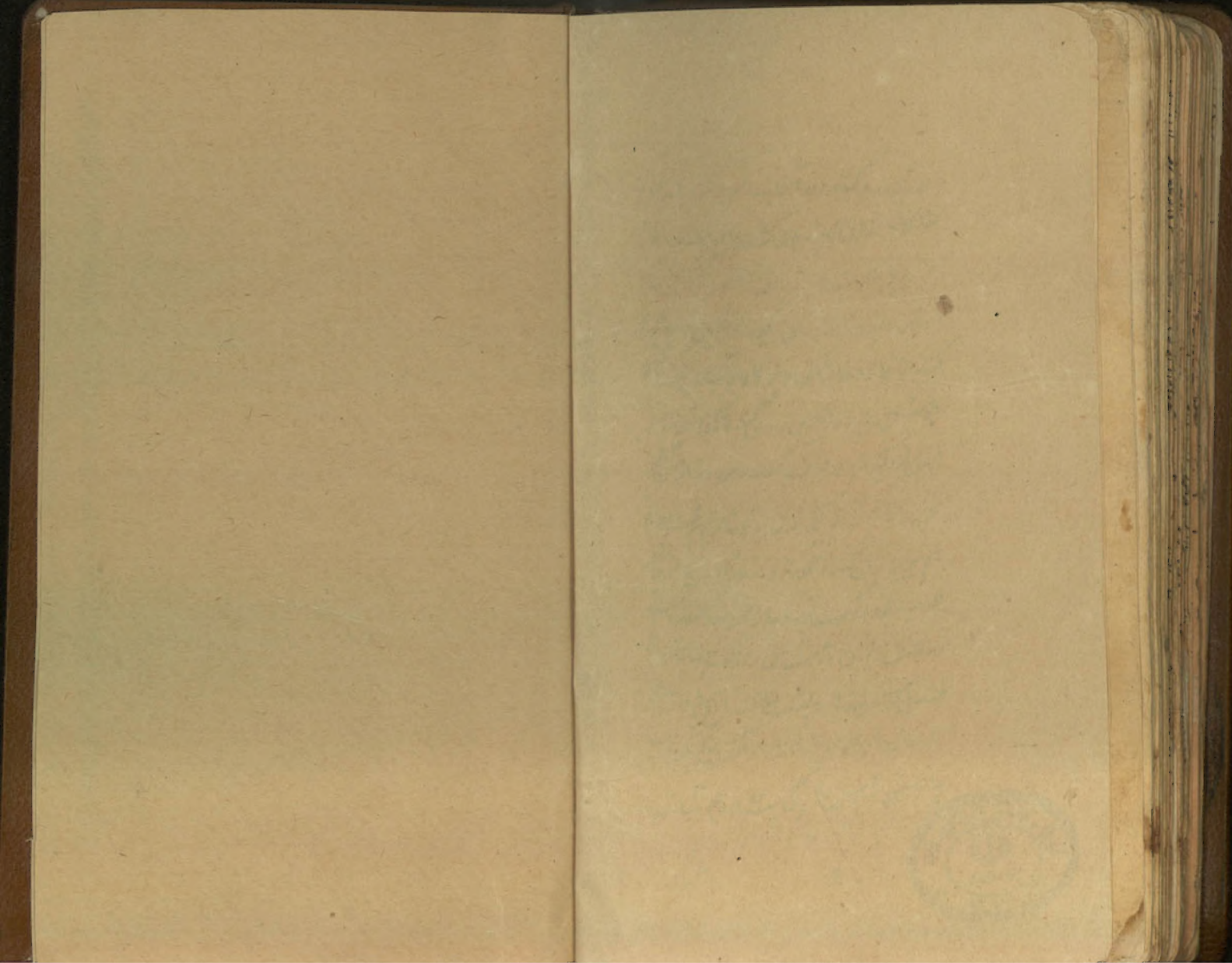
بکین بزوری بوبست و کفایت
 ح را از یانه از هر یک دودم کم کاستی سه دودم
 در یک کاسه سرکه انکوری کفن و دود کاسه
 کنند و یک شب بنهد و روز دیگر بخورند
 و قیاس بیکند و آب بشو و در کرباندها
 کنند و از آن که سکه های سازند و بخورند
 که چشم را قوت دهد و صحت آن کار دارد
 بیکند و بیکند و دودم از چینی چشم
 باز کرده و قوت یافته از هر یکی دودم حفض
 دودم هم را بیکند و آب حوضه و آب یک دمان
 بر آن آن کنند و جل روز را قوت بدهد
 به روز آب بروی تار کند تا خشک شود
 بس ساینده و بکار دارند و **حفظ**
چشم بیکند و آب آن تری دودم عمل بماند



در قاروره کنند و در آفتاب او بریزند و باید اود
 شامگاه از آن چوبیش می کشند نافع باشد اما از
 دار و نه که قوت بسیار است **اسود داری**
ترکین است صفت آن بیکرند و ترنجبین سفید و بیکرند
 کنند از خار و خاشاک و شرکاء و بر آتش نهند تا آنکه
 جوشی باید و ترنجبین در می کنند تا که آخر شود
 بس فرو گیرند و در ظرف کنند و سر روز از آن کف
 بخورد **دیسک** بیکرند زرده خانه نم ترش و دم
 هم جوهر بر آن کنند و بخورند و از غذا به پنج بر وقت
 خوب بخورد و کرم نه و باز بخورد و مصلحت
 در عین ریتون در عین منق و اندک چند بید ترزان
 صلی که و چون در پوست طلا کنند نافع باشد اما
 و از دار و نه ای که **اسود داری** است که بیکرند
 بپاشند و عسل از هر یک یک پیم و بخورند

ما برود





11/4/18

